

دانش و دین

مسیحیان

نگارنده

جان الدر امریکایی

۱۰۹۳۹

۳۰۴۲

نه از بهر دنیا خوردن
(سعدی)

علم از بهر دین پروردنست

کتابخانه ملی

دانش و دین

مسیحیان

نگارنده

جان الدر امریکائی

ترجمه از انگلیسی

۱۳۲۰ - ۱۹۴۱

فهرست دانش و دین

صفحه	موضوع
	باب اول - تماس دین مسیحی با دانش در تاریخ ۱ - ۳۱
۲	علاقه مسیحیان اولیه به دانش
۴	ترویج دانش بوسیله مبشرین
۶	خدمات دیرهای مسیحی
۷	دوره مخالفت کلیسا با دانش
۱۰	اثر اصلاحات پروتستان
۱۲	اهمیت آزادی مذهب
۱۳	اصطکاک مسیحیت با دانش
۱۵	پیدایش نفوذ و تأثیر دانش
۱۵	کشش تجدد
۱۶	پیشگوئیهای دانش
۱۹	معجزه‌های دانش
۲۱	خدمات دانش
۲۳	خطرات دانش
۲۵	اهمیت ایدآلها در دنیای کنونی
۲۷	عقیده دانشمندان در اهمیت دین
	باب دوم - دین و ستاره شناسی ۳۱ - ۴۷
۳۱	کشفیات تازه ستاره شناسان
۳۴	فواصل اجسام آسمانی
۳۶	حجم اجسام آسمانی
۳۷	کشش زمان آفرینش
۳۸	مقام انسان در آفرینش
۴۴	عجز دانش
	باب سوم - دین و علوم طبیعی ۴۸ - ۵۶
۴۸	عناصر دنیای طبیعی
۵۲	تبدیل ماده به نور
۵۳	پیدایش اتفاق در ماده

باب چهارم - دین و زمین شناسی

صفحه ۵۶ - ۷۲

کشش زندگانی کره زمین

تغییرات سطح زمین

عصرهای یخی

زمین شناسی و کتب مقدس

مقصود از الهام چیست ؟

هم آهنگی کتاب مقدس و زمین شناسی

باب پنجم - دین و علم الحیات

۷۶ - ۹۷

داروین و فرضیه تکامل

منبع حیات از کجا است

زور یا محبت

اساس نیروی بقا

زی شناسی و مسیحیت

عقیده امروزه راجع بتکامل

وجود مقصود در اجزاء زنده

باب ششم - دین و باستان شناسی

۹۷ - ۱۲۳

اشکالات بدوی باستان شناسان

آغاز فن کتابت

اثبات جنبه تاریخی تورات

حفاریات در اریحا

حفاریات و طوفان نوح

باستان شناسی و عهد جدید

اعتبار نوشتجات لوقا

حفاریات در اورشلیم

آغاز عقیده به یگانگی خدا

تاریخ برقراری جشنها و قربانیه

باب هفتم - تفاوت بین دانش و دین

۱۲۳ - ۱۳۲

میزان داوری حقیقت در مذهب

اختلاف نظر دانش و دین

اهمیت دین برای جهان

۵۶

۶۲

۶۴

۶۶

۷۰

۷۳

۷۶

۸۳

۸۸

۸۹

۹۱

۹۴

۹۶

۹۸

۱۰۱

۱۰۴

۱۰۷

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۷

۱۱۸

۱۲۰

۱۲۲

۱۲۴

۱۲۷

۱۳۰

دانش و دین مسیح

برای مسیحیان

شاید بسیاری اشخاص را گمان بر این باشد که بین مسیحیت و دانش هیچگونه رشته ارتباطی وجود ندارد ، مسیحیت فقط در موضوع کیفیت رابطه روح بخدا و وظیفه انسانی نسبت با افراد همنوع خود بحث میکند و تنها در پیرامون این مسائل دور میزند . دانش عبارتست از شرح و توصیف راجع بجهان مادی . بنا بر این آیا ممکن نیست که هر يك از این دو رشته فقط بمسائل مربوط بخود پردازد ؟ زیرا در چنین صورتی اصطکاکی بین این دو نخواهد بود . بسیاری اشخاص شایسته و لایق چه در این عصر و چه در قرون و اعصار گذشته بر این عقیده بوده اند و در مورد مسیحیت و دانش اینگونه استدلال کرده اند .

ولی مسائل مهم و مورد توجه زندگی ممکن نیست بکلی از هم مجزا و هر يك در خود مستقل باشد . طرز فکر انسانی تحت تأثیر عقائد دینی او قرار دارد . دانش و معرفت او بنوبه خود در عقائد دینی وی مؤثر است . تعالیم دینی در غالب موارد با تعلیمات علمی

اختلاط پیدا میکند و اصول و موازین علمی علماء چه بسا که با تعالیم دینی مصادم واقع گردد. با يك مطالعه اجمالی بخوبی این نکته مشخص میگردد که این دو عرصه که جولانگاه تفکر و فعالیت انسانی میباشد چه از نظر تاریخی و چه از نظر منطقی ارتباط نزدیکی با هم دارند و هر فرد انسانی که دین خود را با موازین داش منطبق نداند، ممکن نیست دارای نیکبختی و نشاط در زندگی باشد و همچنین اگر رشته علوم مربوط بکار خود را با اصول دینی مخالف بداند نمیتواند در دانش آرامش و فراغت حاصل کند. از این جهت منظور از نگارش رساله‌ای که اینک از نظر خوانندگان میگذرد آنست که تاریخ ارتباط بین دانش و مسیحیت را بطریق اختصار بیان کند و سپس بطور تفصیل نقطه‌های اصطکاک یا تناقض و تباین بین رشته علوم قرن بیستم و قلمرو دین مسیحی را مورد بحث قرار دهد. از اینرو طبعاً در طی این رساله از تأثیر ادیان دیگر در تکامل دانش بحث نخواهیم کرد و چون این کتاب اختصاص به مسیحیان دارد از نفوذ نیک یا بد این ادیان در ترقی دانش سخن بمیان نخواهیم آورد.

علاقه مسیحیان هنگامی که مسیحیت در دنیا بوجرد آمد،

اولیه بدانش دانش با مفهومی که امروزه در دنیا دارد

وجود و رواج نداشت و منظور از مسیحیت نیز آن نبود که با علوم عصر مصادم واقع گردد، بلکه منظور آن بود که وسیله

توسعه دامنۀ علوم مزبور شود. آخرین امر و دستور مسیح بشاگردان خود آن بود که آنچه را از وی آموخته‌اند بدیگران نیز یاد بدهند و بهمین جهت از همان آغاز طلیعۀ فجر مسیحیت، تأسیس آموزشگاه و تربیت اطفال مسیحی یکی از وظائف اولیۀ مسیحیون شمرده میشد. همانگونه که هارناک دانشمند و محقق بزرگ خاطر نشان ساخته است تمام مسیحیان اعم از کسانی که تازه ایمان آورده و یا آنها که در ایمان خود بحد کمال رسیده وظیفه داشتند که هر روزه انجیل را بخوانند. در تمام خانواده‌ها عادت بخواندن روزانۀ انجیل جاری بود. نوشته‌های پیشوایان مسیحیون اولیه تمام مملو از توصیه و تأکید بود برای تحصیل کتب. بکودکان تعلیم میدادند که نامهای مندرجه در کتاب مقدس را بوسیله حروفی که روی عاج کنده شده بود ترکیب کنند و حفظ کردن قسمتهای مختلفۀ کتاب مقدس جزو اصول تربیتی آنها بشمار میرفت. در نتیجۀ جامعۀ مسیحیت در هر عصر از کلیۀ جوامع معاصر و هم طراز خود از دانش و ادب بیشتر بهره داشت و این وضع بطور کلی تا زمان حاضر نیز ادامه یافته است.

همچنین مسیحیان بانجام وظائف و مسئولیتهائی که از لحاظ آموزش و پرورش روحی سایر ملل بعهده داشتند خیلی زود کمر بستند و در این قسمت شروع به یکرشته خدمتهائی کردند که دنبالۀ آن تا عصر حاضر کشیده شده و هر روزه بر وسعت دامنۀ آن افزوده

و بدین نحو نور دانش را در صفحه زندگی ملیونها مردم تابانیده‌اند ،
زیرا در آنروزگار قسمت اعظم ملل جهانی از حلیه دانش و معرفت
عاری بودند . نه آموزشگاه داشتند و نه کتاب ، حتی فاقد الفباء نیز
بودند . از اینرو مسئولیت ترکیب و ایجاد الفباء ترجمه کتب مقدس
و باز کردن آموزشگاهها بعهده مبشرین مسیح بود و اینها بدینطریق
کافی دانش را در میان صدها ملت و طائفه بنیاد نهاده استوار ساختند .

ترویج دانش در سال ۱۹۳۵ تمام ارمنیهای جهان بافتخار
بوسیله مبشرین یکهزار و پانصدمین سال اختراع الفباء ارمنی
جشن همگانی بر پا کردند . این نشانه‌ای بود از آغاز دوران دانش
در ارمنستان . مخترعین این الفباء چه کسانی بودند ؟ یکی از مخترعین
مسروب اسقف کلیسا و دیگری اسحق یکی از شیوخ کلیسا بود که
باتفاق و کمک یکدیگر کتاب مقدس را بزبان ارمنی ترجمه کردند .
اوضاع و احوال طائفه گاتها یعنی همان مردمان وحشی که در قرون
اولیه مسیحیت در سراسر مرزهای امپراطوری روم بر علیه آن
دولت مشغول تهاجم بودند و در پایان کار نیز اساس آنرا برانداختند
بر همین منوال بوده و همین موضوع نیز در مورد آنها مصداق پیدا
کرده است . در قرن چهارم میلادی بود که اولیفلاس تمام تجملات
و آسایشهای زندگانی را در قنسطنطنیه پایتخت روم پشت پا زد و عازم
شد که انجیل را باین مردم وحشی بیاموزد . گاتها در آن روزگار

دارای الفباء نبودند و از اینرو اولیفلاس مدتهای متمادی رنج برد تا زبان آنها را یاد گرفت و پس از آن به تهیه و تنظیم الفبائی پرداخت که از الفبای یونانی و لاتینی مأخوذ شده بود. پس از آن برای انجام يك کار خطیر و بزرگ یعنی ترجمه تمام کتاب مقدس بزبان نامبرده دامن همت بر کمر زد و سر انجام موفق شد نخستین کتاب را به آن زبان که اهل آن قبلاً کتابی بخود ندیده بودند ترجمه نماید. ولی طولی نکشید که این کتاب مبدل بخزانة نفیسی برای آنها گردید. برای آنکه جوانان بتوانند دانش جدید را فرا گیرند، آموزشگاههایی برای آنها افتتاح کرد و پیش از اینکه سال ۳۸۱ میلادی جهان را بدرود گوید این توفیق برای او دست داد که بچشم خود ببیند که اتاناریک پادشاه گاتها و تقریباً تمام افراد قبیله وی تعمید گرفته و در زمره پیروان مسیح قرار گیرند. بدون تردید تغییر دین گاتها و ایمان آوردن آنها بمسیح باعث تعمیم دانش در میان آنها بود و بدون تردید همین موضوع هنگامیکه گاتها سرانجام امپراطوری روم را منقرض ساختند و اساس آنرا برانداختند تمدن را از انهدام قطعی نجات داد. بهمین نحو آگوستین و رهبانهای همراه وی نخستین کتاب را برای طایفه انگل به انگلستان ارمغان آوردند. نخستین آموزشگاه را برای آنها افتتاح نمودند و بدینطریق پایه عظمت انگلستان را استوار ساختند.

خدمات دیرهای یکی دیگر از عاملین مسیحیت در توسعه و حفظ مسیحی مبانی دانش در قرون وسطی عبارت بود از

صومعه‌ها یا دیرهای مسیحیون. دیرهای مسیحیون در قرون تاریک وسطی از يك محل ساد، برای عبادت خیلی بزرگتر و مهمتر بود. هر يك از این دیرها بخودی خود شهر مستقلی شمرده میشد که باغچه‌های متعدد و مراکز و مزارع مخصوص صنعتی در آن دایر بود و کتابخانه مرتبی در آن وجود داشت که کتابها را در آنجا نگاه داشته استنساخ کرده و تحصیل مینمودند. در دریای بیکران وحشیگری که پس از سقوط امپراطوری روم سراسر خاک اروپا را فرا گرفت، این دیرها بمنزله نورافکنهای بحری بودند که اطراف خود را روشن و منور میساختند. دایرةالمعارف راجع به نفوذ و تأثیر آنها در قرون مزبور چنین مینویسد: « دیرها و صومعه‌ها مبدل بدانشخانه و مرکز تحصیل شد. رهبانها آموزگاران دنیا بودند و برای موعظه بانگلستان، آلمان و در میان ملل شمالی و اروپای شرقی پراکنده شدند. این دسته همانگونه که به تمدن توجه داشتند، متوجه زراعت و کشاورزی نیز شده و در اثر راهبری و مجاهدت آنها نخستین قدم برای الغای اصول و رسوم جاریه قرون وسطی که کشاورزان را تقریباً بنده و برده مالکین قرار میداد برداشته شد. آموزش و پرورش بانوان نخست در درون دیرها صورت پذیر گردید و از آنجا بخارج و در میان خواهران

آنها در تمام دنیا انتشار یافت تا اینکه سرانجام زنها بیایه‌ای از آموزش و پرورش رسیدند که در تاریخ زندگانی دنیا بکلی بی سابقه و بینظیر بود. موضوع کارشناسی در پرستاری بیماران و مجروحین ابتدا در درون همین دیرها سر و صورتی بخود گرفت و نخستین تخم اصول پزشکی نوین در این دیرها پاشیده شده رشد و نمو کرد.

نخستین دانشگاه‌های دنیا نیز از همین دیرها منشعب شده بسوی تکامل رفت. بزرگترین دانشگاه‌های انگلستان از قبیل آکسفورد و کمبریج و بزرگترین آموزشگاه‌های ایتالیا از قبیل بولونا و سالرنو و همچنین مشهورترین دانشگاه‌های قرون وسطی یعنی دانشگاه پاریس که در قرن دوازدهم بداشتن سی هزار شاگرد افتخار داشت و بسیاری از بنگاه‌های علمی دیگر از مکاتب کلیسائی سرچشمه گرفته و بدرجه کنونی رسیده‌اند.

دوره مخالفت از اینرو می بینیم که در سرزمینهای مسیحی
کلیسا با دانش سالهای سال کلیسا نیرومندترین عمال تعلیم و تربیت شمرده میشد و وسیله‌ای بود برای پراکنده ساختن نور علم و دانش در بسیاری از کشورهای بت پرست که تا آزمان در تاریکی جهالت و نادانی مطلق بسر میبردند. باوجود این بدبختانه واکنش نامطلوبی که در طی مدت چندین قرن در کلیسای کاتولیک حکمفرمائی میکرد رفته رفته باعث گسستن این رشته ارتباط مفید گردید. متدرجاً

زعما و رؤسای کلیسا که بدنبال مال و ثرواف و نفوذ دنیوی میرفتند و گمان کردند معرفت و دانش در نزد آنها محبوس است و از اینرو هرگونه دانش و معرفتی را که مخالف میل خود میدیدند با کمال سختی جلوگیری از انتشار آن میکردند. چون فهمیدند مطالعه دقیق و بررسی کامل به مندرجات کتب ممکنست باعث شود که مردم مسیحی چون و چرائی در کار کلیسا کنند، از چاپ و نشر کتاب مقدس بیشتر و بیشتر جلوگیری میکردند. بالاخره در شورای تولوز با موافقت نظر کامل پاپ فرمانی صادر شد که بموجب آن تمام اشخاصیکه در خارج از حوزه روحانیت قرار داشتند بجز در مواردیکه ممکن بود از کلیسا اجازه مخصوصی بدست آورند، از مطالعه کتب مقدس ممنوع گردیدند. کتاب مقدس که پیش از آن دهها هزار نسخه از آن تهیه و منتشر میشد، رفته رفته نادر و کمیاب شد. بسیاری از کلیساها بودند که حتی يك نسخه کامل از کتاب مقدس را نداشتند، بلکه قطعاتی از آن را برای خواندن در موارد مخصوصی نگاه میداشتند. حتی آدم تربیت شده و دانش آموخته همچون مارتین لوتر هنگامیکه برای نخستین بار موفق بدیدن نسخه کتاب مقدس شد بحد کمال رسیده و در دانشگاه مشغول تحصیل بود و خود وی میزان حیرت و شگفتی خود را از بزرگی نسخه کتاب مزبور که آنرا در دانشگاه ایرفورث دیده بود شرح میدهد. واضح است که نتیجه این وضع

سقوط موحشی هم در عالم روحانی و هم در عالم فکری بود و توده
 کثیر اجتماعات تقریباً از تعالیم دینی خود اطلاعی نداشتند و تعلیم
 و تربیت فی نفسه قدر و منزلت خیلی کمی داشت. بعلاوه کلیسا با
 عنف و شدت و بوسیله تهدید و زور بهرگونه معرفت و دانشی که
 با افکار متداول کلیسائی مغایر بود مخالفت میورزید. هنگامیکه
 گالیله در صدد تعمیم این فکر برآمد که زمین بدور آفتاب میگردد،
 کلیسا حکم بر این جاری کرد که این دانش تازه مخاطره انگیز
 است و او را بمرگ تهدید کردند تا این فکر و عقیده را پس بگیرد.
 حتی در قلمرو دین نیز نسبت باصول و موازین تازه که در حقیقت
 اصول باستانی بودند که کلیسا آنها را در طاق نسیان گذاشته بود
 با سختی و خشونت بیشتری مخالفت میورزیدند. مصلحین بسیاری
 پیدا شدند که میخواستند اساس تعالیم خود را فقط بر روی
 مندرجات کتاب مقدس قرار دهند و با منتهای خشونت افکار آنها
 خفه شد. در بوهم «ژان هوس» را بچنین جرمی زنده سوزانیدند.
 «والدنسیانها» در ایتالیا در يك جنگ صلیبی شهید شدند و هزارها
 نفر از آنها از دم تیغ گذشتند. «البیترنسیانها» در جنوب فرانسه
 مورد منتهای درجه قساوت و بیرحمی واقع شدند و کار ویرانی بجائی
 رسید که بهترین قسمت جنوب فرانسه مبدل به بیابانی گردید.
 «انکوزیسیون» در اسپانیا هزارها نفر را بجرم اینکه مروج حقائق

ساده دین مسیح بودند زنده سوزانید. بدین نحو کلیسا که در طی مدت قرنهای متمادی مادر علم و دانش و مدافع و تکیه گاه محققین بود در سراسر کشورهای مسیحی مؤثرترین سد راه دانش گردید و عملاً از پیشرفت و توسعه دانش و دین جلوگیری کرد.

اثر اصلاحات پروتستان با آغاز اصلاحات پروتستان کلیسا بار دیگر بانجام وظائفی که در طاق نسیان گذارده شد، بود کمر بست. یکی از نیرومندترین دعاوی مصلحین این بود که هر فرد انسانی حق دارد و موظف است که خودش به تحصیل کتاب مقدس بپردازد. در آلمان لوتر چندین سال از وقت خود را صرف ترجمه کتاب مقدس بزبان آلمانی نمود و طولی نکشید که تمام افراد ملت بار دیگر به تحصیل کلام خدا پرداخت. تانداال در انگلستان و مصلحین دیگر در هولاند و در سوئیس و در فرانسه همه مانند وی این خدمت را در باره هم میهنان خود انجام داده و کتاب مقدس را بزبان عامیانه ترجمه کردند و چون نسیم فرح بخشی از کلیساهای پروتستان وزیدت گرفت و دوباره چراغ علم و دانش برافروخته شد، بار دیگر کلیسا در صدد انجام وظیفه ای برآمد که نسبت به ملل بت پرست بعهدہ داشت. فرستادگان کلیسا به تمام نقاط جهان پراکنده شده و کار ترجمه کتاب مقدس و گشادن آموزشگاه برای ملل متأخر را بر عهده گرفتند. این روش در کار پیوسته ادامه یافته و رو بتوسعه و

ترقی رفته و دامنه آن تا عصر و زمان حاضر کشیده شده است .
یکی از عاملین برجسته و مهم در ترجمه کتاب مقدس بزبانهای
جدید انجمن دینی « بریتش اندفارین بایبل سوسائتی » یا انجمن
ترویج و انتشار کتب مقدسه است که در سراسر کشورهای جهان
شعبه دارد . یکی دیگر از بنگاههای ترویج کتاب مقدس بتازگی
کتابی انتشار داده است که نمونه ترجمه کتاب مقدس را بهزار زبان
در آن درج نموده . کسی که این کتاب را میخواند یا اینکه چون
خواندن تمام زبانهای مندرجه در آن برایش امکان ندارد ، همانقدر
يك نظر اجمالی بآن میافکند ، فوراً متوجه این حقیقت میگردد که
قسمت اعظم آنها بخط لاتین نوشته شده است . چرا چنین است ؟
فقط برای اینکه آن زبانها زبانهای بوده‌اند که خود الفباء نداشته‌اند
تا آنزمان که مردها و زنهای مبشر از نظر اطاعت فرمان مسیح
بسوی آنها آمده الفباء لاتین را در میان آنها رواج داده و کتاب
مقدس را بدانوسیله ترجمه کرده‌اند . از آن جمله چنین نتیجه میگیریم
که در میان صدها طوائف و قبائل مختلف استوار شدن اساس دانش ،
گشایش نخستین آموزشگاه و تهیه نخستین کتاب ، تماماً نتیجه مستقیم
تعلیم مسیح بوده است که فرمود : « بروید و تعلیم دهید » . تاکنون
کتاب مقدس و یا قسمتهائی از آن کتاب به بیشتر از هزار زبان
ترجمه شده و هنوز هم این کار با سرعت ادامه دارد . چون شخص

در اوضاع و احوال ملیونها تن مردمی که به این هزار طایفه یا ملت تعلق دارند و تمام امتیازات علمی و تربیتی آنها که نتیجه همین خدمت ساده کلیسا میباشد مینگرد ، متوجه این حقیقت بارز میگردد که علاوه بر تمام برکات و فیوضات اجتماعی و روحی که کلیسا بجهان اعطا کرده ، خدمتی که در ترویج دانش و توسعه آن از برکت قدم وی در دنیا انجام یافته بکلی بی نظیر و بی مانند است و این جمله مورد تصدیق همه کس میباشد .

حتی در این عصر نوین همین تکامل در دانش و توسعه و پیشرفت دانشکده ها در کشورهای مسیحی تحت تأثیر اوامر مسیح صورت پذیر گردیده و ادامه مییابد . بیشتر از نصف تمام دانشجویان دانشکده ها و دانشگاههای دنیا در دانشکده ها و دانشگاههای دول متحده امریکا مشغول تحصیل هستند و از هزار دانشگاه و دانشکده امریکا بیش از هفتصد باب آنها توسط کلیساها بوجود آمده است و اگر ما مسیحیون فرمایش پولس حواری را بیاد میآوریم که میفرماید : « جائیکه روح خداوند است ، آنجا آزادی است » ، (دوم قرنتیان ۳ : ۱۷) . دامنۀ این خدمتها خیلی بیش از اینها توسعه مییافت .

اهمیت آزادی در جای دیگر میفرماید : « همه چیز را تحقیق

مذهب

کنید و به آنچه نیکو است متمسک باشید »

(اول تسالونیکیان ۵ : ۲۱) ، و در تعالیم خود و در این تعالیم

مفسر دقیق و مروج حقیقی روح مسیح است که بکار بردن هر گونه عنف و اجبار را در مسائل دینی نهی میفرماید و تعلیم میدهد برای هدایت آنها که در ایمان پشت باو نموده‌اند فقط طریقه تشویق و ترغیب اتخاذ گردد. در جائی که محققین حس کنند هرگاه مخالف اصول رایج دینی چیزی تعلیم دهند کشته میشوند، در آنجا دانش را کد مانده زوال می‌پذیرد، ولی هر جا آزادی مذهب حکمفرما باشد و آموزشگاهها باز شود، در آنجا بالطبع فکر کنجکاو بشر در پی حقیقت پیش میرود و دانش حقیقی بوجود می‌آید. از اینرو نباید تصور کرد توسعه و پیشرفت بیسابقه و بیمانند دانش در کشورهاییکه بیش از دیگران تحت تأثیر آزادی مذهب هستند و بنگاههای علمی در میان آنها در دسترس همه قرار گرفته، صرفاً نتیجه تصادف است. همانگونه که شرح دادیم گاهی پیشوایان کلیسا منفرداً این آزادی را محدود و گاهی آنرا بکلی انکار و سلب کرده‌اند، ولی تعلیمات مسیح در این موارد بکلی روشن و آشکار است و تنها در میان مللی که بهتر و بیشتر از دیگران تعالیم او را فهمیده و متابعت نموده‌اند، دانش بدانگونه فاتح شده و غلبه کرده است.

اصطلاح مسیحیت اما همین ایجاد دانش و توسعه و پیشرفت آن در دانش بنوبه خود تولید مسائل مشکلی برای مسیحیت نموده و در اندیشه‌های دینی مردم بانواع مختلف مؤثر واقع گردیده

است. بین طرفداران دانش و هواخواهان دین، مصادمه‌های زیادی رخ داده و مشاجره‌ها و منازعه‌ها بوقوع پیوسته، تردیدها و سوءظنها ایجاد شده تا اینکه ارتباط بین دانش و دین فکر مردان و زنان متفکر را بیش از پیش بخود معطوف داشته است، زیرا در موارد بسیاری این دو رشته مختلف و مجزای دانش و معرفت باهم اصطکاک پیدا میکنند. مثلاً این هر دو رشته راجع بانسان و وظائف و تکالیف او نسبت بخودش و نسبت بدیگران نکات چندی تعلیم میدهند. دانش و دین هر دو باید حقائق راجع به مبدأ دنیا، شخصیت انسان، قوانین راجعه برفتار فردی و اجتماعی، تاریخ قرون گذشته و ساختمان اساسی فضای لایتناهی بدست بدهند. در مواردی که دانش و دین راجع بیک موضوع واحد بحث میکنند، اگر بین آنها تناقضی باشد، انسان با فرهنگ و دانش باید آنها را نسبت بهم تا حدی تعدیل کند. دانش و دین بالاخره هر دو از خدا هستند، بطوریکه دانش واقعی نمیتواند مخالف و متناقض دین واقعی باشد. در مواردی که این هر دو مخالف یکدیگر هستند، یکی از آنها اشتباه کرده و دچار خبطی شده است و تمایل انسان عصر جدید در مواردی که دانش و دین باهم تناقض دارند بسوی دانش است و آنرا ترجیح میدهد. در اینجا میخواهیم راجع بعلم و عوامل این کیفیت بحث کنیم.

پیدایش نفوذ و تأثیر دانش

در قرون وسطی دانش با مفهوم واقعی و حقیقی خود یا هیچ وجود نداشت و یا خیلی محدود بود. دین تمام میدان را منحصر بخود ساخته بود. تعلیمات دینی بدون هیچگونه چون و چرا مورد قبول واقع میشد و تمام مردم متفکر فوق‌العاده تحت نفوذ آن قرار داشتند، ولی پیدایش و ظهور پرجاوه دانش جدید باعث شده است که در فکر و دماغ انسانی بطور روز افزونی جای دین را بگیرد و این موضوع چند سبب دارد.

کشش تجدد پیش از همه کششی است که تجدد دارد. چیز تازه همیشه مورد توجه قرار میگیرد. لوقای حواری میگویند که در روزگار وی مردم شهر آتن فقط برای این میزیستند که خبر تازه‌ای از مردم بشنوند یا خبر تازه‌ای بمردم بدهند. در هر عصر عده زیادی از مردم نظیر آنها یافت میشوند. در این قرن بیستم آنچه که هر روزه خبر تازه‌ای بدست ما میدهد و ما را با مسائل نوینی مواجه میسازد دانش است. واحدهای ماده که بکلی تازه است و پیش از این چیزی از آن بگوش ما نرسیده، نئوترون، پروتون، کوانتوم و امثال اینها چیزهائیست که دانشمندان فیزیک هر روزه آگاهی از آنها بدست ما داده و راجع بچگونگی و سرعت

سیر آنها نکات حیرت انگیزی بر ما فرو میخوانند. شیمی انواع تازه‌ای از محصولات تازه بما عرضه میدارد که بطور قطع بمرور ایام جای ابریشم، پنبه، چوب و پشم را که انسان همیشه مورد استعمال قرار داده خواهد گرفت. ستاره شناسی و هیئت پیوسته بطور حیرت انگیزی بر وسعت فضای لایتناهی که خیال میزان و حدود آن از وهم و پندار ما خارج میباشد میافزاید. زمین شناسی داستانهای از انواع مختلف هیولاهای بدوی و عجیب‌الخلقه و از مرور ملیونها قرن بر ما فرو میخواند. باستان شناسی پرده از روی اوضاع و احوال و عادات اقوام بسیاری که مرور زمان پرده فراموشی بر آنها کشیده بر میدارد. اختراعات با سرعت برق پیشرفت میکند و هرچند روز ماشینهای شگفت انگیزی در برابر دیده قرار میدهد. دین در مقابل تمام این چیزهای نوظهور موضوعی کهنه و پوسیده جلوه میکند. «بشارت نیکوی» انجیل دیگر دارای مفهوم بشارت نیست، بلکه قصه‌ایست بسیار کهنه و قدیمی که از مدت‌ها پیش نفوذ و تازگی خود را از دست داده و دیگر چیزی برای جذب مردم در بر ندارد. از اینرو دانش بدستیاری تنوع و تجدیدی که دارد، در صدد آنست که دین را بکلی از میدان خارج سازد.

پیشگوئیهای دانش
یکی دیگر از عوامل مهم پیشرفت و توسعه نفوذ
دانش عبارتست از توانائی آن بر مکشوف ساختن

حوادث آینده . یکی از توان‌ترین و نافذترین دلائل ثبوت ملهم بودن انبیاء یهود از طرف خدا بنظر مردم آنروزگار آن بود که میتوانستند از حوادث و قضایای آینده پیشگوئی کنند . مردم پیش خود چنین استدلال میکردند : بجز خدا چه کسی توانائی آن دارد که بگوید وضع آینده بر چه منوال خواهد بود ؟ ولی خداوندان دانش بطور روزافزون این توانائی در پیشگوئی را نیز برای خود ادعا کرده‌اند و به اثبات رسانیده‌اند که واجد این توانائی هستند . روزگاری بود که مردم ظهور ستارگان دنباله دار و کسوف و خسوف را بمنزلهٔ اخطار مستقیمی از طرف خدا تلقی میکردند که حکایت از حوادث مصیبت آمیزی مینمود . بهنگام وقوع کسوف یا خسوف بدعا و نیاز و توبه پناه میبردند . ولی دانشمندان برای این مسائل تعبیر دیگری قائل شده و اعلام داشتند که کسوف و خسوف نتیجهٔ حتمی و الزام آور قوانین منظم و لایتغیر فیزیکی میباشد و برای اینکه مدعای خود را بااثبات رسانند ، از سالها بلکه قرن‌ها پیش حوادث آیندهٔ آسمانی را پیش بینی و پیشگوئی میکنند . بما میگویند که در سال ۱۹۴۰ در یکی از نقاط معین در افریقا در فلان روز معین و در فلان لحظه و ثانیهٔ معین کسوف کلی مرئی واقع میگردد ، تمام مردم این اعلام را باور کرده و بآن اعتقاد دارند ، زیرا مکرراً این پیشگوئیه‌ها واقع شده است . پیش از این پیدایش ذوزنب یکی از حوادث ناگهانی

و اسرار آمیزی بود که ایجاد رعب و ترس میکرد، ولی امروز سالها پیش از وقوع از آن آگاهی پیدا کرده و در پیرامون آن به بحث میپردازند و صدها تلسکوپ بسوی فضا میزان شده در جستجوی آنها برمیآیند و این ذوزنب درست در سر موقع معین ظاهر میگردد. در سال ۱۸۴۵ از لوریه ستاره شناس معروف فرانسوی تقاضا شد که سبب تزلزل سیاره اورانوس را در مدار خود و انحراف آن را از مجرای عادی و معمولی خود شرح دهد. مشارالیه این موضوع را مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار داد و رساله‌ای نوشته و طی آن مدعی شد که قطعاً در ماورای این سیاره باید سیاره دیگری باشد که هنوز کشف و شناخته نشده و قوه جاذبه آن باعث کشش اورانوس و انحراف آن از مجرای عادی خود میباشد. مشارالیه حتی حجم، وزن و محل این سیاره مجهول را نیز تخمین و حدس میزد. پیغامی به یکی از دانشمندان هیئت آلمان موسوم به گال فرستاده شد و او در صدد جستجوی کره گمشده‌ای برآمد. وی تلسکوپ خود را با نقطه‌ای که لوریه اعلام داشته بود میزان کرد. ستاره مزبور در همان نقطه پیدا شد و عبارت بود از حلقه‌ای بقطر تقریباً سه اینچ. فاصله آن از نقطه‌ای که لوریه تعیین نموده بود از یکدرجه کمتر بود. بعد از اتمام این موضوع در خط سیر همین ستاره تازه نیز که آنرا نپتون نامیده بودند انحراف و اختلافاتی مشاهده گردید و از آنرو پیشگوئی شد که

قطعا سیاره‌ای در نقطه‌ای دورتر از محل نپتون کشف خواهد شد. در ماه فوریه ۱۹۳۰ محل این ستاره نیز کشف گردید و نام پلوتو بر آن اطلاق شد. نظیر همین پیشگوئیها است که قاطعترین دلائل را برای اثبات علمی و منطقی بودن گفتار دانشمندان بدست داده و ثابت میکند که آنها از روی حدس و گمان عقیده‌ای اظهار نمیدارند و همین دلائل بر شهرت و اعتبار و اتقان علمی زیاده از اندازه افزوده. پیشگوئیها و پیش بینیهای دانش در مخیله اشخاص بسیاری اهمیت پیشگوئیهای دینی را تحت الشعاع خود قرار داده است.

معجزه‌های و نیز همانگونه که معجزات صادره از طرف **دانش** انبیاء باشخاص شكك ثابت کرده که همه از جانب

خدا میباشد بهمان نحو معجزات و خوارق عادات علمی زمان کنونی سبب شده که در نظر عده‌ای دانش «خدای عصر جدید» شناخته شود. اینموضوع بقدری رایج شده که شخصی بر خویشان لازم دیده است کتابی تحت عنوان «دانش یا مسیح کاذب» برشته تحریر کشیده و در ابطال این عقیده بکوشد. دانش در سالهای اخیر خوارق عاداتی چنان شگفت انگیز ظاهر ساخته است که در طی مدت قرنهای انسان آنها را بکلی غیر ممکن می پنداشت.

در اوائل نخستین جنگ عمومی گذشته شخصی از اهالی کرمانشاه مسافرتی به بغداد نمود و در آنجا برای نخستین بار در عمر خود

اتومبیل دید. پس از بازگشت بوطن، یک‌عده از دوستانش که سرتاسر
اطاقی را گرفته بودند از عجائب این درشگه جدید سخن راند و
اظهار داشت که هیچ‌اسبی این درشگه را نمیکشد و باوجود این از
يك درشگه دواسبه خیلی تندتر میرود. چون دوستان و رفقای او
همه از آن مجلس رفتند یکی از آنها در آنجا ماند تا اندرز دوستانه‌ای
بوی دهد و به این نیت بوی گفت: «چرا داستانی میگوئی که
هیچکس نمیتواند آن را باور کند؟ اگر میخواهی دروغ بگوئی
اقلاً دروغی بگو که کسی برای آن اعتباری قائل شود ولی این
بیانها از وزن تو می‌کاهد». باوجود این مشاهده میکنیم آنچه در آن
زمان دروغی و باور نکردنی شمرده میشد، امروزه یکی از عادیات
زندگانی عمومی شده است. شرکت رادیو انگلیس داستان یکی از
ده نشینان هندوستان را منتشر ساخت که برای نخستین بار یکی از
شهرهای بزرگ رفت و در آنجا برای اولین بار رادیو را دید و
شنید. پس از بازگشت داستان این جعبه گویا را که شخص بوسیله
آن میتوانست صدای دیگران را از يك مسافت هزار فرسنگی بشنود
بسیار ده نشینان باز گفته آنها را قرین اعجاب و حیرت ساخت.
شیوخ ده با کمال عصبانیت و از روی غضب اجتماع کرده و او را
بجرم گفتن چنین گزافی شگفت انگیز به دو رأس خوک جریمه
کردند. این شخص تنها به يك وسیله توانست دو خوک خود را از

آنها باز ستاند ، و آن این بود که دو نفر از آن شیوخ را بسمت نمایند برداشته با خود بشهر برد و در آنجا رادیوئی را در حالی که مشغول دادن خبر بود بآنها نشان داد . در صورتیکه امروزه علاوه بر انتقال صوت انتقال عکسهای متحرک نیز ممکن گشته است . گوئی معجزات دانش هیچگاه پایان ندارد . این موضوع نیز بجای خود تا حدی در اشخاص عادی مؤثر واقع شده و دانش را در نظر آنها والاتر و مهمتر از دین جلوه داده است .

خدمات دانش

علاوه بر همه اینها انسان انتظارات روز افزون از دانش داشته و امیدوار است که دانش آنچه

را که روزی از دین انتظار و امید داشته است انجام دهد و با چشم خود مشاهده کند که دانش قادر بانجام آنها میباشد . در روزگار پیشین بهنگام کم شدن غله و نیامدن باران مردم بدعا و نیاز متشبث میشدند و سعی میکردند بوسیله قربانی و زاری ، رحم و عطوفت خدایان خود را جلب نمایند ، ولی امروز بدانش پناه میبرند . اینها بتجزیه زمینها و خاکها میپردازند تا معین کنند چه رشوه و کودی لازم دارند و چه محصولی در آنها بهتر بعمل میآید . در اثر دقتی که در انتخاب تخم میشود ، انواع مختلف محصولاتیکه میتوانند در مقابل خشک سالی دوام کنند بعمل میآید و ترویج مییابد ، سدها برای آبیاری میسازند تا باندازه کافی در موقع ضرورت آب گرد آورند . برای حمل

و نقل مواد مورد احتیاج در نقاط نیازمند ، جاده‌هایی شوسه و راه آهن احداث میکنند و بدون چون و چرا باید گفت اوضاع و احوال آنها از لحاظ بعمل آوردن غله خوب خیلی بهتر از موقعی است که به دین پناه میبردند و از آن یاری میطلبیدند . در آن روزگار بهنگام بروز وبا و بیماریهای واگیردار ، مردم این بلا را نیز نشانه قهر خدایان شمرده و کارهایی برای فرونشاندن غضب آنها بعمل میآوردند . معبدها ، مسجدها و کلیساها مملو از جمعیت استغاثه کنندگان میشد و از خدایان تقاضا میکردند که غضب خود را از آنها باز گیرند و معمولاً هیچ نتیجه‌ای بدست نمیآوردند . گاهی اتفاق میافتاد که وبا متوقف میشد ، ولی غالباً صدها هزار بلکه میلیونها نفوس بشری را دچار سرپنجه مرگ میساخت و باز هنگام دیگر بروز میکرد . امروز مردم برای صیانت خود از این بلایا به دانش پناه میبرند . تلقیح و تزریق ضد بیماری و مقررات مربوط به قرنطینه و از میان برداشتن مردابها و حشرات زننده ، تمام اینها و طریقه‌های دیگر که دانش عرضه میدارد بموقع اجرا گذارده میشود . بالنتیجه بعضی از طاعونها بکلی از میان برداشته شده و برخی دیگر خیلی بندرت دیده میشود . تقریباً تمام بیماریها تحت نظر و نفوذ بنگاههای بهداشتی قرار دارند . امروزه کودکان خیلی کمتر میمیرند ، مردها و زنها بیشتر عمر میکنند و بهداشت همگانی فوق العاده پیشرفت کرده است . در هر يك از شعب

زندگی همین تغییر و تحول دیده میشود . پیش از این مسافرین
برای حفظ سلامت خود در سفر متوسل به تعویذ و دعا میشدند .
ولی امروزه حافظ مردم عبارتست از سازمانهای مؤثر امنیه و پاسبان ،
قوانین و مقررات تأمینی برای بازرسی راه آهنها ، اتومبیلها و
کشتیها ، در روزگار سلف مردم با کمال بیچارگی در برابر وقوع
سیل بدعا و نیاز میپرداختند ، ولی امروز برای جلوگیری از آنها
به بنا کردن سدها و کانالهای بزرگ برای جلوگیری از طغیان آب
میپردازند . پیش از این مردم بطور ناگهانی دچار طوفانها و بادهای
شدید گردیده و در مقابل آن بیچاره میشدند ، ولی امروز ساعتها
و حتی چند روز پیش از وقوع طوفان انتشاراتی که از طرف
دولت تهیه میشود بحد کافی موضوع را بمردم اخبار مینماید . بهمین
جهت است که در نظر بسیاری اشخاص ، دین يك موضوع کهنه و قدیمی
و غیر لازمی جلوه میکند . در نظر آنها دانش میتواند تمام آنچه را
که دین مدعی توانائی انجام آن بود و همیشه عاجز میماند ، انجام دهد .
با همه این احوال این صفحه طرف دیگری
خطرات دانش دارد که غالباً مردم آنرا فراموش کرده در نظر
نمیگیرند . دانش در حقیقت برای کمک و تأمین آسایش انسانی معجزه
کافی کرده ، ولی در عین حال برای زیان مردم و خرابی و ویرانی
نیز عجائب زیادی ظاهر ساخته . صحیح است که دانش بکشاورزان

یاد داده که چگونه از باران استفاده کنند، سدها بسازند و مزارع خود را آبیاری نمایند، ولی در عین حال بمردم یاد داده است که چگونه تمام این مزارع را بوسیله بمب و گلوله‌های آتشزا ویران ساخته و تمام نفوسی را که در آن زندگی میکنند بهلاکت رسانند. دانش بحقیقت در بهبودی مردم و نمودن راه مبارزه بر علیه بیماریها معجزه کرده است، ولی در عین حال بمردم یاد داده است که چگونه میتوان در هنگام جنگ بوسیله هواپیما میکروب بیماریها را در میان مردم منتشر ساخته و يك ملت را از بین برد. دانش بمردم یاد داده که چگونه میتوانند زمینهای خود را رشوه و کود دهند تا محصول خیلی بهتری بدست آورند، ولی در عین حال گاز مسمومی بوجود آورده که مزارع را بطوری عقیم میسازد که تا هفت سال هیچ چیز نمیپروراند. دانش نشان داده که چگونه میتوان از طغیان رودخانه‌ها جلوگیری کرد، ولی در عین حال سیلی از گازهای سمی در میان مردم سر داده و آنها را خفه میکند. وسائل شگفت انگیزی که دانش در حمل و نقل بدست داده برای حمل مهاجمین به يك کشور ناتوان بکار برده میشود و رادیو که یکی از محصولات دانش است برای انتشار زهر دروغ و نفرت مورد استفاده قرار میگیرد. قدرت نامتناهی طبیعت از پرده بیرون آمده و کشف شده و آزاد گردیده است. ولی آزاد شده تا نوع بشر را بسوی نیستی سوق دهد.

دانش که اصولاً به منظور رهائی ما از تمام مشکلات و مخاطرات
میبایستی مورد استفاده قرار گیرد ، مبدل بقدرتی شده که گوئی
عهده‌دار انهدام نوع بشر گردیده است . خلاصه آنکه دانش عبارتست
از نیرو و توانائی فوق‌العاده بزرگ ، ولی موضوع اینکه آیا این
توانائی برای جهان برکت است یا لعنت ، بسته بآنست که دارندگان
آن چگونه آنرا بکار برند و در بکار بردن آن چه هدفی را نصب‌العین
خود قرار دهند . بدیهی است آن هدف ثمره عقیده مذهبی میباشد .
اهمیت ایدآلها در در دنیای نوین ما هیچ چیز برجسته‌تر و
دنیای کنونی مشخص‌تر از تأثیر و نفوذ هدفها و کمال مطلوبها
در زندگانی انسانی نیست . اشخاص بسیاری در دنیا پیدا شده و گفته‌اند
مادام که رفتار انسانی صحیح و درست باشد ، طرز تفکر او اهمیت
ندارد و هر طور میخواهد میتواند فکر کند . آنچه بیهوده و باطل
بودن این دعوی را اثبات میکند آنست که بالمال طرز تفکر انسانی
مشخص رفتار و کردار او میباشد یا بعبارت دیگر رفتار و کردار
وی معلول و نتیجه تفکر او است . نوع بشر سرانجام برطبق عقیده
و مسلک خود عمل میکند ، اعم از اینکه این عقیده و فکر خوب
باشد یا بد . کشمکشها و جنگهای جدید در بدو امر عبارتند از جنگ
بین عقائد و آراء مردم و آنکس که گمان میکند افکار و عقائد
مردم تأثیر و اهمیت در زندگی ندارد ، قطعاً آدمی است که دیده بروی

تکامل اوضاع و احوال بین‌المللی در این اواخر بر بسته است .
در حقیقت آلات و ادوات و اختراعاتیکه نوع بشر آنها را مورد
استعمال قرار میدهد ، در برابر روحیه و فکری که راهبر و راهنمای
اعمال انسانی میباشد واجد اهمیت چندانی نیست . اهمیت در این نیست
که شخص با چه سرعت خبری را اعم از اینکه بوسیلهٔ رادیو باشد یا
بوسیلهٔ ماشین بدست می‌آورد ، بلکه اهمیت اساسی در اینست که آیا آن
خبر را اشخاص راستگو و راستکار پراکنده می‌سازند یا دهندگان
این خبر از زمره اشخاصی هستند که عقیده دارند برای وصول به
منظور ناچیز ، گفتن يك دروغ اهمیت ندارد . در زندگانی ما آنچه
اهمیت حیاتی دارد آن نیست که آیا بیست فرسخ مسافت را در مدت
يك ساعت یا یکروز می‌پیمائیم ، بلکه اهمیت در آنست که آیا منظور از
مسافرت ما نابود ساختن ابناء بشر است ، یا نجات و رستگاری آنها .
اگر امروزه ما میتوانیم صدها هزار کتاب را در يك لحظه چاپ
کنیم ، در صورتیکه نیاکان ما مجبور بودند آنها را یکی یکی و با دست
بنویسند ، این موضوع بخودی خود حائز اهمیت زیادی نیست ، آنچه
اهمیت کامل دارد اینست که آیا این کتابها چه هستند . آیا حقائق
بر ما مکشوف می‌سازند یا طوق اشتباهی بگردن ما می‌افکنند . اهمیتی
که نگاهداری کودکان از بلیات زندگی و رساندن آنها به سن بلوغ
دارد ، در مقابل این حقیقت که آیا این کودکان چگونه تربیت شده

و برای آینده چگونه زنان و مردانی خواهند بود آنقدرها قابل اهمیت نیست. آیا اشخاصی مهربان و از خود گذشته و با محبت خواهند بود یا ظالم، حریص، بدخواه و بدنیت؟. تمام این مسائل ثابت میکند که احتیاج اساسی و اصلی تمدن در قلمرو اخلاقیات و معنویات دور میزند. ما بیش از آنچه که اکنون داریم نیازمند نیروی جسمانی نیستیم، زیرا همین اندازه نیروئی را که امروزه واجد هستیم برای ما زیاد است و نمیدانیم آنرا چگونه بکار ببریم، بلکه احتیاج ما بیشتر بوجود مردان و زنانی میباشد که دارای افکار بلند و ثبات خلل ناپذیر هستند و مردان و زنانی که دارای معتقدات دینی بی غل و غش باشند.

عقیده دانشمندان شهادتی که آلبرت انشتین یعنی همان ریاضی دانی
در اهمیت دین که اساس افکار محققین را در باره دنیای مادی
دگرگون ساخته، در این مورد ادا کرده بسی شایان توجه است.
همانگونه که تمام دنیا میدانند انشتین یکنفر یهودی است و بالنتیجه تمایل باطنی نسبت بکلیسای مسیحی ندارد. خود وی این نکته را بقدر کافی ذکر و توضیح میدهد. باوجود این ببینیم شهادت این شخص در مورد خط مشی اوضاع داخل آلمان میهن او از چه قرار میباشد و در اینمورد چه میگوید. انشتین میگوید: « چون یکی از عشاق و دوستاران آزادی بودم، پس از آغاز انقلاب آلمان بدانشگاهها

التجا برده و از آنها تقاضا کردم بمدافعه برخیزند ، زیرا میدانستم همیشه افتخار آنها بر این بوده که دوستار و خواهان حقیقت هستند . ولی خیر ، دانشگاهها ناگهان سکوت اختیار کردند . سپس از مدیران بزرگ روزنامه‌ها استعانت جستیم ، ولی چند هفته بیش طول نکشید که آنها نیز مانند دانشگاهها سکوت کردند . آنگاه به نویسندگان و راهنمایان ادبی روی آوردم که چیزهای بسیاری مخصوصاً راجع بمقام آزادی در دنیای جدید نوشته بودند ، ولی از آنها نیز صدائی بیرون نیامد . تنها هیئتی که در مقابل این سیل عظیم ایستادگی کرده در صدد برآمد از زیر پا ماندن حقیقت جلوگیری کند ، عبارت بود از کلیسا . پیش از آن موقع من علاقه خاصی نسبت بکلیسا نداشتم ، ولی اکنون نسبت بآن یکنوع حس دل بستگی و احترام در خود مییابم . زیرا تنها کلیسا جرأت و استقامت آنرا داشت که بطرفداری حقیقت فکری و آزادی اخلاقی قیام کند ، ناگزیرم اعتراف کنم آنچه را روزی نفرت میداشتم ، امروز بی اندازه تحسین میکنم . هنوز هم حقیقت مسلم اینست که یگانه قدرتی که بانسان نیرو میبخشد تا در مقابل مقاصد یأس آور ایستادگی کند همانا عبارتست از معتقدات دینی . بهمین جهت است که علماء رفته رفته خودشان به دین علاقه پیدا میکنند . بسیاری از آنها این حقیقت را تشخیص داده میگویند حقائق مربوط به تجربیات دینی مانند حقائق مادی راجع بدنیادرست

است و حتی مثل حقائق مادی برای دنیا اهمیت دارند. دانشمندان میگویند که دانش را باید نیرو و قدرتی دانست که انسانی تبه کار را مبدل به انسانی نیکو، ظالمی را مبدل به موجودی مهربان و مردم شریر را مبدل به اشخاص خوددار و افراد خود خواه را مبدل به مردمی خدمتگذار مینماید بحساب آورد. تعجب انگیز است که چه عده کثیری از دانشمندان طراز اول امروز کتابهایی برشته تحریر کشیده و مردم را بسوی دین باز میخوانند. سر جیمس جینز (۱) و اورتور ادینگتون (۲) از جمله بزرگترین دانشمندان جهان در هیئت وستاره شناسی، اورتور کامپتون (۳) از دانشمندان امریکا و برنده جایزه نوبل در قسمت طبیعی و فیزیک و اورتور تومسن (۴) انگلیسی از جمله دانشمندان علم الحیات، الکسیس کارل (۵) امریکائی یکی از برندگان جایزه نوبل در پزشکی، میلیکن (۶) آمریکائی یکی دیگر از برندگان جایزه نوبل طبیعی و فیزیک، و دکتر ویلیام کین (۷) از اهالی فیلادلفیا امریکا، و کلی (۸) از اهالی بالتیمور که از مشاهیر دانشمندان پزشکی هستند. سراولیور لاج (۹) از اهالی انگلستان و یکی از مشاهیر دانشمندان طبیعی و فیزیک، تمام اینها کتابها و مقالاتی برشته تحریر کشیده و مردم را بسوی مسیحیت باز میخوانند. البته در این

(۱) James Jeans (۲) Arthur Eddington (۳) Arthur Compton
(۴) Arthur Thomson (۵) Alexis Carrell (۶) Milliken
(۷) Dr. William Keen (۸) Dr. Kelly (۹) Sir Oliver Lodge

رشته مسئولیتی ندارند و این رشته از کارهای اختصاصی آنها بشمار
نمی‌رود، ولی لزوم ایمان دینی بقدری در آنها محسوس شده و خود را
بقدری تحت تأثیر این الزام مشاهده کرده‌اند که از علوم علمی
کناره‌گیری کرده‌اند تا بتوانند بطرفداری دین قدمی بردارند. در
همین هنگام که نگارنده مشغول نوشتن این رساله است، اورتور کامپتون
که در بالا نامی از وی بمیان آمد از دانشگاه شیکاگو که در آنجا
مشغول تدریس فیزیک بود، دو سال مرخصی گرفته تا بتواند برای
جمع آوری پول جهت آموزشگاههای مسیحی امریکا اقدامی بنماید.
گرچه دانشگاه شیکاگو جزو این دسته از آموزشگاهها نیست، احسانات
او چنین حکم میکرد که با همه اهمیت فیزیک که محبوب وی میباشد،
باز تربیت مسیحی اهمیتی بیش از آن دارد. از اینرو تصور اینکه
دانش جای دین را گرفته و یا آنرا از اهمیت نخستین انداخته و رنگ
کهنگی بآن داده مانند آنست که شخص با رأی و عقیده دقیق عده
زیادی از بزرگترین و دقیقترین دانشمندان این عصر مخالفت ورزیده
و آنها را رد کرده باشد. هر قدر بر میزان نیروی نوع بشر افزوده
شده است، دین بهمان نسبت بیش از پیش کسب اهمیت نموده و
هیچ از اهمیت آن کاسته نشده است.

اینک بهتر است عطف توجهی به آنقسمت از دانش جور بجور
که در سالهای اخیر پیشرفتهای شایانی کرده‌اند نموده و آنها را از

نظر گذرانیده ببینیم حقائق نوینی که این دانشها مکشوف ساخته چه میباشند. رابطه این حقایق با دین مخصوصاً با مسیحیت چیست.

باب دوم

دین
و ستاره شناسی
نخست علم هیئت را از نظر میگذرانیم که ما
را بقدمیتترین روزگاران باستان باز میگرداند
و تا دورترین نقاط فضا میبرد. طبیعت و ماهیت دنیای جدیدی که
علم هیئت آنرا مکشوف ساخته و معروض مطالعه ما داشته چه میباشد؟
کشفیات تازه
ستاره شناسان
نخستین تأثیری که مطالعه هیئت در ما ایجاد
میکند آنست که حدود و ثغور فضا را وسعت
داده و به تعداد اجسام معلوم که شماره آنها خارج از میزان گمان
ما میباشد افزوده است. ستارگان و جلال و بزرگی آنها از دور
همیشه روح نوع بشر را تحت تأثیر خود قرار داده است. نویسندۀ
کتاب مزامیر که در ازمنۀ قدیمه میزیسته است. چنین مینویسد:
« چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای تست و به ماه
و ستارگانی که تو آفریده ای، پس انسان چیست که او را بیاد آوری
و بنی آدم که از او تفقد نمائی » (مزمو ۸ : ۳ و ۴) ولی
آسمانهائیکه مطمح نظر مردمان زمانهای باستان بوده، نسبت به آنچه
که دانش تازه از آنها مکشوف ساخته بسی کوچک و محدود است.

انسان که با چشم غیر مسلح با آسمان صاف بنگرد، منتها بتواند حد اکثر شش هزار ستاره را در آن ببیند و این ستارگان را پیشینیان عبارت از نقاط كوچك درخشانی میدانستند که چند فرسخی از زمین دور بوده و پیوسته بدور آن میگردند. در اثر اختراع نخستین تلسکوپ ناقص تعداد ستارگان چندین برابر افزوده شد و این حقیقت شگفت انگیز مکشوف گردید که زمین مرکز هر چیزی نمیباشد، بلکه یکی از سیارات نسبتاً كوچك است که بر دور کره آفتاب که بسی از آن بزرگتر است میگردد. بعداً تلسکوپهای بزرگتر ساخته شد و به ثبوت رسید که خود خورشید یکی از ستارگان نسبتاً کوچکی است که تعداد آنها شاید از صد هزار ملیون متجاوز میباشد. مجموعه ستارگانی که آنها را بنام خط شیری میخوانیم، شکلا شبیه سنگ آسیائی میباشد که از دو جانب مسطح است و بطوری خورشید و ستارگان دیگر در این فضای لایتناهی میگردند که سرعت سیرشان در هر ثانیه پنجاه فرسخ میباشد. باوجود این وسعت مجمع الکواکب بقدری زیاد میباشد که با همه این سرعت سیر برای پیمودن یکدور کامل در فضای لایتناهی ۲۵۰ ملیون سال وقت لازم است.

با همه این احوال آنچه شگفت انگیزتر میباشد، اخباری است که در نتیجه مطالعه کهکشان یا ابرهای مرکب از ستاره ها بما رسیده

است. بشر تا مدت چندین سال گمان میکرد که این کهکشان عبارتست از مقدار وسیعی ذرات ستارگان که در حال تبدیل شدن به آفتاب میباشد، همانگونه که برخی از آنها در حقیقت همین طور هستند. ولی در اثر بررسیهای بیشتر معلوم شده است که برخی از کهکشانها خودشان مجموعه‌هایی از ستارگان هستند و فاصله آنها بقدری دور است که هر ستاره بمنزله ذره غباری بنظر میرسد. هر يك از این کهکشانها بمنزله خطوط شیری هستند که از هزارها ملیون ستاره مجزا و مستقل ترکیب یافته و هم از نظر شکل و هم از نظر تناسب شباهت کامل بخط شیری ما دارد. حقیقت حیرت انگیز آنست که تعداد این مجمع‌الکواکب تنها یکی یا دو تا نیست، بلکه تا کنون در حدود دو ملیون از آنها کشف شده و احتمال دارد پس از نصب تلسکوپ دویست اینچی در کالیفرنیا، ملیونهای دیگر کشف شود. بدینگونه وسعت فضای لایتناهی را بقدری مشاهده خواهیم کرد که تصور آن از حدود فکر ما بیرون است. شخصی در این زمینه چنین گفته است که اگر کسی بخواهد دنیای ما را در وسط اینهمه آفتابها و کواکب بشمار پیدا کند مثل آنست که طفلی را بصحرای کبیر افریقا فرستاده باو دستور دهند جای یکدانه ریگ کوچک را در روی تیغه علف مخصوصی پیدا کند.

فواصل اجسام صرف نظر از تعداد و شماره بیحد و قیاس
آسمانی اجسام آسمانی، میزان فواصل آنها از هم بقدری

زیاد است که فهم آن از حدود فکر ما خارج میباشد. وسعت اجسام
آسمانی از هم بقدری است که اگر بخواهیم فاصله آنها را بوسیله
میل بسنجیم، عیناً شبیه آنست که فاصله دور دنیای خودمان را با
مقیاسی که یک ترلیونیم اینچ باشد بپیمائیم و از اینرو مقیاس خیلی
بزرگتری برای پیمودن فضا و اندازه گرفتن آن لازم است که آن را
سال نوری میگویند. نور در هر ثانیه ۶۵۰۰ فرسخ راه میپیماید.
در هر دقیقه سرعت سیر آن شصت بار بیشتر از آن میشود. در مدت
یکساعت باز باید حاصل ضرب اخیر را در شصت ضرب کنیم. بدیهی
است در یکروز باز حاصل ضرب آخرین بدست و چهار برابر میشود
و در سال ۳۶۵ مقابل بیشتر میشود که فاصله ایست دوار انگیز.
باوجود این بما میگویند که نزدیکترین ستاره ثابت از ما بقدری دور
است که برای رسیدن اشعه آن بزمن چهار سال وقت لازم میباشد.
چند سال پیش خبر شکفت انگیزی خواندیم مبنی بر اینکه فاصله
بعضی ستارگان را از زمین اندازه گرفته اند و معلوم شده اینها بقدری
دور هستند که اشعه ای که مثلاً امشب از آنها بما میرسد، قبل از
تولد حضرت ابراهیم از آنها ساطع شده. از کجا و چگونه میتوانند
اینرا بگویند؟ مهمترین چیزی که باعث کمک در اینقسمت شده بوسیله

یکنوع ستاره‌ایست که نور آن بفواصل معین ازدیاد یافته و سپس تقلیل
مییابد. بسیاری از این نوع ستارگان پیدا شده و این نکته بوضوح
پیوسته که میزان ازدیاد و تقلیل روشنائی آنها بسته به میزان حرارت
و بالنتیجه منوط بروشنائی مطلق آنها است. هر قدر روشنتر باشند
بهمان نسبت دیرتر تغییر پیدا میکنند. بدین نحو با مقیاس گرفتن
دوره‌ای که در طی آن میزان روشنائی تغییر مییابد (و تغییر مزبور
در مورد دورترین ستاره‌ها محسوس است). روشنائی مطلق دانسته
شده و تعیین میگردد. یکی از قوانین عادی طبیعی اینست که میزان
روشنائی نور با مجذور فاصله آن تناسب معکوس دارد، باینمعنی که
اگر فاصله آن سه برابر باشد نور ۹ برابر ضعیف میشود و
قص علیهذا. بدین نحو اگر یکبار معلوم شد نور واقعی يك ستاره
چقدر است با مقیاس گرفتن روشنائی واقعی ظاهری آن دانشمندان
هیئت میتوانند تعیین کنند که فاصله آن چقدر است. تحقیقاتی که اخیراً
روی این اصول بعمل آمده باعث شده است ستارگانیکه چند هزار سال
نوری از ما دور هستند، در مقابل ستارگان دیگر بنظر نزدیک برسند.
زیرا بهمین وسیله کهکشانهائی کشف شده و محل و فاصله آنها تعیین
گردیده که ۱۴۰ میلیون سال نوری از ما دور هستند. مثلاً نوری
که امشب از آنها بنظر ما میرسد ۱۴۰ میلیون سال پیش آنها را
ترك گفته و شکل ستارگانی که امشب میبینیم، همان شکلی است

برای اینکه تا حدی از وسعت فضای فلکی اطلاعی حاصل کرده و از آن چیزی فهمیده باشیم بهتر اینست نمونه ناچیزی از فضای ناچیز برای خود در عالم خیال فرض کنیم. فرض ما اینست که در مدار حرکت زمین بدور آفتاب که در عالم حقیقت بالغ بر ۶۰۰ میلیون میل میباشد باندازه يك سرسوزنی است. اگر مدار زمین باندازه سرسوزنی کوچک باشد، در آنصورت نزدیکترین ستارگان بما ۷۰ ذرع فاصله دارد. وسعت خط شیری یا این مجموعه وسیعی که از صد هزار میلیون ستاره تشکیل شده در عالم قیاس ما مطابق وسعت امریکای شمالی و جنوبی و فاصله کهکشان در این مقیاس بالغ بر چهار هزار میلیون میل یعنی چهل برابر فاصله واقعی آفتاب از زمین خواهد بود.

ککش زمان
آفرینش واضح است که این محاسبه برطول مدت زمان از آغاز پیدایش جهان تا کنون فوق العاده

افزوده است. اگر چنانچه فوقاً تذکر دادیم نور در مدت ۱۴۰ میلیون سال از بعضی کهکشانهای دور بما میرسد و چنین نوری اینک بما رسیده است، در اینصورت واضح است که آن کهکشان کمینه صد و چهل میلیون سال پیش از این وجود داشته. دانشمندان معتقدند که سن کهکشانها از ۱۴۰ میلیون سال خیلی بیشتر میباشد و خورشید ما نیز گرچه نسبت به این کهکشانها خیلی جوان میباشد

ولی کشش زندگانی آن از ۱۴۰ میلیون نیز بیشتر است و آشکار است که زمین از آفتاب نیز جواثر می‌باشد. شاید اگر مقایسه‌ای در این زمینه بعمل آوریم، بدینوسیله بتوانیم بفهمیم آغاز پیدایش جهان در مقابل تاریخ مدون بشری چه فاصله و نسبتی دارد. یکی از دانشمندان هیئت موضوع را بدین نحو مقایسه نموده است: فرض کنیم یک نفر بفاصله‌ای از کنار ساحل ایستاده و سر رشته را بدست دارد و سر دیگر آن رشته بسوی دریا امتداد می‌یابد. باز فرض می‌کنیم این رشته نماینده کشش زمان است. ابتدای این رشته تا به این شخص اقلاً هشت فرسخ فاصله دارد و در وسط اقیانوس بیکران در زیر ابرهای ابهام مستور می‌باشد. در فاصله یک فرسخ از این شخص آغاز عمر ستاره‌ها شروع می‌شود. بفاصله ربع فرسخ از او پیدایش کره خورشید آغاز میگردد. فقط ۱۵ سانتیمتر آخر از این رشته طولانی مطابق با مدتی است که عمر زمین آغاز گردیده. از این ۱۵ سانتیمتر باید دوازده سانتیمتر آنرا باز جلوتر برویم تا بحدودی برسیم که زندگانی بنحوی در سطح زمین آغاز گردیده. از این رشته فقط ۱/۲۰۰ یک سانتیمتر مطابق با مدتی خواهد بود که حیات تاریخی انسان شروع می‌شود.

مقام انسان	در مقابل وسعت بیکران فضا، این توده‌های
در آفرینش	متراکم کهکشان و طول دوار انگیز زمان

انسان چیست و بر وی چه خواهد گذشت؟ اگر بخواهیم گفته شاعر معروفی را (سرود ۴۳) نقل کرده بگوئیم «در بین کرات لایتناهی این دنیای ما است چون پر کاهی»، راه اغراق نپیموده ایم، زیرا زمین از آنهم کوچکتر است. همانگونه که یکی از فلاسفه گفته «در عالم هیئت و از نظر ستاره شناسی انسان هیچ است». آیا ممکن است که این انسان، انسان ضعیف و ناچیز در میان این توده های وسیع ستارگان و خورشیدها مورد توجه باشد؟ چطور ممکن است خدا چنین حیوان خرد و ناچیزی را مانند انسان بشناسد و چقدر کمتر ممکنست مخصوصاً باو توجه داشته باشد؟ بسیاری از مردم چنین پنداشته اند که در این فضا نظر مسیحیت راجع به ارزش انسان، بچه بازی و موضوعی کهنه و غیر قابل امکان است. ما باین گفتار چه پاسخی توانیم داد؟

یکی از گفته های مسیح زمینه ای برای پاسخ در این موضوع بدست ما میدهد. مسیح بشاگردان خود گفت: «در سوسنهای چمن تأمل کنید چگونه نمو میکنند». بنا بر این بهتر است که نه تنها چیزهای بزرگتر، بلکه چیزهای کوچکتر را هم مورد دقت و مطالعه قرار دهیم. در مقابل زیاده رویهای تلسکوپ، میکروسکوپ در دست ما میباشد، زیرا همانگونه که تلسکوپ دری از یکدنیای وسیع که تصور آن در وهم ما نمیگنجد بروی ما گشوده، بهمان نحو ذره بین

دنیائی از حیوانات ذره بینی و كوچك را بما نشان میدهد كه بتصور و گمان راست نمیآید . ما جزئیات این دنیای ذره بینی را بعداً در طی مباحثات خود تشریح خواهیم نمود ، ولی فعلاً همین قدر کافی است كه متذكر این نکته باشیم كه همانگونه كه انسان در مقابل كهكشان خرد و ناچیز است ، بهمانگونه در مقام قیاس با عالم ذره بینی ذرات ناچیز و الكترونها ، بزرگ میباشد . اگر از طرفی وسعت فضا را ملیون ، ملیون ، ملیون ، ملیون میل تخمین زده‌اند ، و وسعت آن قابل ادراك نیست ، ولی از جانب دیگر اندازه كوانتوم یعنی كوچكترین واحد قوه را ملیون ، ملیون ، ملیون ، ملیون مرتبه كوچكتر از كوچكترین نقطه روی این صفحه تخمین زده‌اند . بعبارت دیگر چنین مینماید كه انسان حد متوسطی است بین كوچكترین چیزهای خرد و بزرگترین اجسام بزرگ و با عظمت . هنگامیکه میبینیم ذره بین بما نشان میدهد كه در میان هر يك از كوچكترین نباتات و حیوانات ذره بینی ، انتظام و قانون حكمرما است و همه يك مقصد عالی را پیروی میکنند ، پس اعتقاد باین نکته كه در حیات این موجود بالنسبه بزرگ كه ما ویرا انسان میخوانیم قانون و نقشه و يك مقصد اساسی حكمرما میباشد ، برای ما دشوار نخواهد بود . علم در این قسمت تریاقی برای درمان زهر خود بدست ما میدهد . باز هیچ انسان هاقلی را نمیبینیم كه برای اشیاء ارزشی مطابق

حجم آنها قائل شود. همه ما میدانیم که ارزش و قیمت حقیقی چیزی را از روی حجم آن اندازه نمیگیرند. کدام جوانرا میشناسید که محبوب خود را از دختر دیگری فقط برای اینکه دو مقابل او جثه دارد، دوست داشته باشد. کدام مادر را پیدا میکنیم که حاضر باشد بچه خود را با يك بچه فیل فقط برای اینکه ده برابر بچه خودش جثه دارد، عوض کند؟ چه کسی ادعا تواند کرد که تپه‌ای که آنرا دوشان تپه میگویند، برای دنیا از کله فردوسی شاعر ارزش بیشتری دارد از آنرو که تپه از کله فردوسی فوق‌العاده بزرگتر است. وقتی که ما از موضوع ارزش سخن بمیان میاوریم، حجم و جثه در آن بی تأثیر و بی اهمیت است. آنچه بیشتر اهمیت دارد و در حقیقت بحساب میآید عبارت از صفات، خصائص و مزایای معنوی، نیروی فکری و نیروی تمیز نيك و بد میباشد. وقتی که عیسی پرسش میکند «انسان را چه سود دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را ببازد؟» مقیاس واقعی و حقیقی ارزش را بدست ما میدهد. روح انسانی که دارای نیروی تفکر، فهم، نشو و نمای روحانی و معرفت خدا میباشد بیشتر از بسیاری از این کهکشانها ارزش و اهمیت دارد. پاسخی که بگفته بالا مبنی بر اینکه «از نظر اصول هیئت، انسان هیچ است» میتوان داد اینست که بگوئیم: «از نظر اصول هیئت، انسان ستاره شناس است». جدا از انسان

نه ستاره شناسی وجود دارد و نه نطق و بیانی . این کهکشانها با همه وسعت و بزرگی باز از وجود خود بیخبر میباشند . باندازه کوچکترین کودکان زنده دارای ادراک نمیباشند . یکذره حس تمیز ارزش اخلاقی و یا آزادی ندارند ، از اینرو استدلال ما مبنی بر اینکه خدائی با محبت و حکمت مخلوق خود یعنی انسان را که بریور صفات عالیهای شبیه بصفات خود آراسته است ، بیش از جهان لایشر دوست دارد و محبت میکند ، نه تنها يك استدلال منطقی میباشد ، بلکه حتمی و قطعی و الزام آور است . همانگونه که تنیسن نوشته است : « گرچه ادوار زمان مانند پهلوانان و قهرمانان بزرگ کوههارا میشکافند و سواحل دریاها را درهم میشکنند و پیوسته بر این بریدگی میافزایند و اراده خود را اجرا میکنند ، گرچه کرات یدشمار هر يك با دوره های زمان و عصرهای طولانی و با نیروی گوناگون خود و با اشکال دیگر موجودات متعاقب هم می آیند و میگذرند ، باوجود همه اینها چه چیز را نشان توانیم داد که بزرگتر و شگفت انگیزتر از روح انسانی باشد ؟ » . و بالاخره نباید فراموش کنیم که دین همیشه در تعلیمات خود کوچکی و ناچیزی انسان را در مقابل خدا تذکر داده و خاطر نشان نموده است . غرور در انسان از مختصات بیدینی و بی ایمانی میباشد . افتادگی و خضوع از خصائص کتب مقدسه است . هنگامیکه یواس میگوید : « بدون وجود او از من هیچ ساخته نیست » ، همان نکته ای را

تکرار میکند که سایر انبیاء به بیانها و تعبیرات مختلف گفته‌اند .
 طبق تعلیمات کتاب مقدس ارزش انسانی در این نمیباشد که چیزی
 است نیکو و بزرگ ، بلکه ارزش وی در اینست که باوجود خردی
 باز مورد محبت خدا قرار دارد . موضوع اساسی دین در کتب مقدسه
 بزرگی انسان نیست ، بلکه عظمت خدا است . « پس انسان چیست
 که او را بیاد آوری ؟ » و از اینرو علم با کشف عظمت و قدرت خدا
 همینقدر آنچه را که کتاب مقدس پیوسته تعلیم میداده تأیید و تثبیت
 کرده است . در صورتیکه از جانب دیگر اگر مادیون راست بگویند
 و نظر آنها صائب باشد که انسان جز يك موجود مادی چیزی
 نیست ، پس بنا بر این در مقابل نور دانش انسان دارای هیچ اهمیت
 و ارزشی نمیباشد . کسی که جنبه روحانی انسان را انکار میکند و
 او را موجودی که محبوب خدا باشد نمیداند ، سر انجام باین نتیجه
 میرسد که انسان فوق العاده ناچیز است . مجاهدت و کشمکش او بیهوده
 و بیثمر میباشد و احساسات وی بهیچوجه بحساب نمیآید . آنچه علوم
 جدید برای یکنفر مادی ارمغان میآورد عبارتست از يك نوع یقین
 آمیخته با وحشت و هراس مبنی بر اینکه حیات عبارتست از « ذره‌ای
 متحرك و بیمقدار میان تهی و بی مقصد و بی ثمر » در اثر سرد
 شدن آفتاب تمام شهرهای زیبای او مبدل به ویرانه خواهد گردید .
 بروی تمام علوم وی پرده فراموشی کشیده خواهد شد . تمام مجاهدات

و کشمکشهای وی منجر به بطالت خواهد گردید و فقط برای کسانی که ایمان بخدا دارند و بصحت حیات جاودانی معتقدند و ایمان به جاودانی روح دارند این زندگانی برای آنها دارای غنا و شامل روح شادی و واجد معنی و مقصدی تواند بود. شخص بوسیله ایمان میتواند در اعماق فکر آرام و بیدغدغه خویشتن ناچیزی مادی خود و فانی بودن تمام پیشرفتهای دنیوی خویش را درك کند و مطمئن باشد تمام چیزهائی که دیده نمیشود جاودانی است و حیاتی که با مسیح در خدا نهان شده باشد، جاویدان باقی خواهد بود.

عجز دانش بهیچوجه نباید تصور کرد که خداوندان دانش

توانسته اند با عمق فضا نفوذ کرده آنها مساحت

کنند و تمام مسائل جهان مادی را حل نمایند. هر قدر بر وسعت دانش و اطلاع آنها افزوده شود، بیشتر به عجز و ناتوانی خویش در حل معماهای جهان پی برده و متوجه میگردند که فهم این غوامض از حدود فکر آنها خارج است. همانگونه که شخصی در این مورد گفته: « دانش و اطلاع انسانی شباهت به يك دایره روشن و نورانی دارد که آنها از هر سو تاریکی فرا گرفته باشد. هر قدر وسعت این دایره بیشتر باشد، بهمان نسبت وسعت دایره تاریکی که این قسمت روشن در وسط آن قرار گرفته بیشتر و وسیعتر خواهد بود ». انسان پیوسته با مسائلی که بکلی بر وی

مجهول است مواجه میگردد . در این عصر موضوع حل ماهیت حقیقت غائی در دنیای مادی از پنجاه سال پیش از این بسی مشکلتر و پیچیده تر گردیده است . یکی از دانشمندان عالیمقام در طبیعی ، مانند « سر جیمس جین » چنین میگوید : « یکنوع یقین و قطعیتی که روز بروز بر اتفاق افزوده میشود وجود دارد ، مبنی بر اینکه حقائق نهائی عالم وجود در خارج از حدود علوم کنونی قرار دارد و یحتمل برای همیشه نیز از دایره فهم انسانی خارج بماند و چه بسا همینطور هست . احتمال قریب به یقین اینست که فقط و فقط هنر پیشه‌ای که با سرپنجه هنرمند خویش نقش بدیعیرا بر صفحه پرده تصویری رقم زده میتواند مشخصات پرده ترسیمی خویش را بفهمد و درك کند و فهم این رموز برای چند ذره رنگی که بر روی صفحه وجود دارد برای همیشه غیر ممکن است » . در عین حال یکنوع یقین و قطعیت دیگر در ذهن علمای متفکر رسوخ یافته که پیوسته بر اتفاق آن افزوده میگردد و مبنی بر اینست که این جهان شگفت انگیز با قوانین و اصول مرموز و اسرار آمیز آن و با توافق و تناسبی که برای پرورش حیات انسانی دارد ممکن نیست مولود اتفاق لایشر باشد . ادینگتون بوسیله اصول ریاضی چنین حساب کرده که ممکنست جهان آفرینش زائیده اتفاق باشد . وی چنین کشف کرده که ایجاد بساط هستی حتماً مولود اتفاق تواند بود ولی نه

اتفاق يك در دو ، يا يك در ده و يا يك در يكمايون ، بلكه يك در ده بقوة چهارصد و بيست هزار مليون و برای نوشتن چنین عددی باید رقمی را با يك ردیف صفر بدنبال هم بنویسیم که سی و پنج بار بدور زمین میگردد ! اگر ما این محاسبه را بپذیریم باید با سرجمس همنوا شده این احتمال را نافذ بدانیم که دنیا « مولود يك وجود متفکر است ». بدین نحو مشاهده میشود که ستاره شناسی تازه ثابت کرده است که هم قدرت خدا و هم عقل و معرفت خدا در حدود عالیتین و وسیعترین افکار بشری نمیگنجد. این علم بهیچوجه با تعلیمات کتاب مقدس که خدا را عقل کل و قادر علی الاطلاق میداند مخالف و مبین نیست ، بلكه انوار درخشانی بر اصطلاحات و تعبیرات مندرجه که منسوب به آفریننده این فضای بینهایت بزرگ می باشد افکنده و معانی و مفاهیم آنها را روشن کرده است . این موضوع مسئله دیگر را بر مفکره ما عرضه میدارد و این اندیشه را در ما بیدار میکند که آیا محبت خدا چه وضع و شکلی دارد ؟ اگر قدرت خدا لایتناهی و نامحدود و عقل وی خارج از دائره تمام مدرکات و فهم ما است ، آیا ممکنست که محبت وی کمتر و محدودتر از قدرت و عقل وی باشد ؟ آیا نباید گمان کرد که محبت وی نیز بهمان نحو عمیقتر و مافوق حدود تصور و وهم بشری است ؟ تنها عیسی ناصری پاسخ رضایت بخشی به این پرسش داده

است. تنها او نقشی از خدا که محبت کامل است ترسیم کرده و بما عرضه داشته. دیگران نتوانسته‌اند بفهمند که خدا در حقیقت میتواند عطف توجهی بانسان نموده او را دوست بدارد. آنها خدا را طوری عرضه داشته‌اند که بسرنوشت نوع بشر بی اعتنا میباشد و اهمیتی به نجات یافتن یا گمراه شدن آنها نمیدهد. تنها عیسی خدائی را مکشوف ساخته است که محبت کامل میباشد. محبتی که از حیث عظمت شامل حال کوچکترین و پست و منفورترین مردم و اشخاص گمراه میگردد. بار گران و گناهان ما را بر دوش خرد گرفته و در عیسی مسیح برای نجات نوع بشر رنج میبرد. محبتی کامل که با مشاهده بازگشت و توبه یکنفر گناهکار شادمانی و خوشی پیدا میکند و بطور قطع و یقین فقط چنین محبتی درخور آن خدائی میباشد که علم ستاره شناسی را بر ما مکشوف ساخته و تنها اینگونه محبت از طرف او سزاوار میباشد.

در صفات الهی نه تنها باید قدرت کاملی باشد، بلکه محبتی که از آن کمتر نباشد. اگر آن محبت بقدری زیاد است که از حدود تصور و وهم بشری بیرون میباشد، مورد اشکال و ایرادی نیست و بر خلاف وی استدلال نکرده‌ایم، بلکه استدلال ما مؤید آنست. اگر بنا باشد که محبت خدا نیز در ردیف قدرت و عقل و حکمت وی قرار گیرد، باید از حدود فهم ما خارج باشد.

دین و علوم طبیعی

عناصر دنیای طبیعی و سعی کرده است آنچه را که در آنجا وجود دارد کشف کند ، بهمان نحو ماده را بوسیله ذره بین مورد مطالعه قرار داده و سعی میکند بفهمد دنیای ما از چه ترکیب یافته . یونانیان قدیم را عقیده بر آن بود که در دنیا چهار عنصر وجود دارد و تمام اشیاء از این چهار عنصر ترکیب شده و این چهار عنصر عبارتند از آتش و آب و باد و خاک و یکی از آنها بنام دیموکریتوس جلوتر رفته و چنین اظهار عقیده کرد که تمام اشیاء از آتمهای مختلف الشکل ترکیب شده و نکته حیرت انگیز آنست که این عقیده بحقیقت نزدیک میباشد . خیلی زود این نکته بر مردم روشن شد که آتمها یا ذرات باید فوق العاده ریز و کوچک باشند . از يك قطره آب میتوان حباب بزرگ شفافى با صابون بوجود آورد . از طلا ورقه‌های فوق العاده نازك میتوان ساخت . يك قطره روغن در روی ظرفی مملو از آب بچکانیم ، این قطره روغن پرده‌ای پهن از چربی بوجود میآورد . هر آزمایشی که بعمل آمده این عقیده و نظر را تأیید کرده تا اینکه اکنون ثابت شده که ماده مرکب از ذراتی فوق العاده كوچك است بطوری که اگر یکمليون از آنها را پهلوی پهلوی قرار

دهیم باز بکلی غیر مرئی خواهد بود و یکصد ملیون از آنها بر دیف به يك اينچ خواهد رسید. این ذرات بقدری خرد میباشند که اگر نیم کیلو گرم آبرا بطور متساوی در روی سطح تمام کره زمین پخش کنیم، در هر اینچ مربع از آن یکصد ملیون ذره وجود خواهند داشت. بدیهی است چیزهائی به این خردی، حتی با قویترین ذره بینها دیده نمیشود و فقط در نتیجه تأثیراتی که بذرات دیگر میبخشد قابل تشخیص و تمیز تواند بود. بطوری که کشف و فهمیده شده این ذرات لاینقطع در حرکت هستند و با سرعت شگفت انگیزی با هم اصطکاک پیدا کرده مصادم میشوند و حرکت آنها بقدری سریع است که مطابق تخمینی که زده اند در هر ثانیه هر يك از ذرات سه هزار ملیون بار با ذرات دیگر تصادم میکند.

این ذرات مرکب از نود و دو عناصر مختلف هستند که باشکال مختلف باهم تشکیل یافته اند و در اثر همین اختلاف ترکیب این همه مواد گوناگونی که در جهان یافت میشود بوجود میاید. بنا بر این ذرات هم بنوبه خود از آتمهای این نود و دو عنصر ترکیب یافته و تا مدت های مدید زعم دانشمندان بر این بود که آتمهای مزبور عبارتند از واحدهای سخت و غیر مرئی بشکل توپهای صاف و سخت. در حقیقت اصل معنی کلمه « آتم » همانا چیزی است که غیر قابل انقسام باشد و نتوان آنرا جدا کرد. کسیکه فهمید و اعلام داشت

که آتم نیز بنوبه خود از چیزهای خیلی کوچکتر ترکیب شده
« روثرفورد » دانشمند طبیعی دان انگلیسی بود. مشارالیه نشان داد
که هر گاه تکه‌هایی از آتم جدا شود همه از يك جنس میباشند،
یعنی عبارتند از تکه‌هایی فوق العاده كوچك كه روثرفورد آنها را
الکترون نامید که ذره‌ایست كوچك از الکتريسته منفی. باز این
دانشمند و دانشمندان دیگر نکته شگفت انگیزتر دیگری را مكشوف
ساختند مبنی بر اینکه مطابق آنچه گمان کرده‌اند ذره‌ای جامد و
سخت نیست، بلکه درون آن کاملاً خالی است. آتم دارای يك هسته
مرکزی میباشد که الکترونها با سرعت حیرت انگیزی دور آن گردش
میکنند. بعدها کشف کرد که الکترونها از حیث اندازه نسبت به آتم
و هسته مرکزی که آنها را ترکیب میکند بقدری كوچك هستند که
قسمت اعظم آتم خالی میباشد. داخله آتم کما بیش شباهت به منظومه
شمسی دارد. هسته مرکزی آن شباه آفتاب و الکترونها مشابه
سیارات هستند و مابین آنها به نسبت اندازه بین ذرات فضای خالی
وجود دارد. یکی از شعرای ایران چه خوب میگوید: « دل هر ذره
را که بشکافی آفتابیش در میان بینی ». این هسته مرکزی را
پروتون میخوانند. در هر آتم تعداد الکترونها بیش از تعداد سیارات
منظومه شمسی میباشد. از آنجائیکه به ثبوت رسیده که این قطعات
مجزا الکتريسته هستند، معلوم میشود که ماده و الکتريسته هر دو

یکی میباشد و الکتريسته عبارتست از ذرات سیال ماده و ماده نیز عبارتست از الکتريسته ساکن. این اکتشافات نشان میدهد که دنیا بطور باور نکردنی خلأ است. یکی از علماء علوم طبیعی توضیح داده است که اگر داخل آتمها فضای خالی نمیبود بطوری که الکترونها و پروتونها که آتم را تشکیل میدهند رویهم توده میشدند، بدون اینکه مابین آنها فضای خالی باشد، تمام مواد جامدیکه بدن یکنفر انسان از آنها ترکیب یافته بقدری کوچک میبود که با قویترین ذره بین با کمال اشکال دیده میشد و البته سنگینی این هسته کوچک بهمان سنگینی بدن یکنفر انسان میبود. آنچه بما مدلل میسازد که این فرضیه وهم و پنداری پوچ و بیمعنی نمیباشد آنست که دانشمندان هیئت چنین ماده فوقالعاده سنگینی را در بعضی از ستارهها که آنها را ستارگان کوچک سفید مینامیم کشف کردهاند. ماده ترکیب دهنده این ستارهها بقدری سنگین است که طبق محاسبه دانشمندان هیئت هر اینچ مکعب شش خروار وزن دارد. ظاهراً در این قبیل ستارگان از طرفی حرارت شدید و از جانبی فشار فوقالعاده دست بهم داده آتمها را بهم متصل کرده، ردیفهای خارجی الکترونها را از میان برداشته و پروتونها و الکترونها را بهم اتصال داده است. در زمین ما فاصله بین الکترونها و پروتونها فوقالعاده زیاد است و بدین نحو در دنیائی که مشاهده میکنیم مقدار ماده خیلی کمتر از

آنچیزی میباشد که در ظاهر می بینیم .

تبدیل ماده
به نور

مطالعه و بررسی زیادی که در پیرامون اشیاء

رادیواکتیف از قبیل رادیوم و اورانیوم بعمل

آمده اطلاعات شگفت انگیزتری راجع به ساختمان فضای لایتناهی بما میدهد . زیرا در اینجا ما ماده‌ای در مقابل خود داریم که مبدل

به نور میشود . این مواد رادیواکتیف بفواصل کاملاً معین و منظمی

از خود انواری منتشر میسازند که بآنها اشعه الفای ، بتا و گما گفته

میشود . در اثر انتشار این انوار حجم اصلی ماده متدرجاً کمتر شده

و از بین میرود . ماده مبدل به نور یعنی مبدل به امواج حرکت

در اثر میگردد . امواج حرکت در اثر عبارت از نور هستند از

اینرو احتمال قوی دارد آنچه که ما آن را ماده میدانیم ، جز

« نور جامد » چیز دیگری نباشد . خود نور هنوز در پرده ابهام و

پوشیده از اسرار است . از بعضی جهات در حکم گلوله بوده و بمشابه

گلوله‌های کوچک توپ بر روی ماده مصادم میشود . در برخی موارد

دیگر مشابه امواجی میباشد که در اثر حرکت میکنند . ولی ماهیت

آن هر چه باشد حقیقت مهم و شایان توجه اینست که حجاب بین

ماده و حرکت از میان برداشته شده است . طبق تجزیه و تحلیل

نهایی ماده ظاهراً عبارتست از کردابها و یا اهتزازاتی از نیروی الکتریکی .

ماده مبدل بفعالیت و حرکت میشود و شیئی جامد در پایان کار

فاقد وجود می‌کردد، همانگونه که یکی از دانشمندان طبیعی گفته است « علوم طبیعی بمرحله‌ای رسیده که نزدیک است بکلی ماده را در طاق نسیان بگذارد. هیچ چیز جز حرکت باقی نمی‌ماند. در این صورت محرك و عامل اصلی کیست؟ »

پیدایش اتفاق یکی از نتایج شگفت انگیز دیگر تحقیقات و در ماده مطالعات علمی راجع به علوم طبیعی آنست که قانون مربوطه به علت و معلول که از مشاهده فلان علت میتوان از فلان معلول پیش بینی نمود در دنیای آنها منطبق نمی‌گردد. در روزگاران پیش وقایعی بر دنیا گذشت که قانون علت و معلول حتمی و قطعی و تغییر ناپذیر مینمود. چنانکه یکی از علماء علوم طبیعی میگوید « بمن آتم بدهید و من در مقابل نه تنها آفتاب و ستارگان را، بلکه تمام موجودات زنده، تمام فرهنگها و ادبیات و همه ادیان و مذاهب را بشما خواهم داد ». ولی همانگونه که در بالا مشاهده کردیم، آتم در اختیار ما نیست که بوی بدهیم. تنها چیزی که وجود دارد حرکت است و بجای قوانین و قواعد جامدی که آنها را بر هر چیز نافذ و حکمفرما میدانستیم، مشاهده میکنیم که اتفاق در دنیا حکومت میکند. در صورتیکه ذره در هر ثانیه سه هزار ملیون مرتبه بر سایر ذرات اصابت میکند، واضح است بهیچوجه نمیتوان پیشگوئی کرد که در دفعه بعدی بکدام يك از ذرات اصابت خواهد

کرد و یا بکدام سو خواهد رفت. تنها کاری که میتوانیم بکنیم آنست که احتمالات را حدس بزنیم و مطمئن باشیم که توده ذرات بطور کلی طریقه مشخصی برای حرکت در پیش دارد و طبق آن عمل میکند، ولی پیشگوئی حتمی و قطعی کامل در عالم ذرات امکان ناپذیر میباشد. بعبارت دیگر علوم طبیعی آن آزادی در عمل را که روزگاری از فضای لایتناهی و بالنتیجه از نوع بشر باز گرفته بود تا حدی بوی باز داده است. از آن روزگاری که مردم گمان میکردند قواعد و قوانین سخت و جامد بر هر چیز حکمفرمائی میکند، اشخاص بسیاری بودند که تصور میکردند آزادی اراده انسانی و شخصیت وجود جزو تصورات واهی و موهومات است و سرنوشت هر چیز را قوانین طبیعی تعیین میکند، ولی این فرضیه دیگر قوت و اعتبار خود را از دست داده است، در قلب دنیای مادی امکان وقوع حوادث غیر مترقبه است و در موردی که ماده جامد نابود شود، یگانه جانشین قطعی آن عبارتست از حضور فکر و دماغ که علت و باز بین هر چیزی در دنیا شناخته میشود. همانگونه که سرجیه‌س جین شرح داده است: «موضوع عبارت از آن نیست که يك عامل فکری و دماغی داخل صحنه علم شده باشد، موضوع اینست که آنچه در ماوراء فکر و دماغ قرار دارد از این صحنه خارج گردیده است». از تمام این نکات این نتیجه بدست میاید: در عین اینکه مادیون

سعی میکنند جهان آفرینش را بر اساس مادیت قرار داده و از روی قوانین جامد مادی تعبیر و توضیح نمایند، باز آنرا بر شالوده چیزی قرار میدهد که وجود واقعی و حقیقی ندارد. از اینرو تمام اساس و بنیان مادیت متزلزل شده و از بین رفته است. در بعضی محافل معمول این بوده است که دنیا را بمنزله ماشین بزرگی که فاقد احساس، فاقد نقشه و فاقد دانش و معرفت است قلمداد کنند و بگویند که تصور وجود خدا بیهوده و غیر لازم است. جلوه و جلال این تعبیر و تفسیر طوق اسارت بگردن فکر عده کثیری افکنده. در حقیقت این تشبیه اگر بطور منطقی با موضوع تطبیق شود تشبیه بسیار خوبی خواهد بود. زیرا در واقع دنیا شباهت بماشین دارد، از اینرو که هیچ ماشینی بخودی خود صورت خارجی پیدا نمیکند. دنیای ما مملو از ماشینهای بسیاری است. ولی تمام این ماشینها و هر يك از این ماشینها صانع و سازندهای دارد. از این نقطه نظر یکنفر شخص مذهبی موافقت دارد که دنیا شبیه ماشین است. دنیا نیز صانع و سازندهای دارد. باز هیچ ماشینی را جز برای يك مقصود و منظور مخصوصی نمیسازند. دنیا اگر شبیه يك ماشین باشد، غایه مقصود و هدفی در جلو دارد. برای اینکه هرگونه ماشینی بکار افتد باید یکنفر از آن توجه و مراقبت نماید تا آنرا بکار انداخته و همواره تعمیر کند. بهمین نحو دنیا هم اگر شبیه ماشین باشد،

باید بدست کسی اداره شود که آنرا بکار انداخته و به این کار ادامه دهد، آنرا در راه و جاده‌ای که در پیش دارد راهنمایی کند و در وصول به غایه مطلوب خود توانا و نیرومند سازد. بالاخره تمام ماشینها فرسوده میشوند، همانگونه که فضای لایتناهی سالخورده و سرد میشود؛ ولی صاحب و مالک آن باقی میماند و فرسودگی ماشین در او تأثیر و نفوذی ندارد. از اینرو اگر دنیا را يك ماشین بزرگ بدانیم و سپس بگوئیم که این موضوع دلیل بر لزوم وجود خدا نیست، این استنتاج ما را بکلی گمراه خواهد کرد. ولی اگر دنیا را ماشینی بدانیم که طرح ریزی شده نقشه‌ای در بر دارد و يك صانع نامرئی آنرا اداره مینماید، در آن صورت تعبیر و تفسیر ما تطبیق با آخرین کشفیات علوم طبیعی خواهد بود.

دین و زمین شناسی

کشش زندگانی
کره زمین
اکنون جهان آفرینش را همانگونه که در نظر دانشمندان زمین شناس جلوه میکند، مورد

مطالعه و دقت قرار دهیم و ببینیم زمین شناسی جدید چگونه تعلیمات دین را تأیید مینماید. در اینجا انسان با بسیاری چیزها مواجه میشود که فقط عبارتست از فرضیه، ولی فرضیه‌ای که متکی بر حقائق بسیار وسیع و مستند به تحقیقات جامع علمی میباشد بیش از هر

چیز راجع بمبدأ دنیا تمام دانشمندان بر این عقیده اتفاق دارند که شاید زمانی زمین قسمتی از خورشید بوده است. حقیقت اینکه زمین در فضا با کره آفتاب ارتباط دارد، بدور آن گردش میکند و طبق آنچه که « طیف بین » نشان میدهد از همان مواد مرکب آفتاب ترکیب یافته و در اصل عبارت بوده است از یک توده از مواد گداخته و فوق العاده با حرارت، چنانکه پست ترین و آخرین طبقه صخره‌های زمین بما نشان میدهد، تمام اینها دلالت بر صحت این استنتاج میکند. موضوع اینکه آیا زمین و سیارات دیگر منظومه شمسی در حین گردش بدور خورشید از آن جدا شده‌اند یا در اثر انفجار عظیمی جدا گردیده و یا اینکه قوه جاذبه ستاره‌ای که خیلی نزدیک به آفتاب حرکت میکرده است باعث جدائی آنها از آفتاب شده، چیزی است که شاید برای همیشه مکتوم و در پرده استتار باقی بماند؛ ولی ظاهراً شکی در این نیست که زمین فرزند آفتاب میباشد. راجع به اینکه تولد این کودک کی واقع شده، فرضیه‌های بسیاری اظهار گردیده و بررسیهای عمیقی بعمل آمده است. هر قدر دامنه بررسیها وسیعتر میشود، بر میزان عمر خورشید و زمین افزوده میگردد. یکی از طریقه‌های مطمئن برای تعیین طول عمر این کره عبارتست از بررسیهای رسوبیهای اورانیوم که در صخره‌ها جای دارد و پیدا میشود. همانگونه که فوقاً توضیح داده شد، یکی از مشخصات اورانیوم

آنست که پیوسته بفاصله ثابتی نور از خود منتشر میسازد و میزان سردی و گرمی در کم و زیاد کردن این فاصله بدون تأثیر است، اورانیوم چون این ذرات را از خود پراکنده میسازد، خودش متدرجاً مبدل به سرب میشود. چون فاصله این تغییر ثابت میباشد، بالنتیجه در مواردی که این نوع رسوبهای اورانیوم را در مجاورت این نوع سرب مخصوص مشاهده کنیم، با کمال آسانی میتوانیم یقین نمائیم که برای تبدیل این مقدار اورانیوم به سرب چقدر وقت لازم بوده است. محل بسیاری از اینگونه رسوبها مخصوصاً در کانادای شرقی پیدا شده و در آنجا صدها نمونه یافت گردیده و مورد مطالعه قرار گرفته است، از مطالعاتی که در اطراف آنها بدست آمده، چنین ثابت شده است که برای تشکیل این نوع صخره مخصوص يك بلیون و دویست و سی ملیون (۱۲۳۰۰۰۰۰۰۰) سال وقت لازم است. برای تبدیل تمام مقدار اورانیوم به سرب، سه بلیون و چهارصد ملیون (۳۴۰۰۰۰۰۰۰۰) سال وقت لازم میباشد. از روی همین حساب ثابت میشود که عمر زمین کمتر از (۳۴۰۰۰۰۰۰۰۰) سال است و در غیر اینصورت ممکن نبود که از این مقدار اورانیوم چیزی برجای بماند. از طرف دیگر برای انجماد این صخره (۱۲۳۰۰۰۰۰۰۰) سال وقت لازم داشته تا این مقدار اورانیوم مبدل بسرب بشود. شاید این طریقه بهترین وجهی است که تا کنون توانسته‌اند برای

تعیین عمر زمین در نظر گیرند. مفهوم این جمله آنست که تاریخ مدون حیات انسانی نسبت به تمام تاریخ جهانی خیلی کم و ناچیز میباشد. اگر فرض کنیم که تمام تاریخ دنیا در کتابی دارای ۵۵۰ صفحه گنجانده شود و در هر صفحه سیصد کلمه باشد، تمام تاریخ مدون زندگانی انسان در روی زمین عبارت خواهد بود از آخرین کلمه آخرین جمله آخرین صفحه کتاب.

ملاحظات دیگر هم وجود دارد که تمایلات همه آنها در تأیید عمر بی نهایت زیاد زمین است. یکی از مناظر دیدنی طبیعت که از نقطه نظر زمین شناسی دارای کمال اهمیت میباشد، عبارتست از شکاف معروف «پرتگاه بزرگ» در مجرای رودخانه کولورادو واقع در دول متحده آمریکا و در اینجا رودخانه سریع و باریکی در يك شکاف عمیقی که عمق آن به شش هزار پا میرسد جاری است. علائم موجوده در اطراف این شکاف نشان میدهد کلیه آن در اثر سودگی زمین بواسطه جریان آرام آب بوجود آمده است. با اندازه گرفتن میزان سودگی زمین مزبور بوسیله جریان این رود که در هر سال عبارتست از عشر کوچکی از اعشار يك اینچ و با در نظر گرفتن میزان و درجه صخره‌هائی که آب در طول زمان آنها را فرسوده ساخته و بریده، خیلی ممکن است میزان تقریبی زمانی را که برای بریدن این شکاف لازم بوده است با سهولت تخمین زد. طول زمان

مزبور ظاهراً به پنجاه ملیون سال بالغ میشود . تقویم جالب توجه دیگری که برای تعیین طول زمان در دسترس میباشد ، عبارتست از رسوبیهای گِل در ته دریاچه‌ها . اگر دریاچه‌ای در مناطق سرد سیر واقع شده باشد ، در هر سال دو طبقه از این رسوبها در آن ته نشین میشود . یکی در فصل بهار و تابستان موقعی که آب رودخانه‌ها زیاد میشود ، در این موقع گِل‌های سنگین زیادی با آب داخل دریاچه میگردد و چون امواج همیشه و بلاانقطاع در حرکت هستند ، از اینرو گِل‌های نرم در ته دریاچه ته نشین نمیشود . پس از آن فصل زمستان میرسد که سطح دریاچه یخ میندد و آب کاملاً ساکت و آرام میباشد و در اینموقع رسوبیهای نرم که تا آن موقع بحال خود باقی بودند ، فرصتی بدست آورده و در ته دریاچه ته نشین میشوند . بدین نحو هر یکسالی از عمر این دریاچه دو علامت از دو نوع رسوب بر جای میگذازد که یکی زبر و سنگین و دیگری نرم و سبک است . آنچه واقعیت این جریان را اثبات میکند آنست که بوسیله يك لوله خیلی بلند و محوفی نمونه‌ای از گِل‌های ته دریاچه ژنو واقعه در سویس را خالی کرده‌اند . شخص با مطالعه آن نه تنها میتواند بگوید برای ته نشین شدن این مقدار رسوبها چقدر وقت لازم بوده ، بلکه میتواند بگوید میزان بارندگی در فلان سال مخصوص چقدر بوده است . طبعاً سالهاییکه میزان بارندگی زیاد بوده ، طبقات رسوبی

بالتیجه ضخیمتر از سایر سالها شده است. برای اثبات صحت این گونه محاسبه، طبقات گل را با یادداشتهای سازمان مخصوص به تعیین کیفیات جوی همان حدود مقایسه کرده اند و بالتیجه معلوم شده ضخامت این طبقات تماماً با میزان بارندگی سالیانه مطابقت کرده است. این گل بمرور ایام تحت فشار آبهای روی خود آهسته و متدرجاً مبدل به صخره میگردد. این طبقات صخره چون به موقع خود يك طبقه رسوبیهای زیر و خشن و يك طبقه رسوبیهای نرم را متناوباً نشان میدهد، لذا دانشمندان آنها را بمنزله تقویمی برای تعیین زمان بکار میبرند و این تقویم هم میزان سالهای آنرا که صرف تشکیل این طبقات گردیده نشان میدهد و هم معلوم میدارد که در هر يك از سالهای عمران اوضاع هوا بر چه منوال بوده است. یکی از شعب رود کولورادو که در بالا نامی از آن بمیان آمد موسوم به رود سبز در مسیر خود اینگونه طبقات صخره را بریده و از میان آن گذشته و این طبقات عیناً همان مشخصات مربوط به رسوبیهای دوگانه ته نشین شده ته دریاچهها را نشان میدهند. محاسبه دقیق این طبقات نشان میدهد که این دریاچه بخصوص در مدت چهار ملیون سال عمر کرده است و تعداد طبقات مربوط به هر سال در تمام این مدت کاملاً آشکار میباشد.

بهمان نحو رسوبیهای ذغال سنگ نیز بنوبه خود نشان میدهد

که برای تشکیل آنها وقت و زمان فوق العاده زیادی لازم بوده است .
ذغال سنگ عبارتست از چوب متحجر و مواد الیاف دار که از
جنگلی روی زمین ریخته و بمرور و اعصار متحجر شده است . در
بستر ذغال سنگها معمولاً علائم و آثار برگها ، پوست درختها و امثال
آنها یافت میشود و نشان میدهد که موضوع بر همین منوال است .
هنگامی که رسوبهای الیاف در هر سال خراشیده و ریخته و تحت
فشار واقع میگردد ، مبدل بورقه نازگی از سنگ میشود و بقدری
نازك است که تقریباً بچشم نمیاید . باوجود این معادن ذغال به
ضخامتهای فوق العاده زیاد وجود دارد . مثلاً یکی از کوههای السکا
دارای دو رشته الیاف فوق العاده بزرگ ذغال سنگ میباشد که بطور
وضوح در کوه امتداد مییابد . ضخامت یکی از این الیاف بیست و
شش متر میباشد و ضخامت آن دیگری سی متر . در اینجا نیز واضح
و ثابت میشود که مدتهای فوق العاده مدیدی از عمر زمین میگذرد
که این طبقات در طی این مدت توانسته اند تشکیل بیابند و کامل شوند .
تغییرات سطح یکی از کشفیات عجیب و شگفت انگیز دیگر
زمین علم زمین شناسی آنست که نشان میدهد در

روزگاران گذشته سطح زمین ما در معرض تغییرات و تحولات عمیق
قرار داشته است . نواحی و صفحاتی که امروز اقیانوسها را تشکیل
میدهد ، روزگاری عبارت بوده اند از زمینهای خشك و آنچه که

امروز زمین خشك را تشكيل ميدهند روزگاری در زیر آب مستور بوده است. قشرهای دریائی و مستحاثات حیوانات دریائی پیوسته در قله مرتفعترین کوههای جهان بدست میآید، در حالیکه جنگلهائی که در اعماق دریاها فرو رفته‌اند، لاینقطع کهربا بسواحل دور دست بـتاب میکنند. حتی در همین روزگار قسمت مهمی از سطح زمین لاینقطع یا در حال فرو رفتن است و یا در حال بالا آمدن. تقریباً هیچ قسمت از سطح زمین ساکن و آرام نیست و حدس و گمان این است که تغییرات و تحولات عظیمه بشکل کنونی یعنی متدرجاً و بکلی غیر محسوس صورت گرفته‌اند. جنوب روپا فعلاً بالا میآید و فرانسه شمالی و انگلستان فرو میروند. شرق نزدیک متدرجاً بلندتر و بلندتر میشود، جنوب چین در هر یکصد سال يك پا فرو می‌رود. در ناحیه پوزولی واقع در ایتالیا کیفیت شکفت انگیزی مشاهده شده است. در این ناحیه مقارن حیات مسیح يك معبد متعلق به بت پرستان بنا شده. بمرور ایام زمین فرو رفت تا اینکه بکلی آن معبد در زیر آب غرق شد و ماهیگیران در قایقهای ماهیگیری خود در اطراف خرابه آن بـماهیگیری پرداختند. سپس بار دیگر شروع به بلند شدن کرد و در اوایل قرن نوزدهم کاملاً از آب خارج شد. بار دیگر بمرور این ناحیه شروع بفرو رفتن نمود تا اینکه باز مبدل به يك محل ماهیگیری شد و بالاخره دفعه دیگر باز شروع به

بیرون آمدن کرده و امروز به محاذی سطح آب رسیده است. سطح زمین بهمین نحو دائماً در تغییر است، فرو میرود و بالا میآید بطوری که نقطه‌ای که امروز مرکز مرقی‌ترین شهرهای جهان میباشد، ممکن است تا هزار سال دیگر دریا با کمال آرامی آن را فرو گرفته باشد.

عصرهای یخی باز یکی دیگر از نتایج تحقیقات دانشمندان

زمین شناس که بنظر خیلی عجیب میآید آنست که کره زمین عصرهایی که به عصر یخی موسوم هستند بخود دیده و در هر يك از این اعصار مدتهای مدید بر زمین گذشته که نیم کره شمالی در زیر توده‌های برف و یخ مستور بوده است. ضخامت این یخها ظاهراً رویهمرفته به يك میل بالغ میشده و بهمین جهت توانسته است هرگونه علائم حیات و زندگانی را از سر راه خود برداشته و نابود سازد. در شکافها و بریدگیهای صخره‌ها که شباهت به آثار و علائم وجود توده‌های یخ این عصر دارد، در توده‌های عظیم صخره که از محل اصلی و اولیه خود بفاصله صدها میل رانده و دور شده‌اند و در رسوبهای سنگهای عظیمی که از محل اولیه خود خارج گردیده و ارتفاع آنها در اطراف کوهها به هزارها پا بالغ میگردد، دلائل کافی برای اثبات وجود این عصرهای یخی بدست میآید. بطوری که حدث میزنند مقدار زمینی که روزگاری در زیر

توده‌های یخ پوشیده شده بود ، بالغ بر يك مليون ميل مربع میشود ، چنانکه امروز هم تمامی منطقه پیرامون قطب جنوب در زیر يك پرده یخ بضخامت هزارها پا مستور است . این عصرهای یخی در کیفیت حیات زندگانی سطح زمین قطعاً تأثیرات فوق العاده زیادی داشته‌اند . در نتیجه وقوع آنها یعنی انواع موجودات بکلی یخ زده و برخی دیگر بفواصل زیادی از مسکن و مأوای اصلی خویش رانده شده‌اند . اگر بار دیگر یکی از این اعصار یخی بر زمین بگذرد ، بسیاری از بزرگترین شهرهای کنونی بکلی خالی از سکنه خواهند شد . بنا بر این دنیای مادی دنیائست متغیر که تغییرات و تحولات آنرا نمیتوان پیش بینی کرد . « آنچه دیدنی است ، زمانی است » (دوم قرنیان ۴ : ۱۸) .

در موردی که پای حیات آینده دنیا نیز بمیان آید ، نه علمای علم زمین شناسی و نه علمای هیئت نمیتوانند دلیلی برای ثبوت جاویدان بودن و جاویدان زیستن زمین بدست بدهند . ممکن است روزگاری آفتاب منفجر شود چنانکه بسیاری از ستارگان بهمین نحو دستخوش انفجار میشوند و بالنتیجه در مدت چند ثانیه کار دنیای ما بپایان رسد . یحتمل آفتاب از جوار ستاره دیگری بگذرد و با تمام سیارات اطراف خود در سطح آن فرو رود و مستهلك گردد و یا اینکه بهمان حالت کنونی باقی مانده و متدرجاً رو بسردی رود ،

امکان حیات و زندگانی کمتر و کمتر شود تا اینکه بالاخره آنچه انسان بوجود آورده و ساخته برای همیشه در زیر برف مدفون گردد.

زمین شناسی
و کتاب مقدس

صورتیکه علم زمین شناسی از دنیا ترسیم نموده

در برابر دیده ما قرار میدهد، با صورتیکه

در کتاب مقدس ترسیم گردیده و نقش شده، کمی تفاوت دارد.

کتاب مقدس نیز مانند علم زمین شناسی نشان میدهد که پیدایش

زمین آغازی داشته و در وقت معینی بوجود آمده و نشان میدهد

که این زمین روزگاری تهی و ویرانه بوده، نباتات و حیوانات و

بالاخره انسان یکی بعد از دیگری در سطح آن بوجود آمده و نیز

روزگاری فرا خواهد رسید که دنیا بپایان رسیده نابود میگردد.

در رساله دوم پطرس رسول میخوانیم « لکن روز خداوند خواهد

آمد که در آن آسمانها بصدای عظیم زائل خواهند شد و عناصر

سوخته شد، از هم خواهند پاشید و زمین و کارهائی که در آنست

سوخته خواهد شد ». این بیان کاملاً با وضعی که دانشمندان در

صورت منفجر شدن خورشید برای ما توضیح میدهند مطابقت میکند.

مشکل مهم در طول زمانست که دانشمندان زمین شناس در مورد

زمین ذکر میکنند. در اوائل امر که دانشمندان زمین شناس با

تعلیمات و درسهای خود قدم پیش گذاشتند، اشخاص بسیاری را

عقیده بر این بود که اگر تعالیم آنها صحیح و موثق باشد، پس

ثابت میشود که کتاب مقدس دروغ میگوید و در کتاب پیدایش جائی برای این زمان طولانی وجود ندارد. در این صورت راجع به این تناقض ظاهری چه میتوان گفت؟ این تناقض را بچهار طریقۀ مختلف تعبیر و توضیح میتوان کرد که هر يك از آن طریقه ها مورد توجه و وثاق یکعده مسیحیان مؤمن و با حرارت واقع گردیده است.

وجه نخست اینست که اگر تعلیمات علم با تعلیمات سفر پیدایش متناقض باشد، پس یقیناً سهو و خطا متوجه علم است. قطعاً در جائی اشتباهی رخ داده، عده ای از مردم که زمین شناسی را مورد مطالعات زیاد قرار داده اند، در آخر بهمین نتیجه رسیده اند و عده زیادی هم که در این علم بررسیهایی ندارند، باز همین پاسخ میدهند. بعضی از این اشخاص بقدری در عقیدۀ خود جلو رفته اند که میگویند خدا صخره های زمین را طوری بوجود آورد تا اینکه در نظر مردم کهنه تر از آنچه که هستند، بنمایند تا بدین وسیله ایمان انسان را بیازماید. باید اعتراف کرد که علم دچار سهو و اشتباهات زیادی شده. تخمینهایی که دانشمندان راجع بعمر زمین زده اند خیلی تفاوت دارد و حتی آنچه یکی از آنها تخمین زده، هزار برابر مدتی است که دیگری معتقد بوده. ولی واضح است که تمایل تمام این تخمینها بمدت بسیار مدیدی میباشد و امروزه تقریباً تمام دانشمندان زمین شناس با توافق نظر یکدیگر، عمر زمین را بیش از

هزار ملیون سال میداند . از اینرو اگر پاسخ دهیم که علم اشتباه میکند ، پاسخ احتمالی داده ایم و این پاسخ بسیاری از اشخاص مقدس را اقناع میکند ، ولی برای محققین علم زمین شناس کافی و قانع کننده نیست .

نظریه دوم اینست که تا آنجا که علم و دین باهم اختلاف پیدا میکنند ، انسانی که خدا و حقیقت را دوست میدارد ، تعلیمات دانش را با حسن قبول تلقی کرده و از آن چنین نتیجه میگیرد که کتاب مقدس در این مورد راهنمای صالحی نیست . چنین شخص بعنوان اینکه ایمان وی مطابقت با حقائقی که در نور دانش کشف شده اند ندارد ، ممکن است دست از ایمان خود بشوید . بسیاری از مردم صمیمی و شرافتمند همین رویه را در پیش گرفته اند و با اینکه از دست دادن ایمان برای آنها تأثر آور و موجب ملال خاطر است ، باز احساس میکنند که شرافت و درستکاری بآنها اجازه نمیدهد بچیزی که واقعیت ندارد ایمان بیاورند . مخصوصاً در قرن نوزدهم بسیاری اشخاص پیدا شدند که تعالیم علم زمین شناسی آنها را از راه ایمان منحرف ساخت و ایمان خود را از دست دادند . بسیاری از آنها کسانی نبودند که در اثر دوست داشتن بدی و شرارت ایمان خود را از دست بدهند ، بلکه از اینرو از ایمان دست شستند که اصول شرافت و درستکاری در نظر آنها اجازه داشتن چنین ایمانی نمیداد .

این عکس العمل در نظر نگارنده هم مبنی بر خطا و اشتباه است و هم نتیجه قطعی و منطقی که ما را از آن گزیری نباشد، نیست. مسیحیت عبارتست از ایمان آوردن بمسیح بسمت نجات دهنده و میزان دقت علمی نویسنده باب اول کتاب پیدایش نه از قدرت مسیح در نجات دنیا میکاهد و نه چیزی به آن میافزاید. مسیح نجات دهنده جهان میباشد از آنرو که انسانرا از گناه و از اندوه و ناامیدی و شکست رستگار میسازد. پیش از اینکه حتی یک سطر هم از کتاب عهد جدید نوشته شود و پیش از اینکه مردم اصلا بفکر تدوین کتابی در باره او افتاده و آنرا به نوشتجات موسی الحاق کنند، وی مشغول نجات دادن بشر بود و هزارها نفر را رستگاری بخشیده بود. از اینرو اگر ثابت شود که کتاب موسی که مردم داستان زندگانی عیسی را به آن الحاق کردند از نظر علمی دقیق و صحیح نباشد، بهیچوجه تأثیری در قدرت مسیح به نجات انسانی که کاملاً به ثبوت پیوسته است ندارد. عیسی از آنچه که برای خود ادعا میکرد و از آنچه در مورد خود ثابت نمود، یعنی از مقام نجات دهنده جهان تنزل نمیکند. حقیقت اینکه وجود ملیونها از پیروان امین مسیح که نتایج حاصله از علم زمین شناسی را با دیده قبول تلقی میکنند برای اثبات اینکه متقابلاً از ایمان خود محروم نشده اند دلیلی کافی بدست میدهد. مردم میتوانند این هر دو را بپذیرند و هر

دو را هم می پذیرند .

هـ قصود از الهام رأی و نظریه سوم متعلق بمردمانی میباشد که چیست ؟ معتقدند منظور از مکاشفه عرضه داشتن حقائق

دینی و اخلاقی میباشد ، نه دادن اطلاعات علمی و تاریخی . این عده را عقیده بر آنست که مثلاً مکشوف شدن خدا بموسی عبارت بود از مکاشفه طبیعت و اراده و فرامین خدا ، ولی موسی برای تدوین اطلاعات علمی و تاریخی که در کتاب خود نگاشت ، متکی به مطالعات و مشهودات خود شد . باینجهت موسی (یا هرکس دیگری که کتاب پیدایش را تدوین کرد) برای تعبیر و توضیح آغاز هر چیز بهترین اطلاعات متداوله علمی عصر خود را بکار برد ، این اطلاعات را تغییر شکل داد و با کمک خدا آنها را آمیخته با تعلیمات علمی و اخلاقی نموده بدین نحو وجه مفیدی از آن بوجود آورد . این دسته از مردم میگویند که خدا چیزهایی را که ممکنست انسان خود تحقیق کرده بفهمد ، بوی مکشوف نمیسازد ، فقط حقائق دینی را بما آشکار میکند که خود بدون مکاشفه خدائی نمیتوانیم بآنها پی ببریم . موسی در حقائق اخلاقی و دینی دارای تخصص بود ، با قدرت گفتگو میکرد ، زیرا از جانب خدا قدرت و اختیار داشت . ولی در مورد تعلیمات علمی خویش محقق دقیق بود که فقط معلومات و اطلاعات ممکن الحصول را بکار برد و مورد استفاده قرار داد .

بطور یقین میتوان گفت که اساس علمی باب اول کتاب پیدایش از لحاظ اصول زمین شناسی هرچه باشد باز در سراسر ادبیات جهان هیچ جای دیگر نقشی چنین بدیع و دلپذیر و از لحاظ نظر روحانی چنین قانع کننده از کار خدا در آفرینش جهان ترسیم نگردیده است. مردمی که این رأی و نظر دارند به این حقیقت اشاره میکنند که این نوع مکاشفه با طریقی که میدانیم امروزه خدا مردم را راهبری میکند کاملاً متوافق میباشد. در صورتیکه یکنفر انسان عامی و کاملاً عاری از اطلاعات مربوط به علم هیئت که در عین حال گناهکاری بزرگ است، از گناه خود باز میگردد و مسیح را می پذیرد، از آن ببعد میتواند حقیقت نجات را بطریقی که کاملاً دقیق و محاب کننده باشد، بدیگران تعلیم دهد. ولی روز بعد از ایمان آوردن خود، در عین اینکه به دنیائی که از تجارب و قدرت روحانی ترکیب یافته وارد میشود، باز معلومات اطلاعات او نسبت به علم هیئت نه يك کلمه بیشتر و نه يك کلمه کمتر از روز پیش است. ممکن است بینش تازه ای راجع به مقصد غائی آفرینش پیدا کرده باشد، ولی از طریقه ها و اصولهای این دنیا اطلاعی ندارد. برای اینکه شخص راه نجات را بدیگران نشان دهد لازم نیست دارای چنین اطلاعاتی باشد، و این اشخاص طریقه حصول آزمایش انبیاء خدا را بدین نحو توجیه میکنند. آزمایش حقیقی و صریحی

که از راهنمایی خدا بدست آوردند بآنها در حوزه حقائق دینی قدرت بخشید و در حوزه اطلاعات علمی آنها را در همان نقطه‌ای که بودند برجای گذاشت. ما در مسائل روحانی براهبری و راهنمایی آنها متشبت میشویم، زیرا آنها در دین حجتی حقیقی هستند. در مورد مسائل علمی به آنکسانی مراجعه میکنیم که در حوزه علوم دارای تخصص میباشند و همانطور که مثلاً بی اطلاعی یکنفر پزشک از اصول نقاشی ایتالیائی تزلزلی در ارکان مقام وی در حوزه علوم پزشکی وارد نمیسازد، بهمان نحو بی اطلاعی یکنفر پیغمبر از زمین شناسی از مقام او بسمت یکنفر راهنمای روحانی نمیکاهد.

بعلاوه، این اشخاص تذکر میدهند که اگر خدا هزارها سال پیش از زمان مقتضی حقائق علمی را بموسی مکشوف میساخت، احتمال داشت بجای اینکه در دعوی وی مفید واقع گردد، به دو علت سد راه او میشد. نخست اینکه بطور قطع کسی این حرفها را باور نمیکرد، از آنجائیکه این تعالیم با دانش عصری مردم آن روزگار کاملاً مغایرت داشت و آنرا دلیل نادانی تعلیم دهنده آن میشمردند و این موضوع آنها را از قبول تعلیمات روحانی وی باز میداشت. دوم اینکه این تعلیمات بقدری مورد علاقه و باعث تهییج مردم میگردد که اطلاعات علمی مندرجه در این کتاب باعث میشد تا مردم منظور روحانی آنها را از نظر دور بدارند و توجهی به آن

نکنند و پیام دینی کتاب را بکلی فراموش کرده و راجع بموازن علمی آن به بحث و مشاجره پردازند. در هر صورت این موضوع بجای اینکه ویرا در انجام مقصد نهائی خود مساعدت کند، باعث تعویق و سد راه آن میشد. از اینرو این زمره مردم استدلال میکنند که مادام که نویسندۀ کتاب پیدایش در مورد مسائل مربوط بروح مارا بطور وضوح راهبری و کمک میکند، موضوع اینکه آیا راجع به حوادث هزارها سال قبل از زمان خود اطلاعات دقیقی بما میدهند یا خیر، شایان اهمیتی نتواند بود.

هم آهنگی کتاب چهارمین تعبیر و توضیح در این مورد آنست **مقدس و زمین** که اگر تعلیمات کتاب پیدایش و علم زمین شناسی را مورد مطالعه کامل قرار دهیم، یحتمل ممکن باشد بین آنها هم آهنگی و توافقی بوجود آوریم. داستان مندرجه در کتاب پیدایش میگوید که آفرینش جهان در شش دوره از اوقات روزگار صورت پذیر گردیده که از آنها به «روز» تعبیر میشود. ولی در سایر جاهای عهد عتیق لفظ روز برای نمایاندن مدت مدیدی از زمان که شاید بالغ بر هزارها سال باشد، بکار رفته است. منظور از روز خداوند همانا سلطنت جاویدان خدا میباشد. نویسندۀ کتاب مزامیر چنین میسراید: «زیرا که هزار سال در نزد تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب».

(مزمور ۹۰ : ۴). اینها میگویند اگر بخواهیم در این مورد بخصوص لفظ روز را عبارت از بیست و چهار ساعت شبانه روز تعبیر کنیم، عادلانه رفتار نکرده‌ایم، زیرا در اینجا از روز اول و دوم و سوم صحبت میشود در صورتیکه هنوز آفتاب آفریده نشده بود و اگر آفتابی در بین نباشد بیست و چهار ساعت شبانه روز معنی و مفهومی ندارد. از اینرو میگویند که این روزها همانا عبارتست از روزهای آسمانی یا دوره‌هایی از وقت زمان، نه روزهای بیست و چهار ساعتی و ممکن است طول هر يك از این روزها ملیونها سال ما باشد. در مقابل این اعتراض که در روز اول روشنائی وجود نداشت، زیرا هنوز آفتاب بوجود نیامده بود پاسخ میدهند، همانگونه که فوقاً شرح دادیم خود ماده عبارتست از نور منجمد یا ارتعاشات نور، زیرا که پیش از ایجاد آفتاب نسبتاً تازه ما در هر جا که ماده وجود داشت، روشنائی فلکی نیز بود.

ترتیب خلقت از نظر کلیات بنحویکه صخره‌ها بما نشان میدهند مطابقت کلی با ترتیب خلقت مندرجه در کتاب پیدایش دارد و فوق‌العاده بعید بنظر میرسید که تنها تصادف و اتفاق باعث این مطابقت بین تفسیر دین و علم باشد. راجع به قدمت حیات نوع بشر در سطح زمین احتمال دارد داستان مندرجه در سفر پیدایش راجع به شروع زندگی نوع بشر از موقعی آغاز گردیده باشد که پس از

پایان آخرین عصر یخی بزرگ . بار دیگر خدا انسان را در طریق خود براه انداخت . داخل شدن و بحث در جزئیات در اینجا لزوم ندارد ، زیرا هم آهنگی و توازنی که در این میان کشف و در نظر گرفته شده زیاد و متنوع است . همینقدر که ذکر شد کافی است که نشان دهد چگونه بسیاری اشخاص تعبیر و تفسیر قانع کننده‌ای برای توجیه تفاوت زمان بین زمین شناسی و کتاب پیدایش در نظر میگیرند . هر يك از توجیهات و تفسیرات مندرجه در فوق را شخص بپذیرد و یا هر توجیه دیگری که خود شخصاً قائل شده در نظر بگیرد ، باز آن اندازه که ذکر شد ، ثابت میکند که شخص با کمال سهوات میتواند اکتشافات علم را در باره کشش زمان و تکامل دنیا بپذیرد و در عین حال نسبت به ایمان خویش بمسیح به سمت نجات دهنده عالم ثابت و پا برجای باشد .

اصولا اگر مشاهده میکنیم که اشخاص معدود بیدقتی ، نقص نکات تاریخی و عامی را در کتاب مقدس برای دین زیان گمان میکنند ، باید بدانیم که این عقیده نتیجه نظر غلطی است که آن اشخاص در مورد الهام دارند . موضوع الهام مفصلتر از آنست که در اینجا بتوانیم در پیرامون آن وارد بحث شویم و خوانندگان برای مطالعات مفصلی در این موضوع بهتر است برساله پروفسور لطفی لونیان راجع به الهام مراجعه نمایند . ولی نکته اساسی و اصلی بحث خود

را در اینجا متذکر شده و خاطر نشان میسازیم . آن نکته اساسی عبارت از این حقیقت مسلم میباشد که در تعالیم مسیحیت آنچه الهام بر آن نازل میشود ، شخص است نه کتاب . مسیحیان بر این عقیده نیستند که کتاب مقدس در آسمان نوشته شده و کلمه بکلمه انبیاء آنرا بیان کرده اند ، بلکه بعقیده مسیحیان اشخاص متدین و مقدس در روزگار باستان تحت تأثیر روح القدس واقع شده و همانگونه که از روح هدایت مییافتند ، سخن میگفتند (رساله دوم پطرس ۱ : ۲۱) یعنی مردم الهام میشدند ، بحضور خدا و اراده او توجه میکردند و سپس راجع بحقیقتی که بآنها مکشوف شده بود سخن میگفتند . راجع بخدا و مقصود او اطلاعاتی فوق انسانی بآنها داده میشد ، ولی راجع بسایر مسائل اینها فرزندان عصر و زمان خود بودند .

دین و علم الحیات

داروین و فرضیه اگر بخواهیم در موضوع علم الحیات بطوریکه تکامل امروزه تعلیم داده میشود وارد بحث و مذاکره گردیم ، بحث ما لزوم قطعی اصطکاک با تعلیمات شارل داروین را در موضوع تکامل ایجاب میکند . در دنیا ندرتاً اشخاصی پیدا شده و میشوند که توانسته باشند مانند شارل داروین که علم الحیات را

تحت نفوذ و افکار خود قرار داده است ، عرصه یکی از علوم را
بخود اختصاص داده و در تمام رشته‌های مربوط به آن اساسی استوار
از اندیشه برجای گذاشته باشند . بنا بر این مناسب آن خواهد بود
که در معنی دلائل و تضاد آن فرضیه با اصول دین تأملی کنیم .
از اینرو باید پرسیم فرضیه تکامل چیست ؟ فرضیه‌ای که شارل داروین
مروج آن بوده ، می‌خواهد اصل بسیاری از انواع مختلف موجودات را
تعیین کرده توضیح دهد . آن فرضیه بر روی این شالوده استوار
میباشد که اشکال موجودات کنونی از اشکال موجودات ساده و بدوی
پیدا شده و نشو و نما یافته‌اند و تنازع بقاء دائمی و همیشگی در
دنیای طبیعی جریان دارد ، جهت این تکامل را تعیین میکند ، زیرا
موجوداتی که برای بقای خود در تنازع هستند ، صفات و مشخصاتی
را که باستعانت آنها بحفظ موجودیت خود توفیق یافته‌اند باعقاب و
آیندگان خویش انتقال میدهند . بنا بر این داروین در حله نخست
توجه دیگران را بموضوع تنازع بقاء جلب میکند . حیوانات ، نباتات
و پرندگان برای تهیه موجبات زندگانی دائماً با همدیگر و با دشمنان
خود در رقابت و کشمکش هستند . خوراک محدود میباشد و بهمین
جهت بین انواع مختلف حیوانات و پرندگان برای تحصیل خوراکی
کافی کشمکش وجود دارد . در بحبوحه این کشمکش و تنازع طبیعتاً
فردی که بر حسب اتفاق قویتر ، چابکتر و یا بزرگتر باشد ، غذا و

خوراك يا قسمت اعظم خوراك را بدست مياورد. آنها كه داراي اين صفات و مشخصات نيستند، مبتلا به كمى و بندى غذا شده و از اينرو بسوى مرگ و نيستى ميروند. باينجهت آنكه اصلح و انسب باشد بحيات خود ادامه ميدهد. سرماي فوق العاده زياد يكدسته از حيوانات يا يكدسته از پرنده ها را از پاى در مياورد، ولي در اين بين آنكس كه بزرگتر و قويتر باشد باقي ميمانند و آنكه ضعيف است يخ بسته و از حيات محروم ميشود. يا فرضاً براي بدست آوردن جفت مسابقه اي هست، آنكه قويتر است موفق ميگردد و آنكه ضعيف است شكست ميخورد و دچار ناكامي ميشود. تمام اين صفات و مشخصات كه باعث پيروزي و توفيق عده اي شده و ديگران بواسطه نداشتن آن مواجهه با شكست ميگردند، سر انجام به مولدين انتقال پيدا ميكند. در ميان اين مولدين نيز باز همين حس تنازع و كشمكش وجود دارد و بار ديگر آنكه نسبت بديگران ضعيف است از بين ميرود و آنكه صالحتر است براي زندگي باقي ميمانند.

شارل داروين شرح ميدهد كه بدین نحو در اثر يك سلسله اختلافات كوچك كوچك كه هميشه در طبيعت وقوع ميبابد و در اثر بقاي اصلح انواع مختلف موجودات بوجود آمده و انواع زنده قويتر و نيرومندتر شده اند. او معتقد بود كه انسان نيز از يك وجود ميمون مانندی با همين كيفيت نشو و نما يافته و متدرجاً بر

قوة عقل وی افزوده تا آنجا که میمون مبدل به انسان شده است .
داروین و پیروانش از نظر پشتیبانی و تأیید این عقیده تشابه
جالب توجهی که بین مقدمین و انسان از لحاظ ساختمان طبیعی
وجود دارد تذکر داده و بآن استناد کرده اند . این مشابهت جسمانی
شامل تمام قسمتهای بدن آنها میگردد . مثلاً استخوان بندی انسان و
میمون معروف به شمپانزی . بقدری بهمديگر شباهت دارند که یگانه
تفاوت و اختلاف بین آنها در نظر يك شخص عادی همانا درازی دست
شمپانزی و نسبتاً مسطح بودن کله او است . در سایر مشخصات
استخوان به استخوان و بند به بند تقریباً یکی هستند . آزمایشهای
دائمی و متعدد در ساختمان دماغی حیوانات دانی تر مخصوصاً وزغ
منتج به این شد که متدرجاً توانستند نقشه دماغ را ترسیم کرده و
تا اندازه ای تعیین نمایند چه قسمت از دماغ بر کدام قسمت بدن
نظارت و حکومت میکند . سالها گذشت و پزشکها بیم داشتند
آزمایشهای خود را در مورد دماغ انسانی بموقع اجرا گذارده از آن
اطلاعاتی حاصل کنند ، ولی چون بالاخره به این آزمایش توفیق
یافتند ، معلوم شد اقسام مختلف دماغ وزغ و دماغ انسانی یکی است
و نقشه و ساختمان عمومی هر دو آنها بهم شبیه است .
آثار و بقایای بعضی از اعضاء زائد نیز بنوبه خود یکرشته دلائل
بدست میدهد . در بدن انسان اعضائی وجود دارد که بر حسب ظاهر

فائده‌ای از آنها مرتب نمیباشد از قبیل روده زائدی که شکل کرم دارد و لوزتین . میتوان این اعضاء زائد را از بدن انسان برید و بدن مانند سابق بکار خود ادامه دهد . مخصوصاً اگر این اعضاء دچار بیماری شوند با بریدن آنها بدن بهتر به انجام وظائف خود قادر خواهد بود . ولی این اعضاء و اعضاء دیگر نظیر آنها در میان حیوانات نظائری دارند ، جز اینکه در حیوانات مورد استفاده و مفید بحال آنها میباشد . فرض بر اینست که این اعضاء روزگاری بحال انسان مفید بوده و انسان در طی تکامل خود بجائی رسیده که احتیاجش از آنها مرتفع گردیده و از اینرو اعضاء مزبور رفته رفته از بین میروند .

باز مشاهده میکنیم که انسان و حیوان مخصوصاً میمونهای بزرگ و كوچك هر دو گرفتار یكنوع بیماریهای متشابه میگردند . در حقیقت قسمت بزرگی از پیشرفتهای پزشکی ما مرهون آزمایشهایی است که در مورد بعضی از حیوانات برای مداوای بیماریهای آنها بعمل آمده . در موردی که برای مداوای بیماری حیوانی طریقه‌ای کشف میشد ، آن طریقه تقریباً بدون تغییر در مورد انسان مفید واقع میگردد . درد شناسی مربوط به انسان و حیوانات مقدم تقریباً یکی است ، آزمایشهایی که در مورد خون بعمل آمده نیز نشان داده است که انسان به میمونهای مقدم خیلی نزدیک است . در غالب موارد

نمیتوان خون حیوانات را به انسان تزریق نمود و در میان انسانها نیز چهار دسته هستند که نمیتوان بدون ایجاد مخاطره خون آنها را با دیگران مخلوط نمود. باوجود این میتوان خون یکدسته مخصوص از میمونها را با خون یکی از این چهار دسته مخلوط کرد. باین معنی که خون آن حیوانات به این دسته از انسان خیلی نزدیکتر است تا خون این دسته از انسان نسبت با افراد دیگر بشری. و این موضوع نیز ارتباط خیلی نزدیک بین آنها را اثبات میکند.

رشته دلائل دیگر بوسیله مطالعه مستحاثات استخوانی و جمجمه بدست آمده، زیرا چند جمجمه مختلف پیدا شده که متعلق به دهها بلکه صدها هزار سال پیش از این میباشد و این جمجمهها از طرفی از جمجمه میمونها بزرگترند، ولی از طرف دیگر از استخوان سر آدمهای کنونی کوچکتر میباشد. گویی این جمجمهها حلقههای اتصالی هستند بین انسان و میمون، بطور جمله معترضه باید بگوئیم علماء معتقد نیستند که هیچیک از این انواع نیمه انسان را میتوان اجداد واقعی انسان کنونی تصور کرد. ظاهراً اینها متعلق به يك شاخه دیگر از درخت بزرگ خاندانی قدیمی هستند که از تنه این درخت جدا ماند، و دور افتاده شدهاند.

دلیل دیگر اینست که نطفه انسانی در طی تکامل خود از چندین مرحله مختلف میگذرد که در این مراحل شباهت کامل بین این

نطفه و نطفه‌های برخی انواع ماهیها و حتی حیوانات که همان مراحل را میگذرانند، وجود دارد.

مثلا در یکی از این مراحل استخوان مجزا و مستقلى در دهان آن پیدا میشود که شباهت کامل به استخوان دهان گوسفند دارد که دندانهای فوقانی جلو در آنجا میرویند، ولی در مورد انسان این استخوان بعدها بطریق مخصوص نشو و نما یافته و بجای اینکه مانند استخوان گوسفند جدا بماند، با سایر استخوانها متصل میگردد. در مرحله دیگری در اطراف گلوی جنین سوراخهایی است که شباهت بسوراخهای اطراف گلوی ماهی دارد و در این حیوان بعدها مبدل به آلت تنفس ماهیها میگردد، ولی در مورد انسان بعدها بکلی از بین میرود، این شباهت دال بر اینست که انسان در مرحله‌ای که هنوز در رحم بسر میبرد، ممکنست تمام مراحل مختلفی را که اجداد و نیاکان وی در طی تکامل خود از يك موجود يك سلولی بانسانی کامل گذرانیده‌اند در این مدت کوتاه میگذرانند. البته دلائل و براهین دیگری برای اثبات مدعای فوق وجود دارد، ولی مهمترین آنها همانست که ما نوشته‌ایم. فرضیه‌های راجع به تکامل انواع گوناگون و مختلفی دارد. مشکل است که بتوان تمام آنها را تحت يك عنوان کامل طبقه‌بندی کرد، ولی بطور کلی تمام فرضیه‌های نامبرده مبنی بر اینست که انسان در اثر يك سلسله تغییرات بطنی

طولانی بوجود آمده و شاید از يك موجود يك سلولی و یا از يك حیوان میمون مانند شروع کرده نشو و نما یافته تا آنجا که بمرحله کنونی خود رسیده است. ترویج و انتشار این فرضیه که تا این حد با افکار و معتقدات پیشین تفاوت داشت، طبیعتاً باعث هیاهوی زیادی در دنیای متفکرین شد و در نظر بسیاری از آنها چنین میرسید که این تعالیم اساس دین را واژگون ساخته و تکامل را جانشین خدا خواهد ساخت.

منبع حیات
از کجا است؟
بیش از هر چیز باید بدانیم که داروین خودش هیچگاه دارای چنین عقیده‌ای نبود. وی معتقد نبود که این فرضیه بر فرض صحت، ماهیت زندگی را روشن ساخته و آفریننده حیات را در طاق فراموشی خواهد گذارد. وی هیچگاه نخواست راجع بوجود حیات مأخذی بدست دهد، بلکه کوشش میکرد طریقه‌ها و کیفیات تکامل حیات موجودات را که امروزه انواع بیشماری از آنها وجود دارند روشن کند. خود داروین چنین نوشته است: « من راجع به اصل و منشأ قوای فکری و دماغی انسانی نمیتوانم چیزی بگویم، همانگونه راجع به اصل و منشأ خود حیات و زندگی باید خاموشی گزینم ». نه اصل و منشأ قوه تفکر و نیروی تعقل و نه اصل اساسی حقیقت حیات، هیچ يك مشمول فرضیه داروین بر فرض اینکه صحت داشته باشد نبود. باز در جای

دیگر از حیات و زندگانی، با نیروها و قوای متعدد آن که در اصل از طرف خالق بچند شکل یا یکی از اشکال موجود است دمیده شده، سخن میراند. در صورتیکه راجع بعوامل موجد این تغییرات و تحولات که با شرح و بسط زیاد از آنها سخن میگوید چنین مینویسد: « فکر و دماغ ما نمیتواند این تغییرات و تحولات را نتیجه تصادفات کورکورانه بداند ». بنا بر این معتقد است که در ماوراء این تحولات و نشو و نماها يك مقصودی هست و خدائی که خود عامل و هادی آن میباشد. بعدها نیز دانشمندان لزوم چنین وجود با قدرتی را حس کرده‌اند. دکتر « اسبورن گرینوود » انگلیسی در کتاب خود موسوم به « علم الحیات و مسیحیت » توجه ما را به معجزات و خارق‌عاداتی جلب میکند که هر روزه بشکل تغییر و تحول سلول مرده غذا در بدن انسان و تبدیل آنها بسلول زنده در آنجا بوقوع میپیوندد و دانشمند نامبرده چنین مینویسد: « این ذرات نه تنها در این نسجها مستهلك میگردد، بلکه خود بقسمت‌های زنده دستگاه زنده مزبور مبدل میشود و در حکم ذرات موجود در خود این نسجها بشمار می‌آید و تمام اینها در کاری که بوسیله ماشین زنده انجام میشود شرکت دارند. آیا این تغییر و تحول از يك سلول مرده به يك سلول زنده چگونه صورت پذیر گردیده، و چه کیفیتی بوقوع پیوسته؟ » پس از آن خود این موضوع را چنین توجیه

میکند: « راجع به اینکه چگونه این امور واقع گردید، نه دانشمندان
زی شناسی و نه دانشمندان کالبد شناسی و نه هیچکس دیگر اطلاع
و حتی رأی و فکری دارند. تنها چیزی که راجع به این کیفیت
شگفت انگیز میتوان گفت آنست که باید نقطه اتصال باشد. ذرات
زنده باید در مجاورت سلول زنده واقع گردند تا تحت تأثیر قرار
گیرند. بهر حال آخرین حلقه اتصال در اینجا آنست که بوسیله
اصططکات مواد مرده با مواد زنده حیات بوجود میآید. در این
مرحله هر چیز دیگر دخیل باشد اصططکات شرط اساسی و اصلی
آنست. در اینصورت آیا احتمال ندارد که نخستین آفرینش موجود
زنده نیز از روی همین قاعده گرفته، یعنی در اثر تماس مواد
لعاب مانند با خالق، حیات بوجود آمد؟ » از اینرو در کلیه بحثها
و بررسیهای خویش راجع به تکامل باید در نظر داشته باشیم که
اصول مربوطه به آن هیچگاه نمیتواند سرچشمه حیات و منشاء وجود
را بدست ما بدهد. برای درک و فهم این موضوع باید نظری به
چیزهای دیگر افکنیم. بار دیگر از گفتههای « گرینوود » نقل میکنیم:
« اگر يك طبيعى دان خود را ملزم میداند بگوید که حتى يك آتم
نیز دارای مصالح ساخته شده صنعتی میباشد، یا اینکه فضای عالم
طبیعت شباهت به يك دماغ و فکر منظم و وسیع دارد و با بیان
واضحتر شباهت ب فکر یکنفر ریاضی دان دارد، چطور میتوانیم از این

نتیجه قطعی و منطقی، خود را برکنار نگاهداریم و صرف نظر کنیم که اقلاً بهمان میزان يك عامل زنده وسیله و واسطه خلقت سلول زنده شده است ؟ »

عقیده‌ای عجیب در دنیا رواج دارد مبنی براینکه اگر حادثه‌ای بطور ناگهان بوقوع پیوندد کار خدا است، ولی اگر وقوع آن تدریجی باشد، خدا را در آن دخالتی نیست. در کتاب مقدس شالوده و اساسی برای این فکر وجود ندارد. همه میدانیم که هر يك از افراد مرد و زن از يك سلول تنها وجود یافته و در طی سالیان دراز بطرف تکامل رفته است، هنگامیکه خدا میخواهد دنیا نبی و پیغمبری ارزانی دارد، يك مرد کامل و تمام عیاری را که کاملاً نشو و نما یافته باشد بناگهانی بدنیا نمیفرستد، بلکه کار خود را از يك سلولی آغاز مینماید که این نبی حد کمال آن سلول میباشد. باوجود این، ما از نظر فوق معتقد نیستیم که انسان صنعت دست خدا نمیباشد. نویسندۀ کتاب 'مزامیر مینویسد: « او است که ما را آفرید و ما خالق خود نیستیم ». این گفته بر تمامی مظاهر حیات منطبق میشود. ما درختها، گلها و پرنده‌ها را موهبت خدائی برای خود می‌شماریم و حقاً همینطور هم هست. باوجود این مطالعات روزانه ما بما ثابت میکند که خدا هر يك از آنها را در طی مدت طولانی و متدرجاً رشد و نمو داده و باین حد میرساند

آورده‌اند که پادشاهی از فیلسوفی درخواست نمود که معجزه‌ای
ظاهر سازد تا او بخدا ایمان آورد. فیلسوف بوی سه دانه بلوط
داده از او تقاضا نمود آنها را در زمین بکارد. پادشاه چنان کرد ،
سپس فیلسوف بوی گفت : « بالا نگاه کن » . پادشاه نگاه کرد و
دید در جائیکه دانه‌ها را کاشته سه درخت بلوط خیلی بزرگ دیده
میشود. پادشاه گفت : « چقدر عجیب و شگفت انگیز است . حالا
اعتراف میکنم که این کار ، کار خدا است » . فیلسوف از وی پرسید :
« چقدر طول کشیده است تا این سه درخت بلوط روئیده ؟ » پادشاه
با همان حال حیرت و تعجب پاسخ داد : « فقط چند ثانیه » . فیلسوف
گفت : « از آن وقت تا کنون صد سال گذشته و بمنزله چند لحظه
جلوه کرده است » . پادشاه نگاهی بسراپای خود افکنده دید که
دارای ریشی بلند و سفید میباشد و لباسهای همه پاره و مندرس
است ، آنگاه از روی خشم گفت : « این که معجزه نشد » . فیلسوف
بوی گفت : « چرا ، معجزه است اعم از اینکه در ظرف چند ثانیه
و یا صد سال بوقوع پیوسته باشد » . آنچه که ذکر شد البته جز
افسانه‌ای بیش نیست . ولی حقیقتی را بما تعلیم میدهد . کار کار خدا
است چه در یکروز بوقوع پیوسته باشد یا در يك مدت طولانی .
بنا بر این فرضیه تکامل بر فرض صحت (با اینکه صحت آن هنوز
به ثبوت نپیوسته) این اصل را که ساختن و بوجود آمدن دنیا

مستلزم وجود صناعی میباشد ، رد نمیکند .

زور یا محبت آنچه از نظر بینش و فلسفه زندگانی در مسیحیت
بیشتر واجد اهمیت میباشد ، همانا تأثیری است

که تصویر ترسیمی داروین از اصول تنازع در دنیا تولید نمود . وی
تصویری از دنیا ترسیم کرد که گوئی با خونی که از دندان و چنگال
جاری میباشد رنگین و سرخ شده است . و جنگی دائمی را نشان
میدهد که در پایان ، اقویا در نتیجه بر جای مانده و ضعفا نیست و
نابود میشوند . این عقیده تأثیری عمیق در فکر و فلسفه سر زمین
اروپا نموده است . اشخاص بسیاری وجود داشته‌اند که تباین این
اصل را با فلسفه مسیحیت در زندگانی خاطر نشان ساخته‌اند . اگر
تنازع بر روی شالوده قدرت و زور و بر اساس قدرت کشتن و نشان
ندادن رحم و عاطفه قرار گرفته باشد ، در اینصورت ادعا شده است
که تعلیمات مسیحیت که مبنی بر محبت ، افتادگی و خدمت بوده و
آنها را جزء عالیترین فضائل می‌شمارند مباین و مناقض قوانین زی
شناسی است .

« نیچی » آلمانی بخصوص سیستم فلسفی کاملی که بر روی
اساس تنازع بقا میباشد بوجود آورد . وی پیوسته اصرار میکرد که
در دنیای ما جائی برای ضعفا و بردگان ناتوان ندارد . حیات در
هر جا پیدا شود عبارت خواهد بود از يك جنگ دائمی ، و رحم

و عاطفه در آن مورد ندارد و باینجهت دنیای ما نیازمند کسانی که دارای روح بردگی و ضعف نفس هستند نمیباشد، بلکه نیازمند افراد مافوق انسانی است که تمام ضعفا و ناتوانان را در زیر دست و پای خود خرد کنند و اساس قدرت و سیادت خویشان را استوار سازند. وی پیوسته اصول اخلاقی مسیحیت را اصول اخلاقی بندگی و بردگی مینامید که فقط برای مردم ضعیف خوب و مناسب است و از مردم در روشن فکر تقاضا میکرد که یوغ این اخلاقیات غیر عملی را از گردن بردارند و تا مدتی متفکرین مسیحی از پیدا کردن پاسخ صحیحی عاجز بودند. برخی خود را به این راضی کردند که در عین اینکه ممکن است قوانین راجعه به بیرحمی و وحشیگری در دنیای حیوانات صحیح باشد، ولی در زندگانی انسانی منطبق نمیگردد. باوجود این گوئی دنیا را به دو دسته متمایز تقسیم نموده بودند که یکدسته خواستار عنف و شدت و دسته دیگر طرفدار محبت بودند و این انقسام با هیچیک از اصول منطقی متوافق نیست.

اساس نیروی تحقیقات کافی تر و عمیقتر دیگری که از طرف
بقا خود علما بعمل آمد متدرجاً این مسئله معضل

را حل کرد و اشکالات را مرتفع ساخت. مخصوصاً «کروپوتکین» در کتاب خود موسوم به «تعاون متقابل» دلائل بسیاری جمع آوری کرد تا بدانوسیله طریقی را که قوانین مربوطه به تنازع در حقیقت

بدان عمل میکند نشان دهد. وی نشان داده است در عین اینکه
تنازع و کشمکشی برای بقا موجود میباشد، باوجود این استعداد
نیروی بقا مبنی بر قوای حیوانی و توانائی کشتن نیست، بلکه اساس
آنها دو عامل مهم دیگر تشکیل میدهد که یکی از آنها عبارتست از
نگهداری خرد سالان و دیگری توانائی و استعداد اشتراك مساعی.
وی نشان میدهد که در اعصار ماقبل تاریخ در دنیا ماشینهای جنگی
جاندارى بشکل دیناسور وجود داشتند و این حیوانات بیشتر از کلیه
حیواناتی که امروزه در دنیا وجود دارد برای جنگ و خرابی
مناسب بودند، باوجود این تمام آنها از میان رفته و منقرض
شده‌اند در صورتیکه کبوتر، مورچه، گوسفند و میمون در دنیا باقی
مانده‌اند. در عصر و زمان خود ما مشاهده میکنیم که حیوانات سبع
از قبیل پلنگ و عقاب تقریباً منقرض شده و از میان رفته‌اند، در
صورتیکه حیوانات کوچک که دارای روح اشتراك مساعی بوده‌اند از
قبیل گنجشک، ملیونها دفعه فزونی یافته‌اند. پلنگهایی که دارای
دندان کلبی بودند و همچنین ماستودونها دیگر وجود ندارند، ولی
خرگوش و موش در هر جا پیدا میشوند. دیناسورهای بزرگ توجهی
به نوزادان خود نداشتند، بلکه تخم خود را در ریگزار گذاشته
دور میشدند، ولی حیوانات پستاندار که اطفال خود را آنقدر در
شکم نگاه میدارند تا بعد کمال برسند و سپس آنها را در سینه خود

شیر میدهند، دنیا را فرا گرفته‌اند. این دانشمند متذکر میگردد که علاوه بر اینها تمام صنایع و فنون و هنرهای اصلی که عنوان تمدن بر آنها اطلاق میگردد در جامعه نشو و نما یافته‌اند و محصول افکار مشترك و زندگی آمیخته با تعاون میباشند. بعبارت دیگر توانائی و استعداد در اشتراك مساعی قویترین و مؤثرترین عامل در امکان بقای هر حیوانی میباشد. از اینرو روشن شده است که قوانین اخلاقی و محبت مسیحیت و روح خدمت مسیحیت اساس زندگی مادی و شرط اصلی هستی است.

زی شناسی ولی زی شناسی (علم الحیات) در تقویت و
و مسیحیت تأیید اصول اخلاقی مسیحیت خیلی جلوتر از

این رفته است. دکتر کولتر ناظم دانشکده زی شناسی در دانشگاه شیکاگو چنین ادعا میکند که اصول دانش مربوطه به زندگی و بررسی قوانین مکشوفه این دانش باو ثابت کرده است که دیانت مسیحی از نظر اصول اخلاقی عالیت‌ترین دیانت و نهائی می باشد و از آن بهتر و والاتر هیچ چیز را نمیتوان تصور نمود. این دانشمند گفتار و اظهارات خود را تا بعد زیرین برده است :

وی نشان داده است که طبق آنچه قوانین زی شناسی ثابت میکند، عالیت‌ترین و نیرومندترین محرك در وجود موجودات زنده عبارتست از نیروی محبت. روزگاری محرك اساسی موجودات را قانون

دفاع نفس و بقا می‌شمردند، ولی بررسیهای دقیقتر نشان داده است که فرد خود را در راه محبت آنکس که دوست میدارد فدا می‌سازد. پرنده‌ای که دارای مقام مادری میباشد، چون مشاهده کند که خطری متوجه جوجه او شده خود را حائل قرار میدهد تا توجه دشمن را از نوزادها و جوجگان خود بطرف خویش جلب نماید و حتی حیات خود را هم در راه آنها فدا میکند. دلبستگی بکشور یا خاندان خود و انقیاد از آن در حیات انسانی، بیش از جد و جهد وی برای بقای فردی و خصوصی دارای اهمیت و ارزش میباشد؛ از اینرو چون تعالیم مسیحیت این است که محبت عالیت‌ترین قوانین اخلاقی میباشد، پس اینطور نتیجه میگیریم که از نظر اصول زی‌شناسی نیز حقیقت نهائی حیات را بما تعلیم میدهد.

دوم اینکه محبت بهتر از هر چیز بوسیله افراد روشن و پرتو افکن میگردد. نافذترین و مؤثرترین نیروئیکه باعث ظهور و بروز این محبت و فداکاری تواند شد، عبارت از يك عامل فرضی و تصویری نیست، بلکه علاقه و دلبستگی بفردی معین و مشخص است، مسیحیت که دعوت خود را بر روی اساس محبت بر عیسی و اطاعت احکام وی که خود مجسمه محبت میباشد قرار داده، شالوده آن دعوت را چنان استوار ساخته که حدی بر آن متصور نتواند بود. و سوم اینکه

منظور اصلی و نهائی هستی هر فرد و هر عضو او آنست که منشاء
اثر و خدمتی واقع گردد. هر يك از اعضاء بدن انسانی که عاطل
و بیکار بماند پشمرده شده میمیرد. ماهیهائی که در مغاره های زیر
زمینی وجود دارند، باوجود داشتن چشم باز کور هستند، زیرا در آن
جهان تاریکی که در آن مغاره حکمفرما است فرصتی پیدا نمیکنند
که این عضو را مورد استفاده قرار داده بکار وادارند. يك مرتاض
و فقیر هندی دست خود را آنقدر در هوا نگاه میدارد تا دست مرده
و بیحس میشود. همانگونه که هوکسلی میگوید: «مهمترین ضربه ای
که ممکنست بر يك فرد زنده وارد آید در صورتیست که ارگانیزم
وجود خود را عاطل و بیمصرف بداند». منظور تمام موجودات
زنده خدمت است. از اینرو هنگامیکه مسیح تعلیم میداد که آنکس
که بزرگتر از همه است خادم همه باشد، از اکتشافی پیشگوئی کرد
که زی شناسی دو هزار سال بعد به آن پی برده و فهمیده که منظور
از حیات، خدمت است و این حقیقت از نظر اصول علمی عبارت
از حقیقت نهائی میباشد.

سپس چنین میگوید که از اینرو نمیتوان چیزی را مافوق
اصول اخلاقی مسیحیت تصور نمود، چونکه آن عبارتست از محبت
که بوسیله یکفرد راهبر و راهنما ایجاد میشود و منتج بزندگانی
آمیخته بخدمت میگردد. بنحوی که اصول زی شناسی که در آغاز

امر با دیانت مسیحی متناقض و متباین بنظر میامد، خود بالاخره نافذترین و قویترین دلیلی را برای اثبات صحت آن بدست آورده است.

عقیده امروزه تا آنجا که اصول تکامل با موضوع بحث ما **راجع به تکامل** ارتباط دارد، صحت و سقم آن از نظر ایمان در مسیحیت اهمیت و تأثیر حیاتی ندارد. باوجود این بسی جالب توجه است که تحقیقات و تتبعات اخیره بقدری که منتظر بودند دلیلی برای اثبات صحت فرضیه‌ای که در نظر گرفته شده بدست نداده است. چنین انتظار میرفت که مطالعه کامل و دقیق مستحاثات يك سلسله دلائل بدست دهد و تمام حلقه‌های بین یکی از انواع و نوع مافوق یا مادون آن را ظاهر سازد. ولی تا کنون این انتظار صورت وقوع نیافته. راجع به هیچیک از انواع حیوانات و نباتات چنین رشته‌ای بدست نیامده، بلکه برعکس کشف شده است که بعضی انواع از قبیل ماهی ستاره‌ای از صد میلیون سال قبل تا کنون هیچ تفاوت نکرده. اشخاص بسیاری وجود دارند که معتقدند انسان نیز از آغاز پیدایش خود در زمین تا کنون از لحاظ شخصیات جسمانی تفاوت نکرده. دکتر دوریس این عقیده را پیشنهاد کرده و مدعی است که دوران تغییر و تحول متدرجاً و آرام آرام سپری نشده، بلکه در این راه قدمهای ناگهان و سریع برداشته شده که خود دانشمند مزبور آنها را تحولات آتی میخواند و طبق این فرضیه بطور ناگهان

یکنوع کاملاً تازه در دنیا پیدا میشود و از همان آغاز امر شروع
بتوالد و تناسل میکند. امروزه این عقیده مورد قبول عامه واقع
گردیده و مقبولیت آن رو بتوسعه میرود.

در یکی از کتابهای تازه دکتر برگ، دانشمندی از اهالی
لنین گراد دلایل زیادی جمع آوری شده و منظور از آنها اینست که
نشأت دهد انواع مختلف حیات از دهها هزار اشکال اصلی نشأت
یافته و بطرف تکامل رفته و در بعضی موارد در نشو و نمای خویش
بجای اینکه باهم تفاوت پیدا کنند، بیش از پیش بهم شباهت پیدا
کرده اند. انواع مختلف در خطوط مختلف و بمحاذات همدیگر بطرف
تکامل رفته اند و از اینرو احتمال میرود مشابهت ها دلیل اثبات منشاء
واحد و عمومی نباشد، بلکه عبارتست از انطباق متشابه این انواع
در يك محیط عمومی و واحد. و نیز دلایل زیادی بدست آمده که نشان
میدهد انواع همانگونه که بطرف تکامل میروند، بهمان نحو هم دچار
انحطاط میگردند. بچه های یکنوع از میمونهای بزرگ خیلی بیشتر
از والدین خود از احاطه شکل دماغ و مغز شباهت به انسان دارد
تا والدین آن و این شباهت بقدری است که بسیاری اشخاص معتقدند
انسان از میمون منشعب نگردیده، بلکه این میمون انسانی است
که بسوی انحطاط رفته. تمام این مسائل خیلی پیچیده میباشد، ولی
همینقدر کافی است که نشان دهد افکار علمی فعلاً حالت ثابتی

ندارد، بلکه دستخوش تغییر است. قطعیتی که سابقاً راجع به فرضیه تکامل حکمفرما بود جای خود را به نظرهای نا استوارتری داده است. و شاید روزی برسد که فرضیه داروین راجع به تکامل در طاق نسیان گذاشته شود.

وجود مقصود در در عین حال تحقیقات و تتبعات علمی دلائل اجزاء زنده بسیار زیادی راجع به منظور اصلی از تشکیل

اعضاء مختلفه ارگانیزم زنده بدست داده است. هر قدر دامنۀ این تحقیقات و مطالعات وسیعتر میگردد، بیش از پیش این موضوع شگفت انگیز احساس میشود که بدن و جسم انسانی در هر جا و هر مورد با اوضاع و شرایط خارجی منطبق شده و خاصیت انطباق عجیبی دارد و هر يك از اعضا آن كاملاً برای انجام کاری که برای آن تعیین شده متناسب و متوافق میباشد. هر يك از غده ها و پیه ها و سلولهای آن برای خود دارای وظیفه معین میباشد. باوجود این تمام آنها توانائی و استعداد شگفت انگیزی در تغییر یافتن و متوافق شدن با شرایط خارجی و همچنین نیروی عجیبی در کمک همدیگر برای حصول این توافق و انطباق دارند. دکتر شارلز. س. مایرز که از مشاهیر دانشمندان علوم طبیعی میباشد در یکی از سخنرانیهای خود در انجمن بریتانیا توجه حاضرین را به این حقیقت مسلم که در دنیای مادی حکمفرمایی دارد معطوف داشته میگوید:

« همانطوری که در دنیای مادی همه چیز کورکورانه از روی نظم و قاعده صورت میگیرد، در جهان زندگانی و دنیای دماغی (و ممکن است هم در سراسر فضای لایتناهی) آثاری دیده میشود از وجود يك راهبر و حاکی است از اینکه در حیات يك مقصد و منظور و يك هدف معینی در پیش است ». باید دید که راهبری و مقصود بطور وضوح از مشخصات يك اراده زنده یا خدا میباشد و وجود این هر دو در سراسر دنیای حیات و جهان وجود قطعیترین دلیل احتمالی را برای اثبات اینکه همه اینها صنعت دست خالق میباشد، بدست میدهد. از اینرو بار دیگر بر ما هویدا میگردد علم که روزی گمان میرفت اساس معتقدات مسیحیت را واژگون سازد و بنیان عقیده و ایمان را متزلزل کند، چون بمرحله کمال رسید، مؤید ایمان و عقیده واقع شده و ثابت میکند که مسیح چیزهائیرا بر ما مکشوف ساخت که در حقیقت اساس قوانین مربوط بجهان زندگی میباشد. (برای تشریح مفصل وجود مقصود در خلقت رجوع شود برساله ایمان بخدا در قرن بیستم از صفحه ۲۶ ببعد.)

دین و باستان شناسی

اهمیت اکتشافاتی که در قسمت باستان شناسی بحصول پیوسته در تأیید مندرجات کتاب مقدس واضح میباشد. کتاب مقدس سراسر

تاریخ است. این کتاب چیزی را که دیانت تاریخی مینامند شرح میدهد و این دین نیز در يك زمان معین به يك قوم مخصوص اعطا شد و در بعضی حوادث تاریخی که در ۱۹۰۰ سال پیش از این در فلسطین رخ داد به عالیتترین حد رفعت خود رسید. فرض میکنیم که قسمتی از مهمترین مندرجات کتاب مقدس حقائق است که صحت و سقم آنها بوسیله آزمایش معلوم و مشخص میگردد، باوجود این اگر لازم شود بگوئیم کتاب مقدس عبارتست از يك مجموعه از بهترین افسانهها، در آنصورت بر اساس اعتماد و اعتقاد شخص در ارزش تعلیمات روحانی این کتاب تزلزل وارد خواهد آمد. در دوران قرون وسطی صحت مندرجات کتاب مقدس بدون چون و چرا مورد قبول واقع میگردد، ولی در اثر ظهور دانش مخصوصاً در اثر رواج اصول راسیونالیزم فرانسه که آنرا اصول استدلالی میتوان نامید هر چیزی مورد چون و چرا واقع شد و طبیعتاً صحت مندرجات کتاب مقدس نیز از این قاعده مستثنی نبود. منتقدین اقلاً در چهار مورد به انتقاد مندرجات کتاب مقدس و اتقان اصلیت آن پرداختند.

اشکالات بدوی	نخست اشکال آنها روی این زمینه بود که پنج
باستان شناسان	کتاب اولیه کتب مقدس که موسوم به تورات
میشد، ممکن نیست تا قرنهای بعد از زمان موسی برشته تحریر	

درآمده باشد، زیرا در زمان او فن نوشتن هنوز معمول و رایج نبود. در کتاب خروج چندین بار مصرحاً نوشته شده که موسی شریعتی را که خدا بوی داده بود در مجموعه‌ای نوشت، ولی منتقدین اظهار میداشتند که صحت این امر غیر ممکن میباشد. بعلاوه چون در نظر داشتند که بین زمان موسی و نگارش کتابهایی که منسوب به موسی است چند قرن فاصله دارد، از اینجهت میگفتند بمندرجات این چند کتاب نمیتوان اعتماد کرد. ممکن است این داستانها در اثر تکرار و بواسطه اینکه پیوسته از دهان بدهان گردیده تغییر یافته و بالاخره چیزهایی به آن الحاق گردیده یا آنرا اصلاح کرده باشند. دومین رشته اشکالات و اعتراضات، مربوط بصورت عمومی دنیائی بود که در عهد عتیق ترسیم گردیده است. اعتراضی که به آن موضوع وارد میشد، این بود که تاریخ جهانی ما بهیچوجه از شهرها و کشورهاییکه نویسندگان کتاب مقدس بشرح و توصیف آنها پرداخته‌اند نشانی نمیدهد و از شهرها و تمدنهای وسیع از قبیل بابل، نینوا، هیتی‌ها و هیویتیها ذکری بمیان نمیآورد. این اشخاص چنین استدلال میکردند. ممکن نبود چنین شهرها و دولتهائی وجود داشته باشد بدون اینکه ذکری از پیشرفتهای آنها در صفحات تاریخ باقی بماند. از اینرو تاریخ مندرجه در عهد عتیق جز يك رشته قصه‌های بی اصل و افسانه‌های بی اساس چیز دیگری نتواند بود.

اعتراض سوم این بود که صورتی که از تکامل و نشو و نما ی دین در کتاب مقدس ترسیم گردیده ، بکلی با سیر و جریان تاریخ متباین و متناقض میباشد . محققین بر این عقیده بوده اند و هنوز هم جمعی از آنها بر این عقیده اند که وحدت یا اعتقاد به يك خدای واحد آخرین درجه تکامل و نشو و نما و ترقی فکر بشری میباشد ، که انسان پس از قرنهای انقلابات و تحولات دینی به آن توجه نموده . آنها چنین استدلال میکردند که دیانت ابتدائی بشر همیشه مبنی بر شیطان پرستی و شرك بوده و باینجهت صورتیکه کتاب مقدس از يك مردم بدوی که دارای عقیده وحدت بوده اند و ابناء اسرائیل پیوسته از راه آن منحرف شده اند در پیش روی ما قرار میدهد ، اصلاً يك صورت تاریخی و درستی نمیباشد ، بلکه يك تصویر تقلبی از کیفیت تکامل دینی است و نمیتوان به آن ترتیب اثر داد . در صورتیکه علاوه بر اعتراضات نامبرده ، اشکال و اعتراض دیگری مشابه اعتراض اخیر آنست که میگویند دین یهود بطور قطع دینی ساده بوده و آئینهای زیاد نداشته و این مراسم پر زحمت اعیاد و این همه آئین مندرجه در لاویان قهراً میبایست در مدت چندین قرن و بعد از زمان موسی متدرجاً بسوی تکامل رفته و شاید پیش از اخراج یهود که نهصد سال پس از زمان موسی صورت گرفته هنوز کامل نشده بود . موضوع اینک آیا این اشکالها صحیح و وارد میباشد یا

خیر، چیزی است که دانشمندان باستان شناسی باید آنرا حل کرده و پاسخ دهند. تنها در اثر تحقیقات و تتبعات در نقاط مربوطه میتوان فهمید که آیا این مسائل درست است یا نادرست. از اینرو در مدت یکصد ساله اخیر ملیونها تومان صرف حفاری این نقاط که مربوط بدنیای قدیم هستند گردیده و توانسته اند با زحمات و مجاهدات فوق العاده تاریخ فراموش شده اعصار گذشته را از نو بنا کنند. از اینرو بهتر است توجهی به باستان شناسی نموده ببینیم به اشکالات و اعتراضات نامبرده چه پاسخ میدهد.

آغاز فن
نخست باید ببینیم راجع به فن کتابت و آثار
کتابت
مکتوبه و میزان قدمت آنها چه چیزهائی کشف گردیده است. آیا ممکن است موسی خودش شریعت و آئینی را که میبایست بقوم خود بدهد شخصاً تدوین کرده باشد؟ یکی از نخستین قدمها برای حل این موضوع و پاسخ دادن باین پرسش در کشور ایران هنگامی برداشته شد که سرهانی راوولینسن در سال ۱۸۳۵ توانست خطوط سه گانه مندرجه در بیستون را ترجمه کند. بسیاری از شما آن کتیبه را دیده و میدانید استنساخ کردن و مقایسه این کتیبه ها که یکی بزبان بابلی، یکی بزبان عیلامی و دیگری بزبان فرس قدیم در روی صخره مرتفعی منقوش شده، چه کار پر زحمت و پر مشقتی میباشد. ولی این شخص در این کار توفیق یافت و

بدنیا دانش و معرفتی بخشید که گوئی مقدر آن بود انواری از آن تابیده و صفحهٔ تاریك حیات ایران و بین‌النهرین قدیم را روشن سازد. این اطلاعات بقدری نفیس و گرانبها میباشد که کتیبه‌های بیستون از نظر باستان شناسی عالیترین و نفیست‌ترین نقطه در سراسر خاك آسیا بشمار میرود. در اثر این اکتشاف ثابت و روشن شد که فن کتابت قرن‌ها پیش از زمان مسیح معمول و رایج بود، ولی باز نسبت بزمان موسی خیلی مؤخر بشمار میرفت. با همهٔ این احوال در سالهای ۱۹۰۴ و ۵ فلیندر پتری در شبه جزیرهٔ سینا شروع به يك رشته تحقیقات و مطالعات نمود و در آنجا به کشف خرابهٔ يك معبد قدیمی موفق گردید که آنرا برای پرستش الهه سارایت بنا کرده بودند. وی در این نقطه نمونه‌های خام و ضعیفی از یکنوع نوشتهٔ الفبائی پیدا کرد که نشان داد میبایست به ۱۸۰۰ سال پیش از مسیح یعنی متعلق بزمان پیش از موسی باشد. نتیجه‌ای که وی از تحقیقات خود بدست آورد بقدری شگفت انگیز بود که بسیاری آنرا مورد تمسخر قرار دادند و برخی منکر آن شدند که نقشهای مزبور اصولاً نوشته‌ای باشد و دیگران میگفتند که این دانشمند در تشخیص تاریخ آن دچار اشتباه گردیده است.

با همهٔ اینها در سال ۱۹۲۱ این موضوع برای همیشه تصفیه و قطعی شد. یکی از کشاورزان سوریه هنگامیکه در نقطه‌ای موسوم

به « راس شمره » واقع در ده میلی شمال لاتاقیا در سواحل سوریه مشغول شخم زدن بود ، بعضی لوحه‌ها را که در روی آنها نوشتجات عجیبی دیده میشد کشف کرد و موضوع را به اولیای امور فرانسوی اطلاع داد . آنها نیز بفوریت باستان شناسان را برای حفر آن نقطه اعزام داشتند و آنها نیز توفیق یافته توانستند خرابه‌های شهری را از زیر خاک بیرون بیاورند که در زمان موسی وجود داشته است . مهمترین و نفیست‌ترین قسمت اکتشاف آنها کشف خرابه‌های خود شهر نبود ، بلکه عبارت بود از کشف يك کتابخانه قدیمه و يك آموزشگاه و از آنجا لوحه‌هایی بدست آوردند که به هشت زبان نگارش یافته بود . یکی از آن زبانها زبان عبرانی بود ، ولی بجای اینکه الفبای آن مطابق الفبای مندرجه در کتاب مقدس دارای بیست و دو حرف باشد ، سی حرف بود . در میان اشیاء مکشوفه مقداری کتب استنساخ شده تاریخ و شرایع دینی دیده میشد که مجموع آنها تقریباً ۳۰۰۰ سطر بود . تاریخ این کتابخانه بوسیله ظروف سفالین و مهرهائی که بدست آمده ، با نهایت دقت مورد مطالعه قرار گرفت و بطور قطع یقین شد بطوریکه تمام آثار مکشوفه را میتوان متعلق به پیش از سال هزار و سیصد پیش از میلاد دانست و بعضی از کتیبه‌ها حتی متعلق به دو یا سه قرن ماقبل آن هستند . از اینرو بخوبی ثابت و روشن شد که در زمان موسی نه تنها الفباء و خط وجود

داشته ، بلکه بچند زبان مختلف کتابت میشده است . در نقاط دیگر نیز آثاری از کتیبه‌های خط کونیفرم و هیروگلیف بدست آمد ، که حتی متعلق بهزار سال پیش از زمان موسی میباشد . بدین نحو نخستین ایرادی که بر کتاب مقدس وارد میشد که در زمان موسی مردم هنوز فن کتابت را نمیدانستند بکلی مرتفع گردید و امروز دیگر هیچ جای تردید نیست که در آن روزگار فن کتابت تعمیم داشت و قرن‌ها پیش از زمان موسی در سراسر شرق نزدیک معمول و متداول بود و مدت‌ها پیش از آن الفباء در همه جا استعمال میشد . هر کسی که در دربار مصر بمقامی میرسید ناگزیر بود که شاید به چند زبان بخواند و بنویسد .

اثبات جنبه تاریخی راجع به جنبه عمومی تاریخی کتاب مقدس
تورات بقدری مطالب و اطلاعات زیاد و مختلف بدست

آمده که برای شرح آنها صدها جلد کتب مختلف برشته تحریر کشیده شده است و در اینجا باید بشرح مختصرترین و موجزترین فهرست آنها اکتفا کنیم . نخستین مساعی مجدانه‌ای که برای کشف شهرهای قدیمه بین‌النهرین بعمل آمده از طرف بانا قنصول فرانسه مقیم موصل بود ، وی در سال ۱۸۴۳ در حوالی خورساباد واقعه در نزدیکی موصل به حفر تپه‌ای پرداخت . خرابه يك قصر بسیار مجلل و باشکوهی که دایرای دیوارهای سنگ مرمری و اشکال و

نقوش برجسته و تمثالهای سنگی بسیار بزرگ در آنجا بود کشف کرده. تمامی مساحت این نقطه بطور تقریب به ۲۷ جریب میرسید و بدینا تمدن درخشانی را مکشوف ساخت که بکلی فراموش و در طاق نسیان گذاشته شده بود. بمرور کشف شد که آنرا سارگن دوم (۷۲۲ - ۷۰۵ قبل از میلاد) بنا نهاده و در نتیجه این اکتشاف توجه زیادی به این موضوع جلب و هیئتهای اکتشافیه زیادی تشکیل یافت. سال بعد هیئتی برای حفاری محل نینوای قدیم اعزام به آن حدود گردید و این هیئت مقدار زیادی نوشتهجات و کتیبههای کوینفرم با خود بلندن آورد. یکی از محققین انگلیسی موسوم به ژرژ اسمیت اتفاقاً یکی از کتیبهها و الواح را در موزه بریتانیا دیده بترجمه آن همت گماشت و کشف کرد که داستان راجع به طوفان نوح در آنجا مندرج میباشد. این اکتشاف بقدری در وجودش مؤثر شد و ویرا بهیجان آورد که بکلی بیحال شده بزمین افتاد. یکی از روزنامههای انگلستان مقدار کافی پول جمع آوری نموده او را به بینالنهرین اعزام داشت تا بقیه داستان را کشف کند و وی در این قسمت توفیق کامل یافت و بالاخره به کتابخانهای دسترسی پیدا کرد که شماره لوحههای سفالین آن متجاوز از سی هزار و شامل بقیه داستان طوفان و اطلاعات متنوع بسیاری بود. بزودی در اثر این اکتشافات به ثبوت پیوست که مشروحات مندرجه در کتاب مقدس راجع باین

شهرهای مهم قدیمی مبنی بر حقائق متقن میباشد و چون از اوضاع و احوال این مردم بتدریج چیزهای دیگر مکشوف گردید ثابت شد که صورتی که از اوضاع عمومی آنها در کتاب مقدس ترسیم گردیده از آنچه گمان میکردند خیلی صحیحتر و دقیقتر است. یکی دیگر از اکتشافات فوقالعاده نفیس در ایران در سال ۱۹۰۰ صورت گرفت که يك هيئت فرانسوی در موقع حفريات شوش مجموعه معروف قوانین هامورابی را کشف نمود و این مجموعه یکی از شگفت انگیزترین کشفیاتی بود راجع به حیات و زندگانی منظم شهر بابل در قرن بیست و یکم پیش از میلاد، یعنی مدتها پیش از زمان ابراهیم. بسیاری از این قوانین شباهت حیرت انگیزی به شریعت موسی راجع به بعضی تبه کاریها و عادات و رسوم بخصوص دارد و از اینرو هیچ شکی باقی نمانده که مجموعه قوانین مشروح و مدون از قبیل قوانین و شرایع موسی در آنروزگاران برای مردم ضرورت داشته است. یکی از مستقیم ترین اشارات بقوم یهود که در اثر حفريات بدست آمده در تل العمارنه واقع در مصر کشف شده است. در سال ۱۸۸۷ در این نقطه تقریباً سیصد لوحه از زیر خاک بیرون آمد که همه بخط کوبینفرم بابلی نوشته شده بود و عبارت بود از مجموعه نامه هائی که توسط حکمران سوریه و یکعده دیگر از حکام و رؤسای مصری نوشته شده بود.

تاریخ نگارش این لوحه‌ها از سال ۱۴۱۱ تا سال ۱۳۵۸ پیش از میلاد است. این نوشته‌ها حاکی از هرج و مرج و ناامنی در سوریه است و در یکی از آنها چنین نوشته شده: «عبیروها در صدد آمدن هستند». از آنموقع تا کنون در اثر حفریاتی که در فلسطین شده، شهرهائی که در عهد عتیق ذکر آنها بمیان آمده از زیر خاک خارج گردیده و حتی بعضی از معبد‌ها و قصرهائی که آنها را در کتاب مقدس توصیف کرده‌اند از قبیل قصر امری در سامره عیناً کشف شده است.

یکدسته از کشفیات جالب توجه در محلی وقوع	حفریات
یافته که اریحا در آنجا واقع بوده. خوانندگان	در اریحا

کتاب مقدس با این داستان آشنا هستند که چگونه عبرانیان تا مدت هفت روز بدور شهر میگردیدند و چگونه دیوارها بالاخره فرود آمد و شهر ویران گردید. با این ترتیب اگر میبینیم برخی از محققین این داستان را افسانه‌ای بیش نمیدانند، نباید دچار تعجب شویم. عادتاً در موقعی که دشمن نزدیک میگردد، دیوار شهر فرود نمیآید و قدمت این داستان نیز بحدی است که حتی در میان آنها که يك مبنای تاریخی برای کتاب مقدس معتقد بودند تصور میکردند در ذکر این واقعه سهو و اشتباهی رخ داده و این قسمت مبنی بر اوهام و تصورات بی اساس است. یکی از مفسرین موضوع را

بدین نحو توجیه کرده و گفته است: «احتمال قوی می‌رود که اهالی اریحا چون مردمی بودند ضعیف و تنبل که آب و هوای گرم و شور دره اردن قوای حیاتی را از آنها سلب کرده بود، از اینرو بهنگامی که مورد حمله واقع گردیدند، قادر نبودند جداً در مقابل مهاجمین ایستاده و بجنگ پردازند. نتیجه این شد که چون یهودیان بآنجا روی آوردند، مردم نیز بدون اینکه مقاومتی بعمل آورند شهر را تسلیم کردند و نویسندگان قدیم نیز تعبیر شاعرانه‌ای برای تسخیر شهر قائل شده و نوشتند که دیوارهای شهر فرود آمدند. مفسرین از این طرز استدلال خود چنین نتیجه می‌گرفتند که اگر نویسنده اصلی داستان زند، می‌بود و میدید مردم گفته و نوشته او را تحت-اللفظی ترجمه کرده و گمان میکنند دیوارهای اریحا واقعاً فرود آمده، از این اعتقاد مردم در تعجب میشد. ولی باید دانست که در مدت چند سال متوالی در جائیکه آن شهر بوده مشغول حفریاتی شده و به اکتشافاتی پرداخته‌اند. آنچه میزان دقت و درجه توجه باستان شناسان را در امر حفاری این نقطه روشن می‌سازد آنست که در يك فصل کار در حدود شصت هزار تکه ظروف سفالین و در فصل دیگر چهل هزار تکه ظروف سفالین از زیر خاک بیرون آوردند. مطالعات زیادی که در اطراف این تکه‌ها بعمل آمده، ثابت میکند که صنعت ظروف سفالین در هر قرن دستخوش تغییر بوده و با قرن

سابق فرق داشته و بهمین جهت تنوع ظروف مزبور را مقیاس تعیین تاریخ آنها قرار داده و بدینوسیله تاریخ ساختن آنها را تشخیص میدهند .

یکی از نافعترین اکتشافات آنها این بود که توانستند تاریخی را که از آن بیعد شهر مزبور خالی از سکنه مانده مشخص کرده تعیین نمایند . در خارج از دیوارهای شهر قبرستان قدیمی را حفر کردند . در آن نواحی نیز مانند لرستان قدیم عادت بر این جاری بوده که بهنگام درگذشتن شخص ، زینت آلات ، انگشترها ، ظروف سفالین و گاهی مهر و تکه های جواهر را که شکل یکنوع سوسك داشت نیز با او مدفون میساختند . این تکه های جواهر مخصوصاً از اینرو مورد استفاده و نفیس است که اسامی پادشاهان وقت مصر در روی آنها منقوش میباشد . و تاریخ حیات بسیاری از پادشاهان مصری کاملاً واضح و معلوم است . قبرهایی که بیشتر از دیگران از شهر فاصله داشت معلوم شد از دیگران تازه تر هستند . با در نظر گرفتن تاریخ زندگانی پادشاهانی که نامهای آنها بر روی جواهرات منقوش میباشد ، چنین معلوم میشود که این شهر در حدود ۱۴۰۰ پیش از میلاد خالی از سکنه و ویران گردیده است . اسامی عدّه زیادی از پادشاهان که مدتها پیش از آن تاریخ در مصر سلطنت میکردند در روی این تکه جواهرها منقوش میباشد ، ولی تا کنون حتی نام یکنفر از

پادشاهان بعد از این تاریخ بدست نیامده . این تاریخ کاملاً مطابق تاریخی است که کتاب مقدس برای ویرانی شهر اریحا تعیین نموده است .

هنگامیکه خود شهر مورد کاوش و حفاری قرار گرفت، دیوارهای اصلی شهر اریحا که در زیر خاک قرون متوالی مدفون گردیده بود، پدیدار و ظاهر گردید در حالی که فرود آمده بود . در ابتدا گمان میرفت که دشمنان زیر این دیوارها را کنده و آنها فرو ریخته و در زیر خاک مانده‌اند، ولی حفاریات و کاوشهای بعدی نشان داد که بهیچوجه خللی در پایه و بنیان آنها وارد نیامده . از اینرو بدون شك و تردید میتوان گفت كه دیوارهای شهر اریحا در حقیقت بعلتی از طرف بیرون فرود آمده است و معلوم شد که آن دیوارها دو بدنه هستند و ضخامت یکی از آنها شش پا و دیگری دوازده پا میباشد و ارتفاع هر یکی سی پا و فاصله بین آنها ۱۵ قدم بوده . فضای بین این دو دیوار را با سقف پوشیده بودند و در روی این سقفها که دیوارها را بهم متصل میساختند خانه‌هایی بنا میکردند و این موضوع شرحی را که در کتاب مقدس راجع بخانه راهاب در روی دیوار شهر نوشته شده بکلی روشن و از پرده ابهام خارج میسازد . درازی این دیوارها ۶۵۰ متر بوده و همه آنها از طرف بیرون فرود آمده است . در سمت شمال شهر قلعه‌ای بوده که آنرا

برای نگاهبانی دیوارها بنا کرده‌اند و بدین نحو دیوارهای آن سمت کاملاً فرود نیامده است. احتمال دارد که خانهٔ راحاب در این قسمت واقع بوده و از اینرو هنگامیکه باقی دیوارها فرود آمده، این خانه خراب نشده. در کتاب یوشع نیز سخنی از دروازهٔ شهر بمیان آمده و نوشته شده است که این دروازه را نزدیک غروب میبسته‌اند و این موضوع چنانست که گوئی شهر جز این دروازه‌ای نداشته است و اینهم غیر عادی بنظر میرسد. وای در حقیقت چنین کشف شد که شهر جز این دری نداشته است و تمام خرابه‌های این ناحیه عبارت بود از يك توده خاکستر و نشان میداد که شهر دچار آتش سوزی شده و سوخته و این موضع نیز با مندرجات کتاب یوشع مطابقت میکند. بعلاوه در انبارها و ذخیرهٔ خانه‌های شهر ظروف و کوزه‌های زیادی پر از اغذیه‌های خشك شده کشف گردیده و هنوز در محل اصلی خود باقی بودند و این نیز مؤید مندرجات کتاب یوشع بود و نشان میداد که برخلاف معمول شهر را پیش از آتش زدن تاراج کرده‌اند، زیرا در آنجا نوشته شده که یوشع همراهان خود را غدن نمود که خود را با تاراج غنائم شهر غنی نسازند. بطور کلی تمام جزئیات اکتشافات کاملاً و صحیحاً با تمام توضیحاتی که در کتاب یوشع راجع بتسخیر شهر نوشته شده مطابقت دارد. ما این موضوع را تا حدی بطور مبسوط شرح داده‌ایم، برای اینکه خواننده متوجه باشد حفاریات و

کاوشهای باستان شناسان با چه دقتی انجام میگردد و برای اینکه کتاب یوشع از آنجائیکه یکی از قدیمترین کتب محسوب است، ظاهراً نمیبایست خالی از سهو و اشتباهی باشد. در پرتو این اکتشافات تصور اینکه کتاب یوشع قرن‌ها بعد از حدوث واقعه به تحریر آمده و مبنی بر روایات بی مأخذ میباشد، غیر ممکن است.

حفاریات و یکی دیگر از کشفیات قابل توجه که مربوط
طوفان نوح بزمان قدیمتر و باستانی‌تر از آن زمان میباشد،

کشفیات است که در سال ۱۹۲۸ الی ۲۹ در محل شهر اور، یعنی مستطط الرأس ابراهیم شده است. در آن سال دکتر وولی در زیر آثار باقیه شهری که به سه هزار سال پیش از میلاد تعلق داشته، يك طبقه ضخیم و عمیق گل خالص مشاهده نموده که ظاهراً در اثر جمع شدن آب در آنجا ته نشین گردیده بود. او این گل را شکافت و در وسط آن چاهی کند و بدینوسیله معلوم کرد که ارتفاع طبقه گل هشت پا میباشد و در زیر این طبقه گل آثار و بقایای شهری را کشف نمود که از تمدن نامبرده بسی باستانی‌تر بود و با آن اختلاف زیادی داشت. بطور وضوح این طبقه گل حاکی از وقوع سیل عظیم و بی سابقه‌ای در آن نواحی میباشد و شاید این سیل يك تمدن قدیمی را خاتمه داده و باعث شروع تمدن تازه‌تری گردیده است. در اینجا نیز بدیهی است که دلیل دیگری برای اثبات مندرجات

کتاب پیدایش مبنی بر اینکه طوفانی عظیم تمدن قدیمه بین النهرین را خاتمه داد و از میان برد بدست میآید و مندرجات مزبور بدین وسیله تأیید میشود. فعلا نمیتوان گفت وسعت این سیل و طوفان چقدر بوده و تا کجا را فرا گرفته و باوجود این طبقه‌ای از گل نظیر طبقه نامبرده، ولی نازکتر از آن متعلق بهمان عصر و زمان در شهر سابق کیش نیز کشف شده است که در جای مرتفع‌تری بنا شده بود.

باستان شناسی چون نوری را که در اثر اکتشافات باستان و عهد جدید شناسی برصفحات کتاب عهد جدید تابیده است،

مورد مطالعه و دقت قرار میدهیم، مشاهده میکنیم که بقدر کافی زیاد و درخشان نمیشد و البته این موضوع نباید موجب شگفتی ما شود، زیرا مندرجات عهد جدید شامل وقایع کمتر از يك قرن میباشد، در صورتیکه حوادث و وقایع سی بلکه چهل قرن تمام در کتاب عهد عتیق مندرج است. باوجود این در اینقسمت نیز دلائل و براهین زیادی برای اثبات صحت جنبه تاریخی کتاب بدست آمده است. نخست راجع بزبانی که کتاب عهد جدید بآن نگارش یافته است: زبان یونانی که در کتاب عهد جدید بکار برده شده بواسطه اختلافی که با یونانی کلاسیک داشته و دارد، در نظر بسیاری زبانی مشخص و مجزا جلوه کرده است که در هیچ جای دیگر بکار نرفته

و گاهگاهی آنرا زبان روح القدس نیز خوانده‌اند. حفریات و کاوشهائی که مخصوصاً در کشور مصر صورت گرفته نشان میدهد که این زبان عبارت از زبان عادی و معمولی آن قسمت از دنیا بوده است و در اثر کشف اسناد و مدارکی مقارن آن عصر وجوه زیادی از کلمات و معانی از پرده ابهام خارج و روشن و آشکار گردیده است و همچنین در پرتو اکتشافات آثار باستانی بسی از مشکلات تاریخی حل گردیده است.

مثلاً روزگاری بود که سه آیه اول باب دوم انجیل لوقارا محققین ذی صلاحیت فاقد اساس تاریخی میدانستند و سه اشتباه مهم و اساسی را به این آیات نسبت میدادند. آیات مزبور از اینقرار است: «در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند و این اسم نویسی اول شد، هنگامیکه کیرینوس والی سوریه بود. پس همه مردم هر يك بشهر خود برای اسم نویسی میرفتند». منتقدین چنین اعتراض میکردند که اولاً هیچ دلیلی در دست نیست که ثابت کند روم قدیم بدینگونه اسم نویسی مبادرت میکرد. این معترضین میگفتند اگر چنین چیزی بود، در کتابهای تاریخی رومیان که در قرن اول تحریر یافته، قطعاً نامی از آن بمیان میآمد، زیرا در آنروزگار چند نفر از مورخین درجه اول وجود داشتند که در قرن اول میلادی مشمول ثبت وقایع

بودند. از اینرو منتقدین میگفتند که این موضوع قصه‌ای بیش نیست. اشکال دوم این بود که نوشته است در آن زمان کیرینیوس والی بود. ژوسفوس مینویسد که وی در حقیقت والی سوریه بوده، ولی ولایت او ده سال بعد از میلاد مسیح آغاز شده است و اشکال سوم اینکه میگفتند بر فرض چنین اسم نویسی هم صورت گرفته باشد، لازم نبود که هر شخص بخانه و شهر خود باز گردد. در هر کجا میزیسته ممکن بود که سرشماری شوند. در آنروزگار مسیحیان پاسخ رضایت بخشی نداشتند که به این اشکالات بدهند و چنین مینمود که لوقا یا اشتباه کرده و یا خود مشتبه شده است.

بسی شگفت انگیز است که باستان شناسان در اثر بررسیهای خود تا اندازه‌ای از قوت این اشکالات و اشتباهات کاستند. اولاً که معامد شده است در روم قدیم رسم بر این جاری بود که در هر چهارده سال یکبار بدینگونه با اسم نویسی پردازند و نوشته‌های زیادی که از یکی و دوتا تجاوز کرده و بیش از دهها فقره میباشد راجع باین اسم نویسیها بر جای مانده و پیدا شده است. هیچ شکی نیست که این عادت معمولی و دائمی آن زمان بود و از زمان امپراطوری اوغسطس قیصر آغاز گردید. اتفاقاً از اسم نویسی مخصوصی که در کتاب مقدس ذکر شده آثاری بدست نیامده، ولی از آنجائیکه اسناد مربوط با اسم نویسی متعلق به سال سیزدهم میلادی بدست آمده،

بدلائل بسیاری میتوان گفت در سال تولد وی نیز با همان فاصله‌ای که مذکور گردید، این اسم نویسی صورت وقوع یافته. بدین نحو اشکال اول مرتفع شد. راجع به اشکال دوم، چند سال پیش بنای عمارتی را در سوریه مورد کاوش و حفاری قرار دادند و در روی سنگ بنای آن کتیبه‌ای بدست آمد که اسامی رؤسا و کسانی که در ساختمان عمارت شرکت داشته‌اند، در روی آن نوشته شده بود. از فهرست اسامی بالا معلوم شد که عمارت مطابق آنچه که ژوسفوس نوشته، تقریباً ده تا دوازده سال پیش از آمدن کیرینیوس به سوریه بنا شده است، ولی اتفاقاً نام کیرینیوس در جزو این بانیان ذکر شده و در این فهرست آمده بود و نشان میداد وی قبلاً نیز حکمدار سوریه بود، از اینجا چنین معلوم میشود که یا ژوسفوس راجع به تعیین سال ورود والی مزبور به سوریه دچار اشتباه شده و یا اینکه پیش از آن نیز يك سفر دیگر به سوریه نیز آمده بوده است. در هر صورت اساس اعتراضیکه بر مندرجات انجیل لوقا وارد می‌آوردند و آنرا نادرست می‌پنداشتند، متزلزل گردید. و بالاخره در سر زمین مصر جزئیات جریان مربوط به يك فقره سرشماری در زمان حکمداری رومیان کشف گردید و ثابت شد بهنگام سرشماری قاعده بر این جاری بوده است که هر فردی که بهر علت خانه و شهر خود را ترك گفته، میبایست بشهر خود بازگشته و در روز سرشماری آنجا

باشد. بدین نحو بار دیگر صحت و اتقان مندرجات کتاب مقدس تأیید گردید.

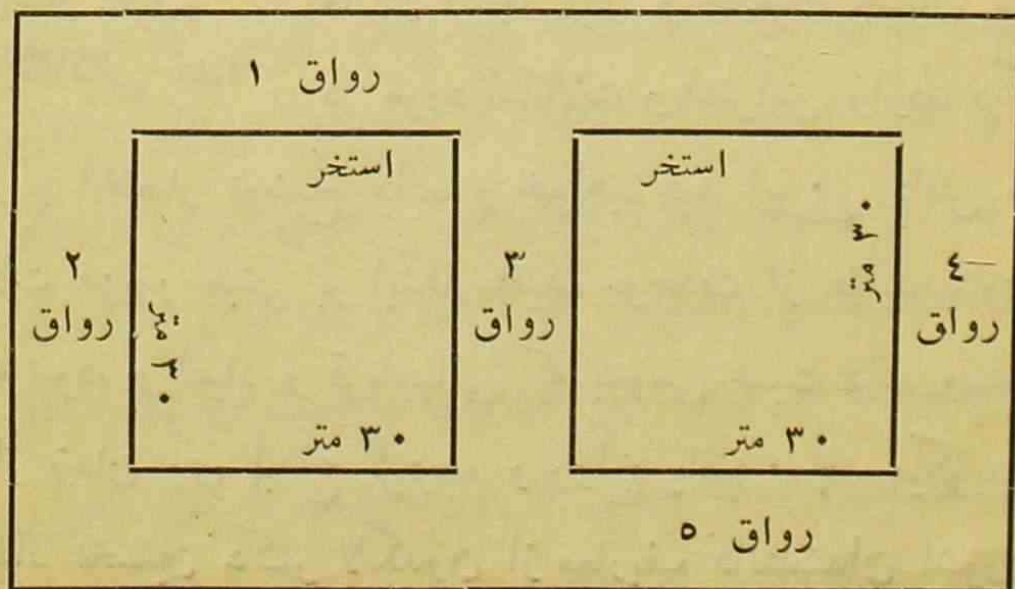
اعتبار حقیقت اینست که رفته رفته به ثبوت پیوسته
نوشتجات لوقا که لوقا یکی از دقیقترین مورخین و شاید
دقیقترین مورخین روزگار باستان بوده است. در میان گروه محققین
سرویلیام رامزی بیشتر و بهتر از همه برای اثبات دقت کامل لوقای
حواری زحمت کشیده و باینموضوع صورت قطعیت داده است و شهادت
این شخص مخصوصاً از این لحاظ شایان توجه میباشد که لوقا را
بسمت يك مورخ درجه چهارم و پنجم مورد توجه قرار داده و شروع
به بررسی راجع بوی کرد. مشارالیه چندین سال از روزگار عمر
خود را صرف این کار کرده و تمام شهرهای مندرجه در انجیل لوقا
(و اعمال رسولان که آنها هم لوقا نوشته) را شخصاً گردش نموده
و در خیلی جاها مبادرت به يك سلسله حفاریها نمود. این مرد ،
تاریخ لوقا را از هر نقطه نظر مورد بررسی قرار داد و یکایک را
امتحان کرد و بالنتیجه از نظریه سابق خود بکلی برگشت. بالاخره
در بررسیهای خود به این نتیجه رسید که در میان مورخین قدیمه
ندرتاً کسانی پیدا میشوند که از لحاظ دقت نظر آنها را بتوان رقیب
لوقا دانست. تمام مشکلات تاریخی مندرجه در نوشتههای وی یکی
پس از دیگری حل شده و بطوری که سرویلیام میگوید تنها يك

اشکال باقی میماند و آن نیز عبارتست از اشاره‌ای که به گفتگوی غمالائیل شده و برای این اشکال نیز چند توجیه در نظر گرفته است. مشارالیه چنین کشف نموده که حتی عناوین و القاب رؤساء نیز مانند اسامی اشخاص و شخصیت و وجود آنها در هر مورد با دقت ضبط شده و داستان مندرجه در انجیل لوقا و اعمال رسولان کاهن با صحنه‌ای که تصویر آن برجای مانده مطابقت میکند.

خف‌ریات
در اورشلیم
بکرشته مطالب شایان توجه که در اورشلیم
بعمل آمده نشان میدهد که چگونه حتی

جزئیات نکات مندرجه در عهد جدید را مورد بررسی دقیق قرار داده‌اند. در انجیل یوحنا باب پنجم داستان مرد لنگی مندرج میباشد که در نزدیکی حوضی که پنج رواق دارد شفا یافته: پنج رواق مندرجه در اینجا تولید اشکالاتی نموده است. همه ما میدانیم که حوضهای بزرگ مشرق زمین اکثر چهار گوشه هستند و هیچگاه حوض پنج گوشه در این سرزمین ساخته نشده و باینجهت اگر این حوضها از اطراف محاط با رواقهایی باشند، عده رواقها پنج نخواهد بود. این موضوع برای مردم حیرت انگیز و معما مینمود و کسی نمیتوانست راه حل آنرا بیابد، بعلاوه اشکال دیگری هم وارد بود مبنی براینکه اورشلیم شهری خشك است که در بالای کوهی بنا شده و ستخر ندارد. در حقیقت این داستان بطور کلی مردود و مشکوک به

نظر میرسید و از آنجائیکه شهر اورشلیم از زمان عیسی تا کنون
چندین بار ویران گردیده و سطح شهر زمان عیسی در حدود ۲۵
پا الی ۷۵ پا در زیر سطح شهر کنونی واقع میباشد، باینجهت
موضوع در پرده استتار باقی بود. ولی چند سال پیش از این
هیئتی از دانشمندان باستان شناس در نزدیکی کلیسائی موسوم به
کلیسای بیت حصدا بحفریات پرداختند و حدس ایشان بر آن بود که
کلیسای مزبور بر روی حوض قدیم مشهور واقع گردیده است. چون
در حفریات خود جلو رفته و توده های متراکم قرنهارا از هم شکافته
پائین رفتند، دیوارهای سنگی حوضی دیدند که سطح آن سی ذرع درسی
ذرع و تقریباً بیست و هفت پا در زیر سطح شهر کنونی واقع
بود. این حوض بی اندازه بزرگ ولی چهار گوش بود. از اینرو
وجود حوض تحقق یافت، ولی موضوع پنج رواق در پرده استتار



باقی ماند. هیئت مزبور به حفریات خود ادامه داده و در چند متری نزدیک حوض معلوم شد که این حوض در حقیقت دو قسمت دارد که سطح هر یک به نهصد متر مربع بالغ است و مدخلی این هر دو را بهم اتصال میدهد. بدین ترتیب راه حل معما بدست آمد. ظاهراً در هر طرف میبایست رواقی دراز و در هر گوشه نیز یک رواق کوچکتر و یک رواق هم در سرتاسر قسمت وسط آن بنا شده باشد. بنا بر این بار دیگر داستان مندرجه در انجیل کاملاً با اوضاع و احوال محیط خارجی مطابقت نمود. اینها نمونه‌ایست از اکتشافات بیشمار باستان شناسان که بدانوسیله نشان داده‌اند تهمت وارده بر کتاب مقدس مبنی بر اینکه این کتاب مجموعه‌ایست از داستانهای بی اصل که قرن‌ها پس از زمانیکه از آن گفتگو بمیان می‌آید نوشته شده، بکلی بی اساس و غیر وارد است.

آغاز عقیده ما در اینجا رأی و حکمیت باستان شناسی را
به یگانگی خدا در مورد اشکالات و اعتراض وارده دیگر بطور

ایجاز و اختصار توضیح داده و خواهیم دید این دانش در مورد اشکالات مزبور مبنی بر اینکه عقیده بوحدت از عقاید بدوی انسان قدیمه نبوده و اعیاد و قربانیهایی که بموسی نسبت داده میشود مدتها بعد از زمان وی ابداع گردیده و رواج یافته، چه میگوید. راجع به انتقاد نخستین دکتر لانگدون از معاریف دانشمندان اشوری شناس

دانشگاه آکسفورد ، نتیجه‌ای از بررسیهای خود بدست آورده که کاملاً نقطه مقابل انتقاد منتقدین واقع است . بعد از مدت‌ها بررسیهای خسته کننده بالاخره باین نتیجه رسیده که در میان سومریها و سامیها ، دین بدوی مبنی بر عقیده وحدت بود و شرک بعدها در میان آنها رواج یافت . در هر جا که طوائف مختلفه در اثر فتوحات جنگی باهم اتحاد پیدا میکردند ، بیشتر بخدایان یکدیگر می‌گرویدند و بدینطریق شرک پیدا شد ، ولی اصولاً عقیده بوحدت عقیده مقبول عامه بود . در مصر قدیم نیز یکی از قدیمترین سرودهایی که از آنزمان باقی مانده و تا زمان ما حفظ شده و تاریخ آن در حدود سه هزار سال پیش از مسیح میباشد در توحید است و از ابدیت روح صحبت میکند . از آثار باقیه کشور چین دلائلی نظیر آن بدست آمده و نیز یکی دیگر از رشته‌های دلائلی که در این زمینه در دست میباشد مبنی بر مشابَهت حیرت انگیزی است که بین اسامی مختلفی که مردمان شرق نزدیک و اهالی اروپا برای خدا بکار برده‌اند میباشد . اهالی یونان خدای پدر را زئوس پتر مینامیدند . رومیان او را ژوپیتر میخواندند . در هندوستان دیاسپیتتر نام داشت و در میان مردمان شمالی اروپا موسوم به تیر بود . این مشابَهت را نمیتوان يك اتفاق خشك و خالی دانست ، بلکه حاکی از روزگاریست که تمام این مردم يك خدای واحد را میپرستیدند . پروفیسور اشمید از استادان

شهر وین در سال ۱۹۳۱ کتابی منتشر ساخت راجع به منشاء نشو و نما و تکامل دین و مشتمل بر دلائل زیادی است که از تمام دنیا جمع آوری شده و مشارالیه نیز بهمین نتیجه میرسد که وحدت و عقیده بحیات آینده عمومیت داشته و از معتقدات طوائف بدوی بوده است .

تاریخ برقراری جشنها و قربانیها راجع به مبداء بسیاری از اعیاد و مراسم قربانی مندرجه در کتاب موسی لوحه‌های «راس شمره» که در بالا ذکری از آنها بمیان آمد دلائل قطعی و مقننی بدست داده‌اند . لوحه‌های نامبرده هنوز در دست ترجمه هستند و تا کنون اسامی صحیح حد اقل ده فقره از اعیاد و قربانیهای مندرجه در کتاب لاویانرا در این لوحه‌ها بدست آورده‌اند و تاریخ آنها معاصر زمان موسی میباشد . عبارت « بدون عیب » که در مورد قربانیها بکار رفته است . « قربانی صلح » ، « فدیہ گناه » و « هدیه جنبائیدنی » و « هدیه سروران » همه را پیدا کرده‌اند . و همه اینها مشابه اصطلاحاتی است که در کتابهای موسی بکار رفته . از اینرو اعتراضی که تا کنون وارد آورده میگفتند این اعیاد و قربانیها میباشد مدتها پس از زمان موسی پیدا شده باشد ، بکلی اتقان خود را از دست داده است . این اکتشافات نشان نمیدهد که موسی آن اصطلاحات را از مصریها اقتباس کرده یا مصریها از او اقتباس نمودند ، ولی همینقدر

بطور قطع ثابت میکند که اعیاد و قربانیهای نامبرده را در زمان موسی نگاه میداشته و مردم آنرا بجا میآوردند. همانگونه که در بالا گفتیم، بحث در پیرامون مبحثی چنین وسیع مثل باستان شناسی، در طی این صفحات معدود بکلی خارج از دایره امکان است. ولی مشت نمونه خروار است. دلائلی که برای اثبات اتقان و صحت مندرجات کتاب مقدس اقامه شده بقدری زیاد است و بقدری تکرار شده که یکی از زعمای آزادی خواه امریکا اخیراً در این مورد چنین نوشته است: « ما بعد از این نباید کشفیات تازه را دلیل صحت کتاب مقدس بدانیم، بلکه بر عکس باید مندرجات کتاب مقدس را دلیل صحت اکتشافات قرار دهیم ». با همه اینها هنوز کار اکتشافات با صبر و تامل و دقت ادامه دارد.

تفاوت بین دانش و دین

بررسی موجز و مختصری که راجع به دانشهای تازه و ارتباط آن با دین بعمل آورده‌ایم، بما نشان میدهد که دانش از جهات مختلف افکار دینی را تحت تأثیر خود قرار میدهد. بررسیهای ما این نکته را نیز روشن ساخته که گرچه در برخی موارد نظریات و فرضیات علمی جدید بر حسب ظاهر مخالف اصول مسیحیت بوده، ولی در اثر تفاهم بهتری که راجع بحقائق واقعی بما دست داده در

بسیاری موارد موازین علمی مزبور مؤید تعالیم دینی بوده است .
دانش که در آغاز امر بمشابه دشمن ایمان ما جلوه مینمود ، مکرر
در مکرر نشان داد که دوستی است در لباس مبدل و برای ما
ارمغانی آورده است که بر میزان فهم و ادراك ما نسبت به معانی
واقعی افزوده است . باوجود این باید بیان اولیه خود را بار دیگر
تکرار کرده بگوئیم که دین و دانش هر يك از نقطه نظر خاصی و
تحت تأثیر علاقه جدا گانه و شخصی به بحث در پیرامون دین میپردازند .
دانش با وزن ، اندازه ، درازی و بلندی سر و کار دارد . ولی سر و
کار دین با ارزش معنوی ایمان ، محبت ، امید و حقیقت است . دانش
فقط طریقه ساختمان مادی و جسمی انسانرا مطمح نظر قرار میدهد ،
ولی علاقه دین در روح ، در سرچشمه حیات ، در منظور و غایه
مقصود حیات و در سرنوشت آن میباشد . دانش این موضوع را به
انسان عرضه میدارد که جسم انسانی چگونه ساخته و ترکیب شده ،
ولی دین میخواهد بگوید سبب ساختمان و ترکیب آن چیست .
توجه دانش بمیزان و درازی عمر انسانی و توجه دین به کیفیت
زندگانی وی میباشد .

میزان دآوری چون در دائره کیفیات داخل شویم ، مشاهده
حقیقت در مذهب میکنیم که میزان سنجش حقیقت عبارتست از
قضاوت در تعیین ارزش معنوی نه اندازه گرفتن کمیت اشیاء . برای

مثال بهتر است تفاوت بررسیهای دانشمندان را در موضوع موسیقی با بررسیهای يك موسیقي دان در باره این فن مورد دقت قرار دهیم . دانش به شمارش و تعیین تعداد ارتعاشات در هر ثانیه و درازی موج و اصول ریاضی نوت موسیقی علاقمند است . ولی آنچه مورد علاقه موسیقي دان میباشد ، عبارتست از شیرینی و ملاحظت آهنگ و روش و طریقی که نوازنده برای نمایان ساختن هنر خود بکار میبرد و تأثیری که قطعه ای موسیقی در شنونده میبخشد . شاید موازین و اصول علمی نتواند بوسیله مقیاسهای خود تعیین کند که آیا فلان آهنگ شیرین و گیرنده است یا خیر . تعیین خوبی و گیرندگی آهنگ مزبور فقط بعهده ذوق و قضاوت ذوقی است . یعنی بسته به آنست که آیا شنندگان آنرا دوست دارند یا خیر . هیچیک از استدلالات علمی نمیتواند با قوه منطق ، يك قطعه موسیقی خشن و نازیبا را در گوش شنندگان شیرین و مؤثر سازد ، در صورتیکه اگر روح شخص تحت تأثیر یکی از شاهکارهای موسیقی واقع گردیده و بذروه اعلا رسیده ، هیچیک از استدلالات علمی نمیتواند بوی بقبولاند که این قطعه نازیبا و بی تأثیر است . در حوزه موسیقی قضاوت و حکم نهائی بدست دانشمندان نیست ، بلکه بعهده استاد موسیقی میباشد . در حوزه فنون و صنایع نیز همین اصل اساسی حکمفرما میباشد . زیبایی عبارت از کیفیتی میباشد که شخص باید آنرا درك نماید تا بتواند میزان و

ارزش آنرا بسنجد و قدر آنرا بشناسد. دانشمندان میتوانند امواج نور را تجزیه کنند و تعیین نمایند که چه نوری با کدام موج موجود رنگهایست که قوس و قزح دیده میشود و این تجزیه را عملی نیز میکنند. میتوانند میزان سرعت باد را اندازه بگیرند، ارتفاع امواج را تعیین نمایند و بفهمند که برای چه بهنگام حدوث طوفان سطح دریا بحرکت میاید. میتوانند عواملی را که بهنگام غروب آفتاب انوار آنرا سرخ و رنگ ابرها را ارغوانی میکند مشخص نمایند و تفسیر علمی کامل و تمام عیاری برای کیفیت حوادث طبیعی قائل شوند، ولی نمیتوانند مشخص کرده بما بقبولانند که آیا قوس و قزح دارای زیبایی جمال میباشد یا خیر. نمیتوانند بما بقبولانند که در منظره بدیعی که بواسطه رقص انوار آفتاب در روی امواج پدید میاید، زیبایی و جمال وجود ندارد و نمیتوانند این موضوع را برای ما قطعیت بدهند که منظره غروب آفتاب اثری از جمال و دلربائی نیست. در اینجا نیز قضاوت ذوقی بر قضاوت موازین علمی غلبه میکند و هنگامیکه قلب و روح ما مجذوب و مسحور زیبایی و جمال میشود، هیچیک از استدالات و موازین علمی نمیتواند ما را اقناع کند که این جمال و زیبایی وجود خارجی ندارد. دین نیز عبارتست از یکی از همین نوع دانشها. دین مدعی است که راستی برتر از دروغ است. خوبی بر بدی فضیلت دارد. رحم و عطوفت از

ظلم و شقاوت پسندیده‌تر است. ارزش خدمت از ارزش خودخواهی زیادتر میباشد. پاکی بر ناپاکی و بخشش بر انتقام ترجیح دارد. همانگونه که انسان دارای يك حس درونی برای درك جمال و زیبائی و تأثیر موسیقی میباشد، که باستعانت آن حس میتواند بين يك قطعه فنی و يك آهنگ موسیقی خوب و بد را از هم تمیز دهد، بهمانگونه واجد يك احساس معنوی و اخلاقی میباشد که در پرتو آن میتواند با ارزش بودن یا فاقد ارزش بودن حیات و زندگانی را درك نماید و چون آنچه را که در نظر خودش والاتر و عالیتز مینماید بپذیرد و چون در اثر آزمایش دریابد که قبول آنچه والا میباشد باعث بهبودی و اعتلای حیات میگردد و به آن هدف و نشاط میبخشد، در آنصورت استدالات علمی هر قدر زیاد و قوی باشد، نمیتواند او را از این عقیده منصرف سازد که طریقه نیکو و حقیقی زندگانی را بدست آورده و در پیش گرفته است. آزمایش شخصی و معنوی برای هر کس قویترین برهان اثبات ارزش چیزی است که وی پذیرفته.

اختلاف نظر از اینرو باید دانست که دانش و دین دو
دانش و دین صورت مشخص و مجزا از حیات و زندگانی

را ترسیم کرده در برابر دیده ما قرار میدهند، زیرا هر يك از نظری آن را مورد بررسی قرار میدهند و راجع به آن به بحث میپردازند و باوجود این تفاوت و اختلافی که بین این دو وجود دارد، بهیچوجه

دلیل بر آن نیست که یکی از آنها راست و درست و دیگری دروغ و بی اساس میباشد. ممکن است از يك منظره واحد، دو صورت مجزا ترسیم نمود که باهم بکلی تفاوت داشته و باوجود این هریک از آنها از نظری کاملاً درست باشد. اگر کسی از سیاح و مسافری راجع به مازندران پرسشی کند، ممکن است دو پاسخ کاملاً متفاوت باو داده شود. ممکن است يك نفر کتاب شاهنامه فردوسی را پیش کشیده و بیان شیرین فردوسی را در باره مازندران برای وی بخواند:

« که مازندران شاه را یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد
 که در بوستانش همیشه گل است زمینش پر از لاله و سنبل است
 هوا خوشگوار و زمین پر نگار نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
 نوازنده بلبل به باغ اندرون گرازنده آهو براغ اندرون
 دی و آذر و بهمن و فرودین همیشه پر از لاله بینی زمین »

یا اینکه بر عکس ممکن است يك نقشه دولتی در برابر دیده او قرار داده و هر ده و قصبه كوچك و راهها را يكايك و تمام حدود و ثغور آن و ارتفاع کوههای آن را برای وی شرح دهد. این هر دو توصیف در باره مازندران درست است، ولی در عین حال چقدر باهم تفاوت دارند! حتی اگر بوسیله ذره بینی به نقشه جغرافیائی مازندران نگاه کنیم، اثری از آن گلها و آهوها و نسیم خنگ و بلبلی که شاعر بوصف آن پرداخته نخواهیم دید و بهمان نحو در

قطعه معرفه فردوسی نمیتوانیم راجع به بهترین طرق مسافرتی و محل و موضع شهرهای مهم آن چیزی پیدا کنیم. با همه اینها اگر ما در صدد آن باشیم که قسمتی از وقت خود را در مازندران بگذرانیم، آیا قطعه شعر مزبور چون متضمن نحوه خوشی و نشاطی است که شخص بهنگام اقامت در آنجا بدست میآورد برای ما بهتر و مفیدتر نیست؟ این قطعه شعر باندازه نقشه مازندران دارای حقیقت است، ولی این حقیقت را از نظر دیگری که شاید خیلی بیشتر مورد استفاده ما باشد مورد تأمل و دقت قرار میدهد. در بین دانش و دین نیز عین این تفاوت وجود دارد. بالاخره آنچه بیشتر مورد نیاز ما میباشد، عبارتست از غایه و هدف زندگی. شخص ممکن است با نهایت رفاهیت و در کمال نیکبختی زیست کند بدون اینکه نام یکی از استخوانهای بدن خود را بداند و یا از اسم و نوع و وظیفه اعضا داخلی یا وزن و بلندی قامت خود اطلاعی داشته باشد، ولی اگر نداند برای چه زنده است و زندگی میکند، اگر نداند از چه کاری باید بپرهیزد و چه کاری را باید انجام دهد و متوجه نباشد که آیا حیات و زندگانی دارای هدف و ارزشی هست یا خیر، شاید نتواند دارای حیاتی کامل و تمام عیار باشد. آنچه ما بیشتر از هر چیز از دیگران انتظار داریم آن نیست که در پیرامون تعداد ستارگان ولو هر قدر هم موضوع برای ما جالب توجه و شیرین باشد، دارای

آخرین اطلاعات علمی باشند، بلکه انتظار و توقع مهم ما از آنها آنست که مطابق عالیترین موازین حق و عدالت با ما رفتار کنند. بنابراین آنچه که دین باید بما تعلیم دهد چه در حیات خود ما و چه در جریان زندگانی دیگران واجد اهمیت بیشتری میباشد.

اهمیت دین همانگونه که در آغاز تحقیقات و تتبعات خود
برای جهان متذکر شدیم، تمدن عصر کنونی را خطر

بزرگی تهدید میکند، ولی این خطر ناشی از فقدان اطلاعات علمی کافی نمیباشد.

مادام که انسان یاد نگرفته است که دانش خود را وسیله خدمت بعالم بشریت و استحکام مبانی رشته‌های ارتباط برادرانه قرار دهند، ممکنست سبب انقراض نسل انسانی شود، از اینرو دین نباید عقب نشسته میدان را به علم واگذار کرده منتظر باشد که علم اجازه هستی باو بدهد، بلکه برعکس باید خود پیشقدم شده و تقاضا نماید که علم وسیله پیشرفت و تعالی آن باشد. مردم متدین باید به این حقیقت توجه کنند که آزمایشهای معنوی آنها در تشکیل معرفت واقعی بهمان اندازه حقیقت دارد که دانش ما از وجود ۹۲ عنصر موجوده، و اهمیت قسمت نخستین خیلی بیشتر است. میلوونها مردم در عیسی مسیح هدف و کمال مطلوب رضایت بخشی در زندگی بدست آورده اند، حیات تازه‌ای یافته و در پرتو آن آرزوی وصول به

آن هدف و کمال مطلوب در دل آنها پدید آمده و نیروئی کسب کرده‌اند که با داشتن آن قدرت پیروی از کمال مطلوب خویش را داشته و دارند. هیچ دانشمند واقعی نمیتواند آزمایشهای روحی و معنوی آنها را مورد تمسخر قرار دهد. این تجربه‌ها و آزمایشها مانند کلیه اطلاعاتیکه ما بوسیله تلسکوپ یا ذره بین حاصل میکنیم جزء لایتجزا و مهم معلومات ما بشمار میرود. مسیحیت بر روی اساس تزلزل ناپذیر آزمایشهای معنوی ملیونها افراد استوار گردیده و هیچیک از کشفیات و مکاشفات علمی نمیتواند تزلزلی در ارکان این حقیقت بدیهی و قطعی وارد سازد که این عده کثیر و بیشمار در پرتو مسیحیت بحیات عالیه و والاتری دست یافته‌اند. دانش ممکن است بسیاری از جهات و نقاط مسیحیت را روشن سازد و در حقیقت همین طور هم هست، ولی انکار و از بین بردن تجارب ملیونها افراد در موضوع روح حیات والاتر نثراد بشری، از حوصله دانش خارج است.

دانش و دین هر يك یکی از جنبه‌های مختلف حقیقت واحدی را آشکار و هویدا می‌سازد و هر دو برای تکمیل معرفت ما راجع بحیات، کمال لزوم را دارد و هر يك از آنها برای اثبات اتقان دیگری مفید است. دین بدون دانش ممکن است دستخوش انحطاط گردد و مبدل بموهومات و تعصبات جاهلانه شود و دانش بدون

دین قابلیت آنرا دارد که باعث ویرانی عالم بشریت گردد . شخص
برای اینکه دارای حیات کاملی باشد ، باید از هر دو آنها برخوردار
گردد .

ما بایستی به تحقیقات علمی تا آنجا که ممکن است ادامه دهیم
و همچنین در دین ایستادگی نمائیم تا به معرفت کامل خدا برسیم ،
چونکه معرفت او حیات جاودانی است .

پایان